

روش آموزش ادب فارسی

بها: ۱۰۰ ریال

سال سوم — تابستان ۱۳۶۶ شماره مسلسل ۱۰



بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

هر روزی که خورشید
در آسمان جهان دیده شد

احسان نیکوکار
بهر روزی که در جهان دیده شد

کتابخانه
مکتب
مطهریان

رشد آموزش ادب فارسی

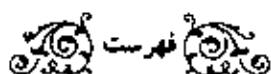
سال سوم - تابستان ۱۳۶۶ - شماره مسلسل ۱۰
 تشریح گروه ادب فارسی دفتر تحقیقات و برنامه ریزی و
 تألیف کتابهای درسی سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
 شناسی: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴
 وزارت آموزش و پرورش، تلفن ۴ - ۸۳۹۲۶۱ داخلی (۷۸)

مدیر داخلی: کامل احمد نژاد

تولید: واحد مجلات رشد تخصصی

صفحه آرا: مینا فرامرزی نیکام و علی نجفی

مجله رشد آموزش ادب فارسی هر سه ماه یک بار به منظور اعتلای
 دانش دبیران و دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و
 آشنایی آنان با شیوه های صحیح تدریس ادب فارسی منتشر می شود.



سرمقاله

رابطه دستور و معارف زبانی

دکتر خسرو فرشیدورد

صوف و صوف پوشی

دکتر علی محمد سجادی

امثال قرآن در مثنوی

منیره احمد سلطانی

ادبیات چیست؟

غلامرضا صیغی

ملاحظات پیرامون تاریخ نگاری و معرفی یک اثر

فریدون تقی زاده طوسی

زنگ تفریح

نگاهی به کتب دستور زبان فارسی

محمد رضا عادل

یادی از یک معلم قدیمی و صمیمی

پروین حاضران و یاسخ دکتر شریعت (پسقیه سخنرانی دکتر

شریعت)

نامه های خوانندگان

پروین و یاسخ

معرفی کتاب

گزارش سومین آزمون سراسری رشته فرهنگ و ادب

سرمقاله

شماره قبل رشد آموزش ادب فارسی به مناسبت تقارن انتشار
 آن با موسم حج، با تصویری از کعبه پر روی چله و روایتی از اسام
 سجاد علیه السلام و قصیده ای از ناصر خسرو درباره حج منتشر شد.
 آن روز در تصور ما نمی گنجید که حرم امن الهی به خون
 زائران خانه خدا رنگین شود. اما این فاجعه اتفاق افتاد.
 اخبار حادثه به گوش همگان رسیده است و ما قصد تکرار آن را
 نداریم.

شهادت مظلومانة عدوای از هموطنان بیگناه ما در جوار کعبه و
 به دست عمال آل سعور، دلهای ما را از انسوده و نفرت آکنده است.
 این حادثه دل خراش را به اُمت اسلامی تسلیم می گوییم و از
 درگاه خداوند متعال می طلبیم که دست عمال جور را از بلاد
 اسلامی و از دامن کعبه کوتاه فرماید.

مقاله 'مرغوب ترین موضوعات حکیم سنایی' که در شماره
 قبل چاپ شد، از فصلنامه 'دانش' نقل شده بود.

درباره نویسنده مقاله - دکتر محمد سلیم اختر، محقق
 گرانمایه پاکستانی - در ذیل همان مقاله و درباره فصلنامه دانش
 در بخش 'معرفی و نقد کتاب' همان شماره، توضیحاتی داده بودیم.
 گفتنی است که این فصلنامه را 'رایزنی فرهنگی جمهوری
 اسلامی در پاکستان' منتشر می کند و 'دکتر سید احمد حسینی'
 همکار عزیز ما که از معلمین با سابقه ادبیات هستند به عنوان رایزن
 فرهنگی، با همکاری 'دکتر عارف نوساهی' محقق ارجمند و
 فارسی دان پاکستان، این امر مهم را بر عهده دارند.
 توفیق آنان و همه یاران پاکستانی را در ترویج زبان و ادبیات
 فارسی از خداوند مسئلت داریم.

مهرماه، ماه آغاز تحصیل و افتتاح مدارس، ماه ارتباط مستقیم
 معلمان و دانش آموزان و ماه آشناندن بنردانش و معرفت و تقوی
 در مدارس است.

آغاز سال تحصیلی را به همه همکاران، مخصوصاً معلمان
 ادبیات فارسی که در ارتداد نوجوانان و جوانان نقش مهم و بسزایی
 دارند، تبریک می گوئیم و از درگاه خداوند متعال برای همه این
 عزیزان، توفیق خدمت بیشتر را آرزو داریم.

«سردبیر»

رابطه دستور و علوم و معارف زبانی با زبان آموزی

دکتر خسرو فرشیدورد

دستوری تقسیم می‌کند که نگارنده با تقسیم‌بندی اخیر موافق‌تر است زیرا اصوات زبان را می‌توان جزء عناصر دستوری آن شمرد. تفاوت عناصر لغوی با عناصر دستوری و صوتی در این است که عناصر دسته اخیر محدودند یعنی مثلاً تعداد حروف و اجزای زبان و اقسام تکیه و هجا و آهنگ و درنگ در زبان محدود و گاهی قابل شمارش است و همچنین عناصر دستوری یعنی حروف اضافه و حروف ربط و پیشوندها و پسوندها نیز در هر زبانی محدودند به این سبب به این عناصر عناصر بسته یا عناصر دستوری یا عناصر نقش‌نما می‌گویند در حالی که عناصر لغوی زبان تقریباً نامحدودند و شمارش آنها غیرممکن است مثلاً شمارش اسمها و صفات بیانی و قیدها در زبان دشوار است. به این سبب فرا گرفتن واژگان و عناصر لغوی زبان به سبب آنکه نامحدود و پرشمارند مشکل است و چنین کاری مستلزم سالها تمرین است و تازه بعد از سالها مهارت هیچکس نمی‌تواند همه لغات و تعبیرات و ترکیبات زبان را حتی اگر زبان مادری او باشد بیاموزد. در حالی که عناصر دستوری چون محدودند در نتیجه سخن گفتن بسیار و مطالعه زبان بزودی آموخته می‌شوند بخصوص اگر با فرا گرفتن اطلاعات نظری یعنی با قواعد دستوری و زبان‌شناسی نوآم باشند بنابراین مشکلترین بخش زبان از نظر آموزش دستگاه نامحدود واژگان آن است نه عناصر محدود دستورش. به این سبب برای تسلط بر زبان رسمی مادری که دامنه وسیعی دارد و شامل لغات علمی، ادبی، فنی و هنری فراوانی است باید سالها مطالعه کرد و البته دستور و قواعد دیگر زبان در این امر به انسان یاری می‌کنند بخصوص در مواردی که این قواعد مربوط به لغات مشتق یا مرکبند یعنی قواعد پسوندها و پیشوندها و ساختمانهای ترکیبی.

۳ - علوم و معارف زبان - نکته دیگر آنکه چون مواد زبان منحصر به عناصر دستوری آن نیست بلکه قسمت اعظم و مهم این مواد را عناصر لغوی آن تشکیل می‌دهد، بنابراین اطلاعات و معلومات

در زمان ماد و نوع مبالغه درباره دستور زبان می‌شود یکی از طرف کسانی که آن را فن درست گفتن و درست نوشتن تعریف می‌کنند و مهمترین عامل زبان آموزش می‌دانند و آن را بزرگترین وسیله حفظ زبان می‌نگارند. دیگر از طرف آنهایی که دستور را در زبان آموزی و درست‌نویسی بی‌تأثیر می‌پندارند و وجود و عدمش را در آموزش زبان بکسان می‌دانند ولی شک نیست که این هر دو نظر افراطی است زیرا نه دستور زبان فن درست گفتن و درست نوشتن است و نه علمی است زائد به بی‌مصرف که باید آن را به دور ریخت و ما این مقاله را که درباره فوائد و هدفهای دستور زبان و علوم و معارف زبانی است برای روشن کردن این مطلب می‌نویسیم ولی برای این منظور چند موضوع را به عنوان مقدمه یادآوری می‌کنیم:

۱ - آیا علوم و معارف زبان منحصر به دستور است؟
گونه‌ها و جلوه‌های زبان ۲ - مواد و عناصر زبان ۴ - کیفیت زبان آموزی. اینک شرح هر یک از این موارد.

۱ - گونه‌های زبان - زبان آموزی انوعی دارد از قبیل آموزش زبان گفتار. آموزش زبان رسمی حال مادری، تعلیم زبان رسمی گذشته مادری.

از این بیان چنین برمی‌آید که زبان اعم از زبان مادری یا بیگانه چیزی بکارچه نیست و اقسامی دارد از قبیل زبان گفتار و زبان نوشتار و زبان قدیم و جدید و همچنین زبان مادری و بیگانه.

به گفته زبان‌شناسان زبان دارای جلوه‌ها و گونه‌هایی است و تأثیر دستور را در آموزش هر یک از آنها باید جداگانه مطالعه کرد.

۲ - عناصر و مواد زبان - عناصر و مواد زبان را بعضی از زبان‌شناسان به سه دسته و برخی دیگر به دو دسته تقسیم می‌کنند عده‌ای این عناصر را شامل عناصر صوتی و دستوری و لغوی (واژگان) یعنی بر سه قسم می‌دانند و عده دیگر مسائل صوتی و آوایی را جزء دستور می‌آورند و عناصر تشکیل‌دهنده زبان را به عناصر لغوی (واژگان) و

نظری لازم برای زبان‌آموزی نیز منحصر به قواعد دستوری نیست بلکه این اطلاعات شامل تمام قواعد زبان و تمام معارف و علوم زبانی است که دستور هم یکی از آنهاست. از جمله مهمترین قواعد غیر دستوری که به کار معنی کردن لغات زبان و آموزش آنها می‌آید مبحث حقیقت و مجاز و باب معانی مجازی است که در قدیم شعبه‌ای از معانی و بیان و فنون بلاغت بوده است و امروز جزء قلمرو علم معنی‌شناسی است. باری دستور به کمک معارف دیگر زبانی می‌تواند به زبان‌آموزی ما کمک کند و ما را در درست گفتن و درست نوشتن و بهتر آموختن زبان باری دهد از این رو قواعد درست گفتن و درست نوشتن منحصر به قواعد دستوری نیست بلکه مرتبط به مجموعه معارف و علوم زبانی است. باری این معارف و علوم که به زبان‌آموزی کمک میکنند عبارتند از: ۱- قواعد رسم الخط ۲- دستور زبان و مسائل مربوط به آن یعنی واج‌شناسی و صرف و نحو ۳- معنی‌شناسی بخصوص مبحث حقیقت و مجاز آن ۴- معانی و بیان و بلاغت ۵- سبک‌شناسی ۶- زیبانشناسی عملی ۷- تعلیم زبان به اهل زبان و بیگانگان ۸- نحول زبان ۹- گونه‌ها و سبک‌های زبان ۱۰- زبان و کارکرد و مواد آن ۱۱- وظائف و نقش‌های زبان در زندگی فردی و اجتماعی از قبیل ایجاد ارتباط، آفرینش ادبیات، استقرار وحدت ملی، انتقال فرهنگ ۱۲- نسبت مسائل زبان ۱۳- تأثیر عوامل غیر زبانی در زبان مانند تأثیر ادبیات و ذوق ادبی، سیاست، اقتصاد، مذهب، وسایل ارتباط جمعی، فرهنگ‌تان، مدرسه، احساسات شخصی، برداشتهای غلط از زبان (مانند اعتقاد به زبان پاک) ۱۴- رهبری زبان که به وسیله این کسان و این عوامل صورت می‌گیرد: شاعران و نویسندگان، استادان و محققان زبان و زیبان‌شناسان، وسایل ارتباط جمعی، معلم و مدرسه، فرهنگستان، دستگاه‌های دولتی و غیره ۱۵- ارتباط فرهنگها و زبانها با یکدیگر و مسائل مربوط به آن از قبیل قرض، ترجمه، زبان جهانی ۱۶- لغت‌سازی و گسترش زبان ۱۷- جامعه‌شناسی زبان ۱۸- زبان و نظریه ارتباط ۱۹- روانشناسی زبان ۲۰- مسأله صحیح و غلط در زبان ۲۱- حشو ۲۲- زبانهای جهان و تعداد آنها ۲۳- منشأ زبان ۲۴- لغت. بسیاری از این مباحث مانند معنی‌شناسی، حشو، زبانهای جهان، منشاء زبان و بسیاری دیگر از شعب زیبان‌شناسی بشمار می‌روند و برخی دیگر مثل معانی و بیان و فنون بلاغت چنین نیستند بعضی دیگر مانند روان‌شناسی زبان، و جامعه‌شناسی زبان علوم بین‌بینی هستند یعنی علمی که زیبان‌شناسی را با دانشهای دیگر مربوط می‌کنند. از مباحث یادشده، آنها که بیش از همه برای زبان‌آموزی مفیدند عبارتند از: معنی‌شناسی و بخصوص باب معنی حقیقی و مجازی، آواشناسی، رسم الخط و املاء، مبحث صرف دستور، رابطه زبانها با یکدیگر، نحول زبان، یادگیری زبان، واژه‌شناسی.

در زبان‌آموزی در درجه اول معنی کلمات و عبارات مهم است

بنابر این مباحثی که به معنی کردن و فهمیدن معنی صورتهای زبانی کمک می‌کند اهمیت بیشتری دارد مانند مبحث حقیقت و مجاز و ساختمان کلمات که به آن اشاره کردیم و در درجه دوم صورت خط و زبان است. مانند رسم الخط و ساختمان دستوری کلمات و عبارات. به این سبب نحو و زیبان‌شناسی ساختگرا برای تعلیم صورت و ساختمان زبان مفید است به شرط آنکه این صورتهای و ساختمانها را با معنی آنها مربوط کنیم.

بنابر این اینکه دستور را تنها دانش نظری برای زبان‌آموزی بدانیم درست نیست، زیرا لغت و معنی‌شناسی و مباحث معنایی برای زبان‌آموزی اهمیت بیشتری دارند مشروط بر آنکه خوب یاد داده شوند. ۴- یادگیری زبان: مسائل یادگیری معمولاً بر دو قسم عمده هستند یکی مهارتهای عملی مانند رانندگی و زبان‌آموزی و شنا که بیشتر بر اساس فعالیت‌های جسمی انسان و بر پایه عمل و تمرین قرار دارند و دیگر اطلاعات نظری مانند فیزیک، شیمی، ریاضیات که اغلب بوسیله فعالیت‌های ذهنی و روانی یعنی فعالیت حافظه و استدلال و تجرید و تعمیم به دست می‌آیند اما باید دانست که یادگیری بین بین هم داریم که هم جنبه مهارت عملی دارد و هم جنبه فعالیت نظری. مانند جراحی و غیره. مهارتهای عملی اگر با دانشهای نظری توأم گردند بهتر آموخته می‌شوند مانند توأم شدن زبان‌آموزی با قواعد زبان و مقارن شدن تعریف رانندگی با دانستن آئین نامه آن. گفتیم زبان‌آموزی از مهارتهای عملی است و از راه گفتن و نوشتن و خواندن و قرار گرفتن در محیط زبان از طرفی و با آگاهی از علوم و معارف زبانی و قواعد دستوری از طرف دیگر آموخته میشوند. علوم و معارف یاد شده به عنوان اطلاعات نظری زبان‌آموزی به کار می‌روند. باری زبانی که می‌آموزیم یا زبان مادری است یا زبان بیگانه. مراد از زبان مادری زبان کشور و مردمی است که انسان در کودکی در میان آنان زندگی می‌کند و زبان می‌آموزد و غرض از زبان بیگانه زبانی غیر از آن یعنی زبانی غیر از زبان مادری است.

آموزش زبان مادری - زبان مادری نیز گونه‌ها و انسانی دارد از قبیل زبان گفتار و زبان نوشتار و غیره. یاد گرفتن زبان گفتار: فراگرفتن زبان گفتار به وسیله کودک تحت تأثیر دو عامل: وراثت و محیط قرار دارد. عامل وراثت در زبان‌آموزی استعدادی است که در نهاد هر فرد انسانی به ودیعه نهاده شده است به این سبب پیشینیان انسان را حیوان ناطق نامیده‌اند یعنی حیوان سخنگو و متفکر چه سخن گفتن مستلزم متفکر بودن نیز هست بنابر این ناطق در تعبیر «حیوان ناطق» هم به معنی سخنگو است و هم به معنی متفکر. استعداد زبان‌آموزی که خاص آدمی است او را قادر می‌کند که با سرعت زیادی دستگاه پیچیده‌ی واژگان و دستور زبان مادری را در اندک مدتی فرا گیرد بطوری که کودک تا ۶

سالگی بدون خواندن کتاب دستور هشتاد درصد ساختمان دستوری زبان گفتار خود را می آموزد و آن را درست به کار می برد و بقیه قواعد دستوری این گونه از زبان را در سنین بالاتر می آموزد. این دوران یعنی دوران زودآموزی زبان با دوران داشتن استعداد شگرف زبان آموزی تا سنین معینی است و تا سنین ۱۲ سالگی است به این سبب بهترین موقع آموختن زبان مادری و بیگانه و هم چنین بهترین هنگام یادگرفتن زبان نوشتار در همین دوران است یعنی از یک سالگی تا ۱۲ سالگی. از ۱۲ سالگی به بعد که استعداد زودآموزی زبان از میان می رود و فراگرفتن زبان که معمولاً زبان بیگانه خواهد بود به کندی و طبق اصول دیگری صورت می گیرد یعنی طبق اصول و ضوابطی که متخصصان زبان شناسی عملی و روانشناسی و تعلیم و تربیت برای یادگیری زبان بیگانه ذکر کرده اند. البته هرچه از ۱۲ سالگی دورتر رویم و هر اندازه سن آدمی بیشتر شود یادگرفتن زبان برای او دشوارتر می گردد بنابراین بهتر است آموزش زبان مادری و بیگانه را هرچه زودتر آغاز کنیم.

گفتیم کودک قسمت عمده ساختمان دستوری زبان گفتار و تعدادی از لغات زبان اطرافیان خود را ناشش سالگی به سرعت و تحت تأثیر استعداد نهانی خود می آموزد و به بخش بزرگی از زبان گفتار تسلط می یابد. یادگرفتن به مدرسه به آموختن گونه نوشتاری زبان مادری می پردازد و اگر در دوره دبستان معلمان و محیط تربیتی خوبی داشته باشد به زبان نوشتار و قسمت عمده ساختمان دستوری آن نیز تسلط می شود همانطور که عامل تسلط بر زبان گفتار گفتن و شنیدن است عامل عمده تسلط بر زبان نوشتار و ساختمان دستوری آن نیز خواندن نمونه های پذیرفته و فصیح و شیوای زبان و نوشتن طبق آن نمونه هاست که ما آن را زبان رسمی یا زبان پذیرفته یا زبان مشترک یا زبان معیار، یا زبان فرهنگی یا زبان ممتاز می گوئیم. و مهم ترین ارزشمندترین گونه های زبان است زیرا برخلاف لهجه های محلی که به گروه محدودی تعلق دارد وسیله ارتباط بین تمام افراد یک ملت در گذشته و حال است.

بنابراین کودک قسمت عمده ساختمان دستوری زبان گفتار و نوشتار را تحت تأثیر استعداد ذاتی خود می آموزد و زبان خود را درست هم به کار می برد و معلم و راهنمای او در این امر نمرین در گفتن و شنیدن و با خواندن و نوشتن است نه کتابهای دستور و قواعد دستوری و زبان شناسی. از اینجاست که درمی یابیم کتابهای دستور به تنهایی عامل درست گفتن و درست نوشتن نیست بلکه فقط به این کار کمک می کند و قواعد دستور ممکن است در آموزش آن قسمت از زبان که از راه تمرین و ممارست آموخته نشده است مؤثر باشد.

عامل دوم زبان آموزی — در آنچه گفتیم کم و بیش به عامل دوم زبان آموزی نیز اشاره شد یعنی عامل محیط، زیرا در محیط کودک زبان حاضر و آماده ای وجود دارد که اطرافیان او به آن سخن می گویند

و بدون این زبان آماده، یادگرفتن زبان ممکن نیست زیرا استعداد ذاتی زبان آموزی به تنهایی برای یادگیری زبان کافی نیست از طرفی زبانی که در محیط ما وجود دارد یکی از بنیادهای اجتماعی است. و مانند هر بنیاد اجتماعی دیگری طبق نظر امیل دورکیم به فرد تحمیل می شود. البته بدون استعداد فراگرفتن زبان آموزی ممکن نیست زیرا حیوانات اهلی مانند سگ و گربه و کبوتر و گوسفند که در میان ما انسانها بسر می برند چون استعداد یادگیری زبان ندارند هرگز زبان نمی آموزند و ما هرچه با سگ یا گربه یا قناری سخن بگوئیم جوابی نخواهیم شنید زیرا آنها قابلیت این کار را ندارند حتی میمون و شپازره که ساختمان بدنی و مغزی آنها بیش از هر حیوانی به انسان نزدیک است نمی تواند از انسان زبان بیاموزد.

یاری استخوان بندی زبان مادری تا ۱۲ سالگی بسته می شود و از آن تاریخ بعد زبان تحت تأثیر شنیدن و سخن گفتن و خواندن و نوشتن بتدریج غنی می شود ولی کار اصلی زبان آموزی تا همان ۱۲ سالگی تمام شده است.

اینک پس از این مقدمات به شرح فوائد و هدفهای دستور و علوم و معارف زبان می پردازیم.

دستور زبان چه سنتی و چه بر اساس زبان شناسی جدید اگر بر پایه اصول صحیح و روشهای نوین علمی تدوین شده باشد فوائد بسیاری دارد. البته آنطور که پیشینیان می پنداشته اند مهمترین عامل زبان آموزی نیست یعنی دستور زبان امروز دیگر «فن درست گفتن و درست نوشتن» نیست اما با درست نویسی و درست آموزی زبان هم بی ارتباط نمی باشد. باری دستور زبان و علوم زبانی علاوه بر زبان آموزی در موارد دیگر هم به کار می آید که جمعا میتوان این موردها را به عنوان فایده علوم زبانی و دستور چنین ذکر کرد: ۱- زبان آموزی ۲- تثبیت زبان و جلوگیری از تحول هرج و مرج آفرین آن ۳- نقد ادبی و عروض ۴- کمک به علوم دیگر زبان و فرهنگ نویسی ۵- بالا بردن اطلاعات عمومی ۶- رهبری زبان مردم ۷- لغت سازی و گسترش زبان. اینک فوائد و هدفهای دستور را یکی یکی شرح میدهیم:

۱- دستور زبان و علوم و معارف زبانی و زبان آموزی — دستور زبان و علوم و معارف زبانی شناخت زبان را آسان تر می سازند و در نتیجه به زبان آموزی کمک می کنند بخصوص در تعلیم زبان به خارجیان و دانشجویان زبانهای قدیم تأثیر بسیاری دارند. فائده علوم زبانی و دستور برای نویسندگی و شاعری مانند فائده زیست شناسی و طب است برای رعایت بهداشت بدن زیرا بدن انسان بدون اطلاع از علوم زیستی هم کار گردش خون و هضم غذا را انجام می دهد اما آگاهی ما از این علوم موجب می شود که بدن خود را باری دهیم تا کارهای

خود را بهتر انجام دهد. بر عکس غفلت و جهل نسبت به علوم یاد شده ابتدای به بیماری را تسهیل می‌کند. علوم زبانی نیز چنینند مردم بدون آگاهی از این علوم هم در بیشتر موارد زبان خود را درست به کار می‌برند اما اطلاع از این دانشها سبب می‌شود که این کار را بهتر انجام دهند و مختصر اشتباهات گفتاری و نگارشی خود را هم بر طرف کنند. بنابراین دستور و علوم زبانی برای زبان‌سازان دست‌شمار و بهداشت است برای بدن. غلط نویسی و غلط گویی نیز در واقع بیماریهای زبان است که علت آن گاهی رعایت نکردن و ندانستن علوم زبانی است. دیدیم که آموختن زبان از دوراه باید صورت گیرد یکی تمرین و آموزش مهارتهای عملی که اساس کار است و این کار مانند تمرین رانندگی است که نقش سهمگینی در یاد گرفتن رانندگی دارد و دیگر داشتن اطلاعات نظری است که در حکم آگاهی از آئین نامه رانندگی است و این اطلاعات نظری برای زبان‌آموزی چیزی جز دستور و علوم و معارف زبانی نیست. باری پس یکی از مهمترین فواید دستور و علوم و معارف زبان کمک کردن به زبان‌آموزی است و از آنجایی که زبان‌آموزی جنبه‌های مختلفی دارد و آن را به اقسامی میتوان تقسیم کرد باید نقش دستور و علوم و معارف زبان را در هر یک از جنبه‌ها و جلوه‌ها یکی یکی بررسی کرد. این جنبه‌ها و جلوه‌ها عبارتند از: ۱- فراگرفتن زبان مادری ۲- یادگیری زبان خارجی.

الف - نقش دستور و علوم و معارف زبانی در آموزش زبان مادری - می‌دانیم زبان مادری خود گونه‌ها و جلوه‌های مختلفی دارد که نقش دستور و علوم و معارف زبانی در آموزش هر یک از آنها متفاوت است. مادر اینجا به سه گونه از آنها اشاره می‌کنیم: ۱- زبان گفتار. ۲- زبان نوشتار معاصر. ۳- زبان نوشتار قدیم.

یک - زبان گفتار و دستور و علوم زبانی - دستور و علوم و معارف زبانی در آموزش زبان گفتار هیچ تأثیر ندارد زیرا کودک تا سن شش سالگی نسبت اعظم ساختمان دستوری زبان گفتار خود را می‌آموزد بدون آنکه خواندن و نوشتن بداند و بتواند به کتابهای دستور مراجعه کند و انگهی کسی تا کنون به فکر آموختن زبان گفتار از راه دستور نبوده است و همچنین کسی کتابی هم در این زمینه یعنی در زمینه تعلیم دستور زبان گفتار به کودک نوشته است در حالی که همه مردم زبان گفتار خود را آموخته‌اند.

دو - نقش دستور و علوم زبانی در آموزش زبان نگارش معاصر - دستور و علوم و معارف زبانی در این مورد هم نقش اساسی ندارد ولی از چند لحاظ مفید است: نخست - برای کاربرد صحیح زبان. دوم - کمک به معلم در تدریس فارسی. سوم - در واژه‌سازی. چهارم - در رواج صورتهای فصیح و شیوای زبان.

نخست - نقش دستور زبان در کاربرد صحیح زبان رسمی معاصر - کاربرد صحیح زبان نوشتار و رسمی بیشتر از راه زیاده

خواندن و زیادنوشتن ممکن می‌گردد و دستور و علوم زبانی در این مورد به عنوان نیروی کمکی این فایده‌ها را دارند.

۱ - کتاب دستور و زبانشناسی اگر فصیح نوشته شده باشد مانند هر کتاب دیگر موجب تمرین و پیشرفت زبان آموزی است
۲ - قواعد و نمرتهای کتاب دستور وسیله‌ای برای بهتر آموختن زبان.

۳ - مسائل پیچیده و مشکوک و ناشناخته زبان نگارش را حل می‌کند. زبان نگارش و نوشتار از طرفی بسیار وسیع و پیچیده است و فراگرفتن آن مستلزم مطالعه و تمرین فراوان است و از طرف دیگر مردم مجال زیادی برای مطالعه همه سواد آن را ندارند در نتیجه همه قواعد آن از راه مطالعه و تمرین آموخته نمی‌شود و زبان‌آموز هر قدر هم تمرین کند و کتاب بخواند و بنویسد باز به صورتهای دستوری ناآشنائی برمی‌خورد که برای حل آنها ناچار است از دستور و زبانشناسی مدد گیرد مثلاً نویسنده‌ای می‌خواهد به آخر «لیلی» یا «انیوی» یا «اندوژی» «ی» نسبت الحاق کند او می‌بیند که طبق قاعده باید بگوید لیلی و انیوی و اندوژی. اما این تلفظ ثقیل است و سپس مشاهده می‌کند که رادیو می‌گوید لیلی، اندوژی و انیوی و اینها بنابراین به این فکر می‌افتد که کدام صورت صحیحتر و بهتر است. برای کشف حقیقت ناگزیر است به معلم دستور زبان و یا به کتابهای دستور مراجعه کند و یا اگر کسی نداند که طرز نوشتن «ی» و «و» و «ح» که به «ی» مصدری می‌چسبند چگونه است و بخواند قاعده آنرا بیاموزد و بخواند بداند که مثلاً بزرگی را چگونه بنویسد؟ بصورت بزرگی یا بزرگی‌ای یا بزرگی‌یی و یا به شکلی که دیدیم؟ و یا اگر فارسی آموزی بخواند بیاموزد که «به» حرف اضافه یا «می» را باید به کلمه بعد چسباند یا باید آنها را جدا بنویسد باز ناچار است به کتاب قواعد زبان مراجعه کند. نظیر این گونه موارد یعنی موارد مشکوک و پیچیده در زبان مادری فراوان است. بر خلاف بعضی از قواعد دستوری که پیچیده نیست و نیازی به آموختن دستور ندارد مثلاً همه فارسی زبانان می‌دانند که «آن» و «این» پیش از موصوف می‌آیند نه بعد از آن یعنی بصورت «آن کتاب» و «این کتاب» می‌آیند نه بشکل «کتاب آن» و «کتاب این» و یاد دادن چنین قاعده‌ای به اهل زبان زائد و در حکم توضیح واضحات است.

دوم - رواج صورتهای ادبی و فصیح زبان - دیگر از فواید دستور و علوم زبانی در زبان‌آموزی کمک به فصاحت و شیوا نویسی است یعنی پیشنهاد و تجویز آن صورتهای از زبان است که زیباتر و ادبی‌تر و فصیح‌تر است و این مهمترین فایده دستور از زمانهای قدیم تا امروز بوده است. بی‌شک اگر دو صورت و دو گونه از زبان از لحاظ رسائی و پیام‌رسانی دارای شرایط مساوی باشند و اگر به کار بردن یک صورت به جای صورت دیگر به رسائی سخن خللی وارد نازد

البته بهتر است صورت ادبی تر و زیباتر را استعمال کنیم مثلاً وقتی تلگرافات و تلگرافها و پیشنهادها و پیشنهادات از لحاظ معنایی یک ارزش دارند و هر دو نیز صحیحند بهتر است صورت تلگرافها و پیشنهادها را به کار بریم زیرا ادیبان آن را فصیح تر و مناسبتر می دانند. بنابراین دستور و علوم زبانی باید گاهی هم جنبه تجویزی داشته باشند و در رهبری زبان به کار روند منتها تجویز صورتهای فصیح و زیبا و رایج زبان نه تجویز اشکال منسوخ و متروک آن. زیرا تجویز چنین صورتتهائی از زبان و ترویج فصاحت به هیچ وجه برخلاف اصول زبانشناسی نیست بلکه این کار خود نوعی رهبری زبان و دادن طرح برای آن است که خود یکی از شعب زبانشناسی است نهایت آنکه در رهبری زبان و در تشخیص فصاحت و زیبایی باید صاحب ذوق بود و طبع و روشی معتدل داشت.

یادآوری - برای فارسی زبانان «ات» خوش آهنگ تر از «ها» است و شاید یکی از عوامل رواج آن نیز همین امر باشد. شاید ترجیح «ات» بر «ها» در بعضی از موارد به این سبب باشد که تلفظ «ها» برای ایرانیان ثقیل است و به همین علت نیز «ها» در زبان گفتار تبدیل به «ا» می شود و در نتیجه مردم می گویند: «پسرا»، «دختر» به جای «پسرها» و «دخترها» معهداً چون ادبا و اهل قلم تلگرافها و پیشنهادها را ادبی تر از تلگرافات و پیشنهادات می دانند و حتی صورتهای دوم را غلط می شمارند بهتر است صورتهای نخست را به کار برد.

سوم - کمک دستور و علوم زبانی به معلم در تدریس زبان مادری - معلم هنگام تعلیم زبان مادری برای تحلیل و معنی کردن جمله های مشکل و برای تصحیح انشا و آموزش املا و تلفظ، ناچار است از دستور و علوم زبانی و اصطلاحات آنها بیاری جوید. از اصطلاحاتی مانند قاعده، مفعول، فعل، پسوند، پیشوند، معنی حقیقی، معنی مجازی، صامت، مصوت، هجاء و بدون این اصطلاحات و اصطلاحات تحلیل زبان در کلاس درس ممکن نیست... مثلاً ندوین و تعلیم قواعد املا بدون اصطلاحات و اطلاعات دستوری عجزی نیست. زیرا املا بیش از هر چیز با دستور سر و کار دارد بخصوص با باب واجشناسی و مبحث حروف و واجهای آن. زیرا خط و حرف نشانه کتبی اصوات و ملفوظات زبان است و ناچار قواعد خط باید با قواعد اصوات زبان ارتباط و همبستگی داشته باشد. باری بحث درباره املا بدون آگاهی از صامتها و مصونها و هجاءها و واجها ممکن نیست، بنابراین در واقع املا نیز شعبه ای است از دستور و مبحث واجشناسی آن و درس املا بیش از انشا با دستور مربوط است.

گفتیم املا مهمترین درس برای درست نویسی است و دیدیم که این فن نیز تابع دستور و مبحث واجشناسی آن است از این رو دستور در اینجا برای مادر فایده دارد یکی برای تنظیم قواعد املا که فایده آن مستقیم است. دیگر برای درست نویسی که نتیجه آن غیر مستقیم است.

و از راه املا صورت می گیرد.

و همچنین یکی از فوائد دستور زبان و معارف و علوم زبانی برای تعلیم زبان کمک این معارف است به معنی کردن لغات و به فهم عبارات و قسمتهائی که برای این منظور بیشتر مفید است میحت مجاز و حقیقت و باب صرف است. زیرا قواعد صرف به فهم معنی لغاتی که محصل تازه به آن بر می خورد کمک می کند. مثلاً وقتی اولین بار کلمه نوشتار یا زیانه یا پویه را می بیند از راه تجزیه دستوری این لغات به عناصر سازنده آن پی می برد و در می یابد که «ار» و «ه» در این کلمات چه معنایی دارند و از این راه میتواند معنی کلمات یاد شده را زودتر و آسانتر فراگیرد از این رو آموختن قواعد صرف بخصوص یاد گرفتن معانی مختلف پسوندها و پیشوندها و ساختمانهای ترکیبی و افعال و حروف اضافه نه تنها برای تسلط بر ترجمه و لغت سازی بسیار سودمند است بلکه موجب می شود که شاگردان لغات تازه را هم زودتر معنی کنند و آنها را سریعتر فراگیرند.

چهارم - آموختن و از سازی به شاگرد - درباره اهمیت و از سازی و ترجمه برای زبان فارسی پس از این سخن خواهیم گفت در اینجا تنها به این نکته اشاره می کنیم که معلم دستور در درس صرف می تواند شاگردان را برای این کار آماده سازد و آنها را به تمرین در این زمینه وادارد.

سه - آموزش زبان قدیم مادری - آموزش زبان قدیم مادری مانند فارسی دری کهن به دستور آن زبان نیاز بسیار دارد زیرا زبان قدیم تا حدی در حکم زبان بیگانه است و زبان بیگانه را هم بدون دستور نمی توان فرا گرفت از این رو فارسی دری قدیم به دستور بیشتر نیاز دارد تا فارسی امروز. مثلاً برای فهم متون قدیم لازم است که ما معانی متعدد را، به، از، چون، اگر را بدانیم و هم چنین لازم است که نقش دستوری «ی» شرطی و تمنائی و حروف اضافه پسین، مانند، به سر برو به شهر اندر و صیغه های مثل رفتن و رفتیمی را فرا گیریم در غیر اینصورت از فهم شعر و نثر قدیم عاجز خواهیم ماند.

البته برای تعلیم زبان قدیم باید دستور توصیفی همان زبانها را نوشت و تعلیم داد و گرنه دستور معاصر در این امر فایده چندانی ندارد. از مباحث مفید دستور که به کار تعلیم زبانهای قدیم می آید مقولات ترکیب و اشتقاق است. بنابراین تعلیم معانی مختلف پسوندها و پیشوندهای قدیم برای این منظور بسیار سودمند است. زیرا در آن زبان شماره پسوندها و پیشوندها به مراتب بیش از امروز بوده است و این عناصر در زبان قدیم معانی متعدد و فعالیت بیشتری داشته اند که آموزش آنها نیاز به آگاهی از صرف و دستور دارد. باری آموختن معانی مختلف پسوندها و پیشوندهای قدیم و تجزیه لغات به عناصر سازنده آن کمک بسیاری به آموزش فارسی آن دوره می کند و فی المثل دانستن معنی «ی» در کلماتی مانند «آموختنی» و «خوردنی» و فایده و مقوف بر

معنی «دش» در واژه‌هایی مانند دشنام و دشمن بر کسی پوشیده نیست. ب - علوم زبانی و آموزش زبان بیگانه و ترجمه - هر کسی مقدار زیادی از قواعد زبان مادری خود را در نتیجه تمرین و بر اثر قرار گرفتن در محیط زبان می‌آموزد و بنابراین برای آموزش آن نیازی به آموختن جداگانه دستور و قواعد زبان ندارد اما برای زبان خارجی چنین نیست و چون زبان آموز تسلط کافی بر زبان بیگانه‌ای که مشغول آموختن آن است ندارد و در نتیجه علاوه بر تمرین یعنی خواندن و نوشتن و سخن گفتن بسیار، بسایند دستور آن زبان را هم بیاموزد. مهمترین مباحث دستور برای دانشجویان زبان خارجی این مباحث است: فعلی، واجشناسی، حرف اضافه، حروف ربط، ضمیر و ساختمان جمله. و دانشجو بدون خواندن دستوری که با تمرین نسواً باشد استعمال صحیح آنها را نخواهد آموخت و از آنجا که یکی از مهمترین قسمتهای زبان بیگانه همین مباحث هستند بدون فرا گرفتن آن درست گفتن و نوشتن و خواندن زبان خارجی غیر ممکن است در حالی که آموزش جداگانه این موضوعات برای زبان مادری چندان مفید نیست زیرا زبان آموز بیشتر آنها را خود در ضمن عمل یعنی ضمن سخن گفتن و خواندن و نوشتن فرا گرفته است به این سبب هر چه ما با زبانی بیشتر آشنا باشیم و در آن تمرین بیشتری داشته باشیم از دستور آن بی‌نیازتریم و هر چه با آن کمتر سروکار داشته باشیم (مانند زبانهای خارجی و زبان قدیم) به دستور آن بیشتر نیازمندیم. بنابراین اگر بخواهیم فارسی را به عنوان زبان خارجی به بیگانگان تدریس کنیم دستور فارسی برای این کار بسیار لازم خواهد بود و شک نیست که شیوه تعلیم دستور فارسی به خارجی‌ان و مراد برنامه آن با آنچه به اهل زبان درس می‌دهیم تفاوت فراوان خواهد داشت. در تعلیم دستور برای فارسی زبان باید به جزئیات و استثناها نیز پرداخت ولی در آموزش دستور به خارجی‌ان فرصت چنین کاری نیست.

برای آموختن زبان بیگانه نه تنها فرا گرفتن دستور آن زبان به ما کمک می‌کند بلکه آگاهی از دستور زبان مادری یا دستور زبان دیگر نیز به این امر یاری می‌دهد زیرا تسلط بر دستور یک زبان فرا گرفتن دستور زبان دیگر را هم آسان می‌کند چه وقتی ما معنی مشخصی و وجه و فعل و صفت و قید را در دستور زبان فارسی بدانیم فرا گرفتن این معانی در دستور انگلیسی نیز آسانتر خواهد بود بخصوص که اولاً در زبان از یک خانواده باشند ثانیاً آنکه دستور هر دو زبان طبق یک اصل و روش نوشته شده باشد و اصطلاحاتی معادل و نظیر هم داشته باشند. گفتیم بهتر است دستور زبان بیگانه‌ای که در کشوری تدریس می‌شود یا دستور زبان مادری طبق اصول واحدی نوشته شده باشد یعنی اگر این یک بر اساس ضوابط سنتی است آن یک نیز چنین باشد و اگر این دستور ساختمانی نیست آن یک نیز همینطور باشد و از آنجائی که بیشتر دستورهای تعلیمی جهان طبق روشها و اصول سنتی

طبقه‌بندی شده است و از آنجائی که در همه این‌ها کلمات به ۸ یا ۹ قسم تقسیم شده‌اند (اسم یا فعل، ضمیر، قید، صفت، صوت، حرف اضافه، حرف ربط) و صفات نیز به اقسامی از قبیل اشاره‌ای، مبهم، بیانی، پرسشی، عددی و غیر تقسیم گردیده است تا جائی که با اصول علمی مغایرتی ندارد ما هم در نوشتن دستورهای خود به این مسائل پی‌بند باشیم.

بنابر این یکی از هدفهای دستور نویسی ما باید کمک به فرا گرفتن دستور زبان خارجی باشد و چون اکثر دستورهای تعلیمی خارجی سنت‌گراست خوب است دستورهای تعلیمی ما هم سنتی باشد اما این اصول در آنها مراعات شده باشد: اولاً عیبهای دستورهای سنتی قدیمی را نداشته باشد. ثانیاً از زیانتشناسی جدید الهام بگیرد بدون اینکه صرفاً ساختگرا یا نقش‌گرا با زایشی باشد و بی‌آنکه در گرایش به سوی زیانتشناسی راه افراط پیموده شود.

از طرفی چون زبان عربی و دستور عربی را هم در مدارس خود می‌خوانیم خوب است تا جائی که ممکن است و تا جائی که تغییر اصطلاح ضرورت ندارد همان اصطلاحات دستور عربی را به کار بریم مانند اسم، فعل، مستدالیه، مستند، فعل معلوم، فعل مجهول، فعل لازم، فعل متعدی، نهاد، گزاره، فعل گذرا فعل ناگذر (به جای لازم و متعدی) بنابراین تغییر غیر لازم اصطلاحات که بعضی از دستورنویسان آن را نشانه نوآوری و تحقیق تازه می‌دانند بسیار مضر است و موجب آشفتگی آموزش دستور می‌گردد و تغییر اصطلاحاتی، مانند فاعل و مستدالیه به نهاد نه تنها امر آموزش دستور زبان مادری را مختل می‌کند بلکه آموزش دستور عربی را که سخت‌مورد نیاز ماست دشوار می‌سازد.

البته مراد از هماهنگ کردن مقولات دستوری زبان فارسی با عربی و انگلیسی و فرانسه پیروی کورکورانه از آن دستورها نیست چه بی‌گمان مسائل بسیاری در آن زبانها وجود دارد که در فارسی نیست مانند حرف تعریف، اعراب، منصرف و غیر منصرف و کلمات معرب و مبنی، کلمات تغییر ناپذیر (در فارسی همه کلمات مبنی و تغییر ناپذیرند) و بسیاری دیگر و شک نیست که به کار بردن اصطلاحات مربوط به این مسائل و تراشیدن معادلهائی برای آنها در فارسی اشتباه بزرگی است. البته تذکر این مسأله که زبان فارسی از لحاظ‌هایی که ذکر شد با عربی و انگلیسی و فرانسه تفاوت دارد مفید است و کار زبان‌آموزی و ترجمه را آسان می‌نماید و پی بردن به این تفاوتها نیز مستلزم نوشتن دستور تطبیقی فارسی با انگلیسی و عربی و فرانسه است. همچنین مستلزم متعادل کردن و هماهنگ ساختن مقولات و طبقه‌بندیها و اصطلاحات آن دو زبان است و چنین کاری هم سبب بهتر یاد گرفتن دستور زبان مادری است و هم موجب تقویت دستور زبان خارجی است که خود نقش عظیمی در آموختن آن زبان دارد.

کمک به ترجمه - یکی از فوائد عمده دستور زبان فارسی استفاده از آن در ترجمه است که خود نوعی فراگرفتن زبان بیگانه و برگرداندن آن است به فارسی.

بعضی از مباحث دستور فارسی برای ترجمه کردن مفیدتر است و آن مباحث ترکیب و اشتقاق و ساختمان کلمات است زیرا ترجمه کننده باید اصطلاحات علمی و هنری و فنی زبان بیگانه را به فارسی برگرداند و مهمترین مبحثی که در این امر به این مهم باری می کنند مبحث لغت سازی است یعنی شعبه ای از مبحثی که در این امر به این مهم باری می کند مبحث لغت سازی است یعنی شعبه ای از مبحث ترکیب و اشتقاق و از این راه میتوان خدمت بسیاری به گسترش و غنای زبان فارسی کرد مانند خدمتی که سازندگان واژه های روانشناسی، جامعه شناسی، زیست شناسی، نخست وزیر، معنی شناسی، سبک شناسی و صدها مانند آن به زبان فارسی کرده اند. دیگر از مباحثی که به کار ترجمه می خورد همان مباحث مجاز و معانی مختلف کلمات است.

۲ - علوم زبانی و لغت سازی و گسترش زبان - زبان دایم در حال تغییر است. یکی از عوامل تغییر و تحول آن پیشرفت علوم و فنون و معارف است که زبان را به وضع لغات و مفاهیم تازه نیازمند می کند به این معنی که زبان برای مفاهیم تازه علمی و فنی و هنری و ادبی به لغات و واژه های جدید احتیاج دارد که آنها را با از خاراج قرض می نماید مانند: ارث، حج، زکوة، کت، ماشین و با از راه ترکیب و اشتقاق می سازد مانند روانشناسی، سبک شناسی و غیره و یا از راه تقلید صداهای طبیعت (که البته شیوه اخیر در مرحله آغازین تکوین زبان صورت می گیرد) و یا از راه دادن معانی مجازی به لغات قدیم مانند ملت که در ابتدا به معنی مذهب بوده است و بعداً بر اثر تحولات اجتماعی در زمان قاجار به معنی مردم آمده است زیرا شریحه مداران و اهل مذهب و به پیروی آنها مردم در مقابل دولت مقاومت می کرده اند به این سبب ملت کم کم به معنی توده مردم شده است. باری زبان از این راهها بخصوص از طریق لغت سازی و قرض توسعه و گسترش می یابد و از این میان ساختن لغات تازه نقش عمده ای در گسترش زبان دارد زیرا با این کار یعنی با ساختن واژه های جدیدی، مانند: زمین شناسی، آواشناسی، معدن شناسی... زبان توانا می شود و این عناصر در حکم برگها و جوانه هایی هستند که بر تنه و شاخه درخت زبان می رویند و آن را تناورتر و بارورتر می کنند. البته واژه سازی با باید طبق قواعد دستور باشد ولی علاوه بر این شرایط دیگری هم دارد که یکی از آنها این است که واژه های تازه باید با عناصر زنده زبان ساخته شوند و دیگر آنکه باید زیبا و خوش آهنگ باشد که ذوق مردم آنرا بپذیرد و گرنه لغات بدآهنگی مانند جنگ گاه و جنگ گر به جای رزمگاه و پر خاشاک مورد قبول مردم واقع نمی شود، حتی اگر فردوسی هم اینگونه لغتها را

می ساخت کسی آن را به کار نمی برد زیرا جمع شدن دو «گ» در جنگگاه و جنگگر سبب کراهت سمع و ناخوشاکنگی این واژه ها شده است از آن جایی که عناصر قرضی بخصوص لغات عربی از عناصر زنده زبانند با آنها نیز باید لغت ساخت مانند جامعه شناسی، قلمتراش، کتابچه، قلمدان، مداد تراش.

لغت سازی اگر طبق اصول صحیح باشد بر قرض برتری دارد. زیرا قرض اگرچه در بعضی از موارد مفید و لازم است و موجب توانگری زبان می گردد اما ممکن است با احساسات ملی و با مسائل غیر زبانی دیگر روبرو شود.

بنابر این واژه سازی و نقل معنی و استفاده از معانی مجازی مهمترین و بهترین راه گسترش زبان است و واژه سازی نیز مستلزم تسلط بر دستور و قواعد صرفی زبان می باشد. به این سبب باید شاگردان را از دبیرستان ضمن درس دستور به واژه سازی با عناصر زنده زبان عادت داد.

تأثیر دستور را در ترجمه و لغت سازی و تعلیم زبان و زبان خارجی یادآوری کردیم اینک متذکر می شویم که اهمیت ترجمه و واژه سازی برای زبان و فرهنگ کشورها و ممالکی که به علوم جدید و کشورهای غرب نیاز بیشتری دارند بیشتر است.

این امر یعنی ترجمه و برگردان واژه های علمی و فنی به تصدیق سازمان فرهنگی و علمی سازمان ملل متحد (یونسکو) برای زبان کشورهای در حال پیشرفت اهمیت حیاتی دارد. به این سبب اگر ما می خواهیم زبانمان را گسترش دهیم باید در رواج ترجمه و در تربیت ترجمه گر خوب سخت بکوشیم تا زبان ما آکنده از لغات ناخوش آهنگ فرهنگی نگردد البته لزومی ندارد که لغات جدا افتاده خارجی را مانند (ماشین و انوموبیل و کت و پالتو) از زبان خود بیرون بریزیم، اگر ما جلو لغات جدیدی را که بعد از این مانند سیل به زبان ما سرازیر می شوند بگیریم کار عظیمی کرده ایم. باری دستور و قواعد لغت سازی آن هم برای تعلیم زبان مفید است و هم برای گسترش آن. و چنانکه دیدیم ترجمه و ترجمه گر خوب به دستور زبان فارسی نیاز بسیاری دارد.

۳ - علوم زبانی و بالابردن اطلاعات عمومی - دستور و قواعد زبان و علوم زبانی علاوه بر کمک به زبان آموزی و گسترش زبان فوائد دیگری نیز در بردارد که پیش از این به آنها اشاره کردیم. یکی از این فوائد بالابردن اطلاعات عمومی و دانشهای کلی مردم است زیرا شک نیست که ذهن و اندیشه انسان متعین روزگار ما با اطلاع از علوم و فنون امروز پرورش می یابد و تقویت می شود و برای درک و حل مسائل دنیای این عهد و زمان آمادگی پیدا می کند. در این جهان که روز بروز علوم و فنون و دانش بشر توسعه می یابد بی دانشی و توقف و در جازدن بر روی علوم که در دوره دبستان و دبیرستان یاد گرفته ایم

مرگ و بازگشت به عقب است. حاصل کلام آنکه ما امروز بدون داشتن اطلاعات کلی و عمومی کافی نمیتوانیم درست فکر کنیم. یکی از علوم و معارفی که برای تقویت اطلاعات عمومی و دانشهای کلی ما لازم است زبانشناسی و دستور و معارف زبان است بخصوص که زبان رابطه نزدیکی با فکر دارد و علوم مربوط به آن بخصوص روانشناسی زبان ما را از چگونگی تفکر نیز آگاه میسازد و در نتیجه به درست فکر کردن ما کمک می کند.

۴ - علوم زبانی و نقد ادبی - علاوه بر این دستور زبان و زبانشناسی بخصوص باب آواشناسی و واجشناسی و معنی شناسی آن که شامل مجاز و استعاره نیز می شود به تحلیل ادبیات و نقد ادبی و عروض نیز کمک می کند مثلاً پژوهش و تحقیق درباره عروض و کلمات و جمله های خوش آهنگ شعر و آثار ادبی امروز بدون اطلاع از آواشناسی و واجشناسی ممکن نیست.

۵ - کمک دستور به علوم دیگر زبان - دستور زبان و علوم زبانی به کار علوم و فنون دیگر زبان نیز می آید مثلاً اهمیت دستور زبان در فرهنگ نویسی بر کسی پوشیده نیست زیرا اولاً چنانکه دیدیم اطلاع از معانی پیشوندها و پسوندها و ساختمانهای ترکیبی و عناصر دستوری مانند حروف اضافه و حروف ربط و ضمائر و صفات دستوری (از قبیل صفت مبهم صفت اشاره صفت پرسشی) در معنی کردن لغات تأثیر بسزائی دارد و شک نیست که مهمترین وظیفه یک فرهنگ نویس خوب معنی کردن دقیق لغات و کلمات از جمله کلمات دستوری است.

ثانیاً در فرهنگهای امروزی حتماً باید هویت دستوری را معین نمود تا بتوان آنها را خوب معنی کرد فی المثل باید دانست «چو» کجا صفت و کجا قید و کجا حرف ربط است و آنجا که حرف ربط است کجا برای زمان و کجا برای علت است. به این سبب یکی از راههای تقسیم بندی لغات در فرهنگها نقش دستوری آنهاست زیرا با یک کلمه واحد که نقشهای دستوری مختلفی دارد دارای معانی مختلفی نیز هست مثلاً بی شک معنی «چون» برشی یا «چون» تعجبی (بمعنی چقدر زیاد) متفاوت است.

باری دستور در علوم و فنون دیگر زبان مانند املاء، نقد ادبی، سبک شناسی، عروض نیز مؤثر است و به بعضی از موارد این تأثیر قبلاً نیز اشاره کردیم.

۶ - علوم زبانی و تثبیت زبان - زبان دائم در حال تحول است بخصوص زبانی که خط نداشته باشد و یا قواعد آن ندوین نگردیده باشد و برای آن فرهنگ نوشته نشده باشد و این تحول هنگام برخورد با زبانهای دیگر و قرض گیری سریعتر می شود بنابراین تحول زبان امری است طبیعی. اما زبان از طرفی دیگر وسیله ای است برای ارتباط بین مردم که از جمله وسیله ارتباط است بین معاصران و

گذشتگان و آیندگان اما اگر سرعت تحول زبان بیش از اندازه باشد هرج و مرج ایجاد می شود و گسستگی و قطع ارتباط فرهنگی و زبانی به وجود می آید و تحول بیش از حد و لجام گسیخته زبان سبب می شود که دیگر کسی معانی سخن مردم ۵۰ سال پیش از خود را نمی فهمد زیرا وسیله مشترک ارتباطی که زبان است زودتر از موعد و بیش از حد لزوم تغییر کرده است.

بنابراین برای حفظ سنن فرهنگی و ملی و برای جلوگیری از قطع ارتباط بین گذشتگان و معاصران و آیندگان زبان و لغات آن نباید بیش از حد لزوم تغییر کند. به هر حال کند کردن تحول زبان از لحاظ حفظ فرهنگ و از نظر حفظ ارتباط با سنت مفید است و آنچه مانع تحول سریع و هرج و مرج آفرین زبان می شود یکی کتابت و نوشتن است و دیگر تدوین کتابهای فرهنگ و لغت و دستور است. اصولاً یکی از علل به وجود آمدن کتابهای لغت و دستور از قدیم تاکنون نیز همین امر بوده است یعنی جلوگیری از هرج و مرج در زبان و مانع گردیدن از تحول سریع آن. مثلاً فرهنگها و دستورهای عربی به این سبب تدوین گردید که از تغییر بیش از حد آن زبان جلوگیری کند چون زبان عربی به سبب آمیزش با زبانهای دیگر تغییر بسیار کرده بود و عده ای آن را فساد زبان می نامیدند (زبان شناسان امروز آن را تغییر و تحول زبان می گویند) و از این رو دستداران آن زبان برای جلوگیری از این «فساد» یا «تحول سریع» برای آن دستور و لغت تألیف کردند. تسلط بر دستور و لغات زبان چنانکه دیدیم موجب بهتر یاد گرفتن آن و سبب تثبیتش می گردد و از قرض بیش از حد لزوم و از پر شدن زبان از لغات بیگانه و همچنین از تغییرات سریع و ناساز صوتی آن جلوگیری می کند و موجب رهبری اندیشیده و معقولش می گردد البته این رهبری زبان و طرح ریزی برای آن نباید بر اساس تعصب و نظریات ضد علمی باشد و نباید بر خلاف جریان طبیعی زبان صورت گیرد و سبب تغییرات مصنوعی و خطرناک در آن گردد.

1 - Closed Class - Word

2 - Grammatical Word

3 - Function Word

۴ - برخی معنی شناسی را علمی مستقل می دانند و آن را از شعب زبانشناسی نمی شمردند. درباره دامنه و قلمرو زبانشناسی بین اهل نظر اختلاف عقیده است ولی زبانشناسی به معنی عام شامل بیشتر مسائل و مباحثی که در بالا یاد کردیم میشود. برای آگاهی از اقسام زبانشناسی و دستور به مقدمه دستور امروز از صفحه شانزده به بعد رجوع کنید.

5 - Institutions - Sociales یا Social - Institutions



«صوف و صوفیوشی»

دکتر علی محمد سجادی

عزیز پیغامبر بود و با گفته این اثیر را باید قبول کرده که فریدون پسر آبتین نخستین کسی بود که عنوان صوفی یافت.^۱ یا از این هم فراتر رویم که رسول (ص) گفت که شبی جبرئیل بعد از نماز خفتن به نزد من آمد دست به پوست او فرو آوردم! مویها به دست من می آمد؛ گفتم این سوی چیست؟ جامه ام پشمین است... و به خدا سوگند که لباس حمله العرش من الصوف! مشکل بتوان از طریق تحقیق در این راه به جایی رسید از اینرو صوفیوشی را وامی گذاریم و خرقه را به عنوان جامه رسمی اینان مورد بررسی قرار می دهیم. خرقه را دو معنی متفاوت است یکی به معنی پاره و وصله ای که بر جامه ای زنند و در نزد صوفیه در این معنی - پاره و قطعه ای از جامه صوفیانه است که در حالت غلبه وجد و شوق و بیشتر در مجالس سماع و تحت شرایطی خاص - کسی را نصب می شود و دیگری جامه پاره و کهنه ای است گریبان چساک. اما پیش بسته که از سر به تن کنند و از سر بدر آورند. خواه این جامه فراهم آمده از پاره هایی باشد که از مزبله ها برگیرند و پس از شستشو و طهارت برهم دوزند و بسا مجموعه ای از خرقه های سماعی و غیر سماعی است که صوفی صاحب اعتقادی از سرتیمن و تیرک بر بکدبگر دوخته باشد و به هر حال جامه ای است ساده، اندک بها و خشن

«هت صوفی آنکه شد صفوت طلب
نه از لباس صوف و خیاطی و دین
جامه پشمین از برای کد کنند
بومسيلم را لقب احمد کنند»^۲
پشمینه پوشی را که آغاز نهاد؟ و نخستین صوفیوش که بود؟ ابو هاشم صوفی^۳ و یا ابو عبدالله صوفی اندلسی؟ آیا قول ابن جوزی^۴ و ابن خلدون^۵ را بپذیریم که «ظهور تصوف رسمی در قرن دوم پیش از سال دویست هجری بوده است و بسا با عنصر المعالی کیکاوس هم عقیده شویم که اول کسی که اصل این طریقت نهاد

که از پلاس و یا گلیم و یا چیزی مشابه آن فراهم آرند و به منظور تن پوشی ساتر عورت، دافع گرما و مانع از سرما، به کار آرند. در کتب نخستین صوفیه پیش از آنکه خرقة مطرح باشد سخن از مرقعه است که «هیچ زینتی برای فقر نیکوتر از پاره‌ای بر پاره‌ای افکندن نیست»^{۱۵} به همراه این دو، اصطلاح دیگری به نام «دلق» نیز مطرح است. این کلمه فارسی و یا عربی است. به روشنی معلوم نیست حتی در مورد تلفظ آن نیز اختلاف است اما هر چه هست به عنوان جامه خاص صوفیان مطرح بوده و دلق پوش معادل صوفی به کار می‌رفته است.

چون ترا صد بست بود در زیر دلق

چون نمایی خویش را صوفی به خلاق^{۱۶}

*

صورت حال عارفان دلق است

این قدر بس چو روی در خلق است^{۱۷}

خرقة، مرقعه و دلق هر سه اسم بر یک سَمابند و در سه چیز مشترک:

۱ - خشونت جنس ۲ - کهنگی ۳ - کوناهی

خشونت جنس از آن رو که نن، لحظه‌ای در آن آرام نگیرد و از یاد حق غافل نماند. به قول نظامی:

نرمی دل می‌طلبی نیفءوار

نسافه صفت تن به درشتی بیار

ای که ترا به ز خشن جامه نیست

حکم بر ابریشم و بادامه نیست^{۱۸}

کهنگی خرقة نیز از ویژگیهای مهم آن است تا آنجا که کهنه پوشی و خرقة پوشی دو اصطلاح یکسان شناخته می‌شده است. صوفیان کهنه پوشی را موجب صفای دل و راحتی جان می‌دانسته و ذل خلق پوشی را بر آراستگی جامه ترجیح می‌داده‌اند. ذوالنون گفت: در راهی می‌رفتم جوانمردی را دیدم با جامه خُلقان، نفس من از وی نفرت گرفت و دل من گواهی داد که این مرد از اولیای خداست. میان نفس و دل بماندم و تفکر می‌کردم: آن جوانمرد آن خاطرهای من بدانست به من نگریست و مرا گفت که به ظاهر من نگاه مکن تا جامه خُلقان بینی که مروارید همیشه اندرون صدف باشد.^{۱۹}

اما کوتاهی دامن و آستین خرقة‌های صوفیانه یکی از جهت حفظ طهارت و پرهیز از آلودگی و دیگری به منظور پرهیز از تکبر و نبختن بوده است. دامن‌کشان رفتن و دامن کشیدن در فارسی و عربی به معنی خرامیدن و بناز رفتن است.

دامن‌کشان که می‌رود امروز بر زمین

فردا غبار کالبدش در هوا رود^{۲۰}

از دیدگاه سَنَت نبوی نیز، جامه، دراز ندارد که هر چه از کعب

گذشت و بال بود و آستین نیز دراز ندارد که سِنَد علیه السلام جامه چنین داشتی...^{۲۱} پت‌های زیبا و رندانه زیر از حافظ، کوتاه آستین را معادل صوفی دانسته است.

صوفی پیاله بسجا حافظ قرابه پسر هیز

ای کوتاه آستینان تا کی دراز دستی^{۲۲}

*

به زیر دلق مسلّح کسندها دارند

دراز دستی این کوتاه آستینان بین^{۲۳}

«پیدایش خرقة»

از لحاظ تحقیقی شاید بتوان با دکترا کامل مصطفی الثنبی، همراه شد که شبلی و بیروان او آغازگران این راه بوده‌اند.^{۲۴}

«أسناد و أسناد خرقة»: اگر شبلی (در گذشته به سال ۳۳۴ هـ.

ق) را بتوان نخستین خرقة پوش به شمار آورد؛ دیگر اسناد خرقة را که

مشایخ صوفیه تا زمان رسول اکرم (ص) یکی پس از دیگری بر شمرده‌اند از درجه اعتبار ساقط می‌شود. اسنادی شبیه به آنچه در

تذکره الاولیای عطار آمده است که خرقة رسول الله (ص) بر حسب وصیت آن حضرت به او پس قرن می‌رسد و عمرو حضرت علی (ع)

مأمور اجرای این وصیت می‌شوند.^{۲۵} گفتاری که در هیچ یک از کتب تراجم صوفیه مسبق به عطار بدان اشارتی نرفته است^{۲۶} ولی

به هر حال از آنجا که صوفیه برای هر یک از اعمال و رفتار خویش راهی به سنتی می‌جویند. می‌کوشند تا اسناد خرقة خویش را به حضرت

علی بن ابیطالب (ع) و به ندرت به ابوبکر صدیق منتهی کنند.^{۲۷} اسنادی که پشتوانه آن گفتار مدعی و ساده دلی و صفای قلب معتقدان

به آن گفتارهاست و گرنه اگر نقد گفتار اینان را به محک تاریخ برزیم جای چند و چون فراوان می‌ماند.

«شرایط، آداب و فواید خرقة پوشی»

مردی آمد و گفت: خواهم که خرقة پوشم. شیخ [=

ابوالحسن خرقانی] گفت: ما را سألای است اگر

آن را جواب دهی شایسته خرقة باشی گفت: اگر

مرد چادر زنی در سر گیرد زن شود؟ گفت نه. اگر

زنی جامه مردی هم درپوشد هرگز مرد شود؟ گفت

نه. گفت تو نیز اگر در این راه مرد نه‌ای بدین مرقع

در پوشیدن مرد نگردی.^{۲۸}



سپردن است و ترک تعلقات طبیعی گفتن و از سرهای نفس برخاستن، آنگاه از شیطان صفنان دوری گزیدن. و فایده دیگر آنکه خرقة از دست شیخ بپوشیدن نشان قبول اوست و قبول شیخ قبول خداوند است و سرانجام اینکه خرقة به منزله شهادتنامه و تصدیقنامه‌ای است که پیر به وسیله آن اتمام دوره ریاضات مرید و استحقاق وی را برای دخول در صف صوفیان تصدیق می‌کند.^{۱۵}

انواع خرقة

خرقة را انواعی است که از آن میان سه خرقة ارادت، نیرک و ولایت از اصالت و شهرت بیشتری برخوردارند.^{۱۶}

اشکال خرقة

آنچه تحت «انواع خرقة» آمد از لحاظ معنوی و مراتب درجه مرید در طی مراحل عرفانی بود اما به لحاظ ظاهر نیز خرقة اشکالی متفاوت دارد که بیش از سی شکل گاه به تفصیل و زمانی به اختصار در کتب صوفیه ذکر شده است از این میان برخی همچون فرجی، جنبه، شقه، خرقة هزار میخی، لپاچه و شمله از شهرت بیشتری برخوردارند و برخی همچون کینک، قاسمی، قریشی، سلیم، خشن، رنگ و بادامه نصیب کمتری برده‌اند در این میان جوالقی، تنوره و سراویل، نیز که جامه فلندران است نیز بسابد مسورد بسررسمی و دقت قرار گیرد.^{۱۷}

الوان خرقة

در این بخش سعی بر آنست که الوان گونه‌گون خرقة باز گفته شود در آغاز رنگهای اصلی و سپس الوانی که گه‌گاه از آنها نامی هست.

۱ - سپید: به نظر می‌رسد رنگ سپید نخستین رنگ انتخابی صوفیان بوده است و قدیمتر جایی که از این رنگ به عنوان مشخصه صوفیه ذکر شده است مروج الذهب سعودی است.^{۱۸}

مشایخ بر اساس خیر «خیر ثیابکم الیض» سپیدپوشی را ترجیح می‌نهادند^{۱۹} با توجه به همین امر این بیت کمال‌الدین اسماعیل را می‌توان به استشهاد گرفت.

همه خرقة دارند ایستاد بستان
ازین پیر پاکیزه منظر شکوفه^{۲۰}

۲ - سیاه: گرچه در سیاه‌پوشی اتفاق نظر نیست و پیامبر (ص) نیز این رنگ را جز در مورد عمامه و کفش و عبا مکروه دانسته‌اند^{۲۱} و جمعی از مشایخ رنگ سیاه را مناسب حال کسانی دانسته‌اند که در گرداب هوای نفس و ظلمات گناه فرو رفته باشند.^{۲۲} با اینهمه برخی بر

اگر چنان مریدی و آنگونه دردی بود آنگاه شیخی کامل باید تا او را در این راه دست گیرد شیخی که عالم بود به اصول شریعت و عارف بود به آداب طریقت و واقف بود بر اسرار حقیقت ... نه خرقة از دست کسی پوشد کسه او پیرزاده و محتشم بسا شد و چندین مرید دارد و پیش ملوک و ابناي دنیا و سلاطین محترم بسا شد که چنین کسی بیری نصوف را نشاید و از صحبت او جسز فساد دل و دین نیفزاید.^{۲۳}

تا مریدی به مرحله قبول خرقة رسد ناگزیر از دیدن چهار پیر و بهره‌مند گشتن از انقاس گرم آنان است. اول پیر دلیل، که طالب را به دریافت خدمت پیری اکتل از خود دلالت کند. دوم پیر طریقت و ارشادات که مرید را قبول کند و ذکر و فکر و تعلیم نماید و تربیت کند تا به کمال رسد و دیگری پیر صحبت است که مسائل غامضه و خطرات و شبهات او را رفع کند و آن دگر پیر خرقة کسه خرقة بر سر تن مرید پوشد.^{۲۴}

پس از آنکه مرید آمادگی قبول خرقة را یافت، خرقة‌ای پاک و از حلال فراهم آمده را همراه با حفظ آداب و سنتی که برخی جنبه وجوبی دارد و برخی استحبایی در حضور دیگر مشایخ بر تن او راست کنند بدان شرط که بپذیرد دیده از عیب مردمان درپوشد که نخستین شرط خرقة پوشی عیب پوشی است.^{۲۵}

«فواید خرقة پوشی»

نخستین فایده خرقة پوشی عادات قدیم را به دست فراموشی

این اعتقاد بوده‌اند که لایقترین رنگها نقیر را رنگ سپاه است که اشارت به استهلاک جمله رنگهاست در وی.^{۲۴}

۳- ازرق: رایجترین رنگ در خرقه‌های صوفیانه رنگ ازرق است و گرچه در فرهنگها آن را به معنای آبی، زاغ، شمایل به سبز و زرد نیز معنی کرده‌اند اما کبود، نیلوفری و سرمه‌ای مناسبترین معنی آن برای خرقه است. صوفیان چنان با این رنگ دمساز بوده‌اند که همه جا «ازرق پوش» معادل صوفی و «ازرق پوشی» به معنای تصوف به کار رفته است.

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان

رخصت خبث نداد از نه حکایتها بود^{۲۵}
انتخاب این رنگ نخست به آن دلیل است که چرک و شوخ را بیشتر برمی‌تابد^{۲۶} و دیگر آن که این رنگ مانم است و صوفی خود را در این دنیا مصیبت زده می‌انگارد.^{۲۷}

دیگر رنگهایی که کم یا بیش مورد توجه صوفیان قرار گرفته است عبارتند از سبز، سرخ، عسلی، عودی و خودرنگ.^{۲۸} در این میان خرقه‌های ملتح (= مصنوع و رنگارنگ) که فراهم آمده از پاره‌های گوناگون و رنگ به رنگ خرق مشایخ است خاص آن کس است که از هر جانی نوری بسو رسیده و از هر معنی حلاوتی چشیده.^{۲۹}

احکام خرقه

سماع و وجد صوفیانه که از خود بیخود شدن، جامه دیدن‌ها و خرقه افکندن را به همراه دارد از دلکش‌ترین مباحث ادب و عرفان است که بی‌توجهی بدان، عدم درک بسیاری از دقایق ظریف نظم و نثر را به دنبال دارد. صوفی چون به سماع بنشیند و قوال، قول و غزل آغاز کند، از سر وجد به رقص برخیزد و از خویش خویشتن بگریزد، دست افشاند و پای کوبد، جامه بر تن دود و خرقه از سر کشد، گاه گرید و زمانی فریاد برآورد و بر سر و روی کوبد که گفته‌اند در سماع، هر اندامی را از وی نصیبی بود آنچه به چشم افتد او را به گریستن آورد و آنچه به زبان افتد او را به آواز آورد و چون به دست افتد جامه بدرد و طپانچه بر سر و روی زند.^{۳۰} خرقه گاه در سماع و گاه در ماجرا و گاه در استغفار و گاه به موافقت دیگران از تن جدا می‌گردد و به میان می‌آید و این با خرقه‌ای بردریده و چاک خورده است (خرقه مجروح) و یا درست و نادریده و هر یک از اینها را در مکتب تصوف احکامی است یعنی از نظر افکننده خرقه، گیرنده خرقه، وجود یا عدم وجود شیخ و... حکمی جداگانه می‌پذیرند. فی‌المثل آیا خرقه افکنده (= سطروجه) از آن قوال است یا خیر، خرقه‌ای که زنان یا بیگانگان افکنند، به جد یا مطایبه اندازند... هر یک مشحون چه حکمی است. حلت یا حرمت

خرقهدری از نظر شرعی بسیار بحث‌انگیز است و از آنجا که این رشته سر دراز دارد از آن در می‌گذریم و تنها به ذکر خرقه ماجرای آنهم به اختصار بسنده می‌کنیم.

ماجرا و خرقه ماجرای:

«بیا بیا که مسرا بیا تو ماجرائی هست

بگویی اگر گنهی رفت و یا خطایی هست»

سعدی

صوفیه را صفای دل باید و پاک‌ی روح و اگر روزی غبار کدورنی آئینه جان و دل آنان را مکتور دارد باید که آن را به آب تویه بشویند و اگر آنان را از برادری از اهل طریقت غمی بر دل نشست پیش از آنکه کینه‌ای دبریا گردد باید که آن را با جمع در میان نهند تا آنان با حضور شیخ یا مقدمی از ارباب تصوف خطاکار را مواخذ کنند و آن دو برادر را باری دهند تا یکی از در تویه در آید و آن دیگری از سر کینه برخیزد، این را «ساجرا» گویند. «ساجرا» ممکن است روزها به طول انجامد تا آنگاه که وقت همگان خوش گردد آنگاه چیزی دنیاوی در میان نهند و چه بسا که این چیز، خرقه‌ای باشد این را خرقه ماجرای می‌گویند.

تقدس خرقه

بار تمهیدی را که مرید پس از دریافت خرقه به دوش می‌گیرد بسیار سنگین است بر اوست که خرقه را باس نهد آن را دام گدایی نسازد و بهانه جلب نظر مردمان قرار ندهد و بداند که خرقه پوشیدن به رنگ مشایخ بر آمدن است و این، دعوی است اگر معنی نباشد جمله مشایخ خصم وی باشند روز قیامت تقدس خرقه به گمان ایستان تسا آنجاست که نوفان را فرو می‌نشانند و آتش را از سوختن باز می‌دارد... حسین بن منصور با خادم گفته بود که چون خاکستر من در دجله اندازند و آب قوت گیرد... خرقه من به لب دجله بر تا آب قرار گیرد. پس روز سیوم خاکستر حسین را به آب دادند همچنان آواز «انا الحق» می‌آمد و آب قوت گرفته خادم خرقه شیخ به لب دجله برد و آب بساز قرار خود شد و خاکستر خاموش گشت.^{۳۱}

آن کس که در این کسوت تحمل بی‌مرادی نکند مدعی است و خرقه بر او حرام.

دریای فراوان نشود تیره به سنگ

عارف که برنجد تنک آست هنوز^{۳۲}

مردی بزرگ چون روزبهان بغلی آنگاه که دل به عشق آوازه خوانی می‌بندد، به پاس حرمت خرقه، آن را از تن بیرون می‌آورد و روزی که از سر آن عشق برمی‌خیزد دوباره آن را به تن راست می‌کند.^{۳۳}



مربوط به زمانهای متأخر است اگر به حساب آوریم این شمار بالا خواهد گرفت. در این مقاله که اساس آن بر اختصار است تنها به ذکر چند مصطلح که با از شهرت بیشتری برخوردار است و یا به دلیل کمتر به کار رفتن مهجور افتاده است بسنده می‌کنیم و خرقه سوختن را شرح باز می‌گوئیم تا باب گفتگو دربارهٔ بیت حافظ مفتوح بماند که «شبی خوش است بدین وصله (قصه) اش دراز کنیم»

خرقه بازی کردن

سختی کجانی به گلبانگ رود
به یاد آور آن خسروانی سرود
که نا وجد را کار سازی کنم
به رقص آیم و خرقه بازی کنم
حافظ، ساقی نامه

خرقه به قوآل افکندن

از خرقه هتیم برون آر
نا خرقه در افکنم به قوآل
عطار، دیوان ص ۳۷۱

خرقه دریدن

اشکم در رقص و دل در حال و ناله در سماع
من دریده خرقه صبر و فغان آورده‌ام
خاقانی دیوان ص ۲۵۵

خرقه دوز و خرقه دوختن

آن توبه سوزم را بگو و آن خرقه دوز را بگو
و آن نور روزم را بگو مستان سلامت می‌کنند
دیوان شمس ج ۲ ص ۷

خرقه زنگاری کردن

من خاک نیره نیستم تا بساد بسر بادم دهد
من چرخ ازرق نیستم تا خرقه زنگاری کنم
دیوان شمس ج ۳ ص ۱۷۱

خرقه شاخ شاخ شدن

خرقه شیخانه شده شاخ شاخ
سنگدلی مانده و عذری فراخ
نظامی، مخزن الاسرار، ص ۱۴۰

نقد خرقه

«خدا زان خرقه بیزار است صد بار

که صد بت باشدش در آسنینی»

حافظ

بیشترین و مؤثرترین ضربه‌ها را دوستان نادان و یادشمنان دانا بر پیکر یک اجتماع فرود می‌آورند. صوفیه نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده و نیستند از اینرو کسانی که به نقد طریقت آنان برخاسته‌اند تنها اندکی به اصول اعتقادی و عملی آنان ناخته‌اند و بیشتر نظائر به تصوف، عدم هماهنگی گفتار و کردار و زهد ریایی را به یاد انتقاد گرفته‌اند. آری صوفی نمایان و نه صوفی-ان، گاه خرقه را دام نام و نان می‌ساختند و عوام الناس که اینان را بدینگونه می‌دیدند مهر رد بر پیشانی همگان مسی نهادند و اعتقاد به جمله بد می‌کردند.

صوفی‌شناسی که پشمینه را وسیله‌ای برای رونق بازار زهد ریائی کرده‌اند، گر گاهی پیش صفتند نا خلقی را بفریبند، ازرق لباس و دل سیهند و بر خداوند دروغ می‌بندند.^{۲۵} نکته سنجان و ظریفان نیز از این جو فروشان گندم نمای غافل نمانده و لطیفه‌ها پرداخته‌اند. صوفی را گفتند: جبات بفروش، گفت: صبیاد اگر دام خویش بفروشد چگونه شکار کند؟!

مصطلحات خرقه

در پهنه گستردهٔ ادب فارسی بیش از دوست ترکیب می‌توان یافت که جزئی از آن را خرقه، دلق و مرقمه تشکیل داده باشند آنها را تا قرن هشتم و نهم و گرنه مصطلحاتی چون «خرقه نهی کردن» را که

خرقه ضرب کردن

ای صوفیان عشق بدزدید خرقه‌ها

صد خرقه ضرب کرد گل از لذت صبا

دیوان شمس ج ۱، ص ۱۳۲

خرقه قبا بودن

نا غنچه دل بوی سمو از باد صبا بسافت

شب نیست که صد خرقه به بوی نوبقا نیست

سلمان ساوجی، دیوان، ص ۲۹۰

خرقه گرفتن

طایفه‌ای سماع را عیب گسند و عشق را

زمرمه‌ای بیار خوش نا بروند ناخوشان

خرقه بگیر و می‌بده باده بیار و غم ببر

بی‌خیر است عاقل از لذت عیش بیهشان

سعدی، کلیات، ص ۵۸۰

خرقه نمودن

خواهم که ز زنار دو صد خرقه نمایم

ترسا بچه گوید که پوشان که نشاید

دیوان شمس ج ۲، ص ۶۷

«خرقه سوختن»

از آنجا که این اصطلاح در بیت معروف حافظ:

ماجرای کم کن و باز آ که مرا مردم چشم

خرقه از سر به دُر آورد و به شکرانه سوخت

به کار رفته و بحث فراوانی را برانگیخته است، گفتگویی هر

چند کوتاه در این باره ضرور می‌نماید. گرچه اصطلاح «خرقه‌سوزی»

بسیار در نظم فارسی آمده است و سنایی، عطار، خاقانی،

مولانا، حافظ و قاسم انوار، با ترکیبات گوناگون و متفاوت بدان

پرداخته‌اند؛ اما در هیچ یک از کتب معتبر و اصیل صوفیه - تا آنجا که

کنکاش شده است - به رسم خرقه‌سوزی در مجالس سماع و یا جز آن

و به عنوان «شکرانه» و یا ... اشارتی نرفته است و بعید می‌نماید که

بدون تسامحی بتوان قول استاد دکتر محمد امین ریاحی را در

توضیحات نازة ایشان بر مرصاد العباد پذیرفت. ایشان پس از بحثی

متنوع می‌گویند: «از مجموع آنچه از قابوسنامه و مرصاد و اوراد

الاحباب و مناقب العارفين و برهان (قاطع) نقل کردیم سه نکته زیر

بوست آمد.

۱ - صوفیان در صورت بروز ناخشنودی «ماجرای» می‌کردند

۲ - در پایان «ماجرای» طرف گناهکار به نشانه اعتراف به گناه و

استغفار از آن و به عنوان پرداخت ناوان و جریمه، خرقه خود را به

درمی‌آورد و می‌انداخت.

۳ - خرقه را به شکرانه می‌سوزانند^{۲۷}

بر سر دو نکته اول توافق هست: اما در هیچ یک از کتب یاد

شده از خرقه‌سوزی به عنوان یک رسم صوفیانه چه در سماع و یا جز

آن یادی نشده است و شاید تکیه کلام استاد در این نتیجه‌گیری بیشتر بر

این عبارت مرصاد العباد باشد که «حسین نیز صوفیانه به قدم استغفار

بایستاد، وجود بشری به خرقه (= به عنوان، به جای) در میان نهاد.

ذکر پیش و پس عبارت یاد شده برای توضیح مطلب لازم به

نظر می‌رسد:

«مسکین حسین منصور را چون آتش، همگی شجره (= شجره

اخضر نفس انسانی) فرو گرفت، شجره هنوز تمام نا سوخته، شمله‌های

«انا الحق» از او برآمد. اغیار بر حوالی بودند از شمله «انا الحق»

بخواستند سوخت؛ لطف ربوبیت ایشان را دستگیری کرد. گفت

خاصیت این آتش آن است که هر که در آن باشد و هر که بر حوالی آن

باشد بر هر دو مبارک بود... ای حسین این آتش بر تو مبارک است اما

آنها را که بر حوالی اند بخواهد ساخت باید که برایشان هم مبارک

باشد بر دوست مبارکیم و بر دشمن هم. آخر بر این آتش کم از عود

توان بود که چون آتش در اجزای وجود او تصرف کند؛ نفس خوش

زدن گیرد. آتش بر عود مبارک است که بوی نهفته او را آشکار می‌کند

و اگر آتش نبودی فرقی نبودی میان عود و چوبهای دیگر. عزت عود به

واسطه آتش بود، چون آتش بر عود مبارک آمد، عود به شکرانه، وجود

در میان نهاد گفت من تمام بسوزم تا آتش بر اهل حوالی من هم مبارک

باشد تا رستی نکرده باشم که راه جوانمردان نیست. لاجرم هر چند

عود بیش می‌سوخت اهل حوالیش را بیش می‌ساخت

بر آتش عشق تو بسوزم

گر سوختن منت بسازد

گفتی که بباز جان چو مردان

عاشق چه کنند که جان نیازد

حسین نیز صوفیانه به قدم استغفار بایستاد، وجود بشری به

خرقه در میان نهاد، گفت: «ما به کلی شجره وجود انسانی را چون

عود فدای آتش عشق تو کردیم، تو به لطف خویش مشام ساعیان این

سعادت را که بر حوالی این آتش اند به طیب رحمت معطر گردان تا

بریشان هم مبارک باشد^{۲۸}. آنچه از گفته منجم رازی بر می‌آید وجود

بشری را همچون خرقه‌ای در میان نهادن است و پس، آنگاه سوختن

اشاراتی لطیف که در رعایت تناسبهای واژگانی آمده است
مکدر است دل آتش به خرقه خواهم زد
بیا بیا که کرامی کند تسانی
و آبا خرقه ریائی و سگه قلب را جز به آتش می توان نابود
ساخت؟

گفت و خوشی گفت برو خرقه بوزان حافظ

یارب این قلب شناسی ز که آموخته بود
در مصیبت نامه عطار حکایتی است، دلیل بر صحت این مدعا،
سخن از خرقه سوزی است اما نه سمعی و نه ماجرای و نه
شکرانه ای؛ بلکه سوزن و بخیه را به کناری نهادن و از خرقه ای
ناکار ساز رسنن. هر چند در اینجا خرقه صوفیانه مطرح نیست اما وافی
به مقصود است.

سالخورده پیر زالسی تنگدست

کمرده بودی پیش گورستان نشست
سال و ماهش خرقه ای در پیش بود
صد هزاران بخیه بر وی پیش بود
هردمش چون مرده ای در می رسید
او به هر یک بخیه ای برمی کشید
عاقبت روزی پسی مرگ اوفتاد
پیر زن را کار از پیرگ اوفتاد
مرده آوردند بسیارش به پیش
در غلط افتاد زن در کار خویش
گشت عاجز برد در فریاد دست
رشته را بگسست و سوزن را شکست
گفت نیست این کار کار چون منی
تا کیم از رشته ای و سوزنی
نیزم از سوزن نباید دوختن
خرقه بر آتش بخوام سوختن
اینچنین کاری که هر ساعت مراست

کسی شود از سوزن و از رشته راست^{۸۸}
البته ماجرای شعر حافظ و منی درست آن را بحثی جداگانه
باید که از حوصله این مقال بیرون است



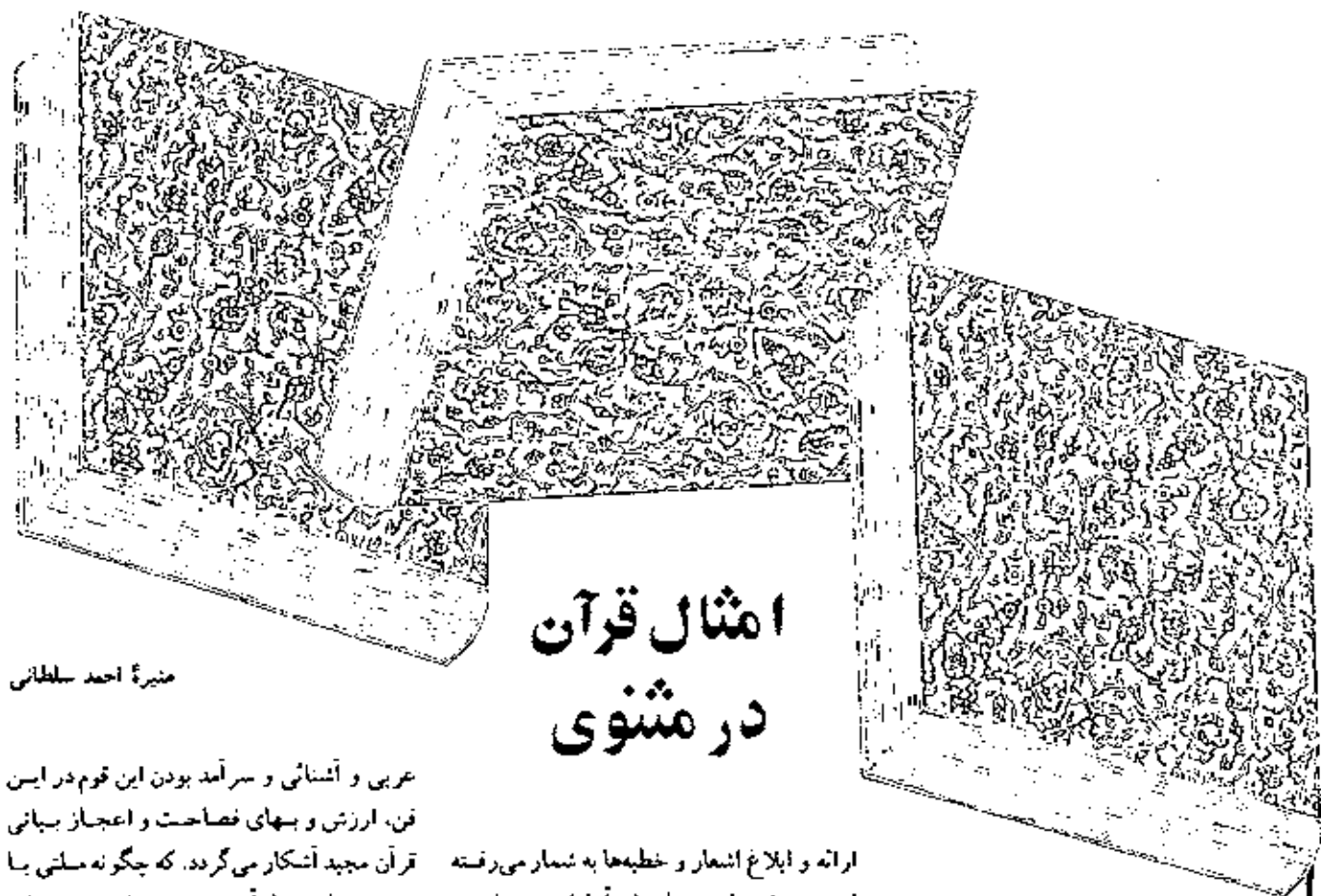
حسین منصور حلاج را به سوختن عودی تشبیه می کند که این سوختن
هم خاصیت درونی و ملکوتی سوخته را عیان می کند و هم از بسوی
خوشش این و آن بهره مند می گردند، و آیا می توان با این اشارت گذرا
آنها در مقام تشبیه، خرقه سوزی را رسم معمول در میان صوفیان
دانست؟ حال باید دید که آنچه را بزرگان ادب فارسی از خرقه سوختن
و با آتش به خرقه زدن و ... گفته اند به چه معنی است؟ در پاسخ می توان
گفت که برای نابود ساختن و امحاء اشباه و راههای مختلفی وجود دارد
از قبیل در خاک نمان کردن، به آب شستن و ... از جمله، سوختن و به
آتش کشیدن و به یقین این بهترین و قطعی ترین راه برای امحاء کلی اثر
است فی الدل می توان نوشته ای را با آب شست ولی آنچه از بین
می رود مکتوب است نه کاغذ و لوح، خاک نیز گرچه می پوشاند و
می پوساند اما بکلی مچو نمی سازد بر خلاف آتش که امحاء و نابودیش
قطعی و کلی است پس چه بهتر که خرقه را - که در کلام حافظ و اغلب
شاعران - نه به عنوان جامه ای مقدس بلکه عامل سالوس و ریا مطرح
است - به دست آتش سپرد، در این بیت از حافظ
درویش را نباشد برگ (نزل) سرای سلطان
ما نیم و کهنه دلقی کآتش در آن توان زد
آتش به دلق زدن به معنی بکلی سوزاندن و در نتیجه دل کندن
و قطع علاقه نمودن از آنست. همچنین در بیت
در خرقه زن آتش که خم ابروی ساقی

برمی شکند گوشه محراب امامت
یک اشارت ابروی خمیده ساقی کافی است که خرقه ای را به
آتش کشد آتش کشیدنی بنیاد براندازد و در بسیتی دیگر رفع قطعی
کدورت دل را جز از طریق آتش به خرقه زدن میسر نمی داند، گذشته از

ارجاعات:

- ۱ - جلال الدين محمد مولوی، مثنوی معنوی به تصحیح نیکلسون، چاپ اول لیدن ۱۹۲۳، م. دفتر پنجم بیت ۳۶۳
- ۲ - جلال الدين همامی، مقدمه مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۸۷
- ۳ - کامل مصطفی الشیبی، الصلة بين التصوف والشيع، بغداد جزء اول، ص ۲۸۲
- ۴ - جمال الدين ابي الفرج عبدالرحمن ابن الجوزی البغدادي، نلیس ایللی، ص ۱۶۳
- ۵ - عبدالرحمن بن خلدون، مقدمة ابن خلدون، ترجمه محمد پروین کنازادی ج ۲، ص ۹۶۸
- ۶ - عنصر المعالی کیکاووس.... قابوستانه به تصحیح غلامحسین یوسفی چاپ دوم، ص ۲۵۱
- ۷ - ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ ۸/ ۱۶۰۲ / دار صادر بیروت ج ۱، ص ۸۳
- ۸ - نجم الدین کبری، منهاج السالکین «ضمیمه قواعد العقاید»... ص ۱۳۸
- ۹ - فریدالدین محمد عطار، منطق الطیر به تصحیح سیدصادق گوهرین چاپ اول، ص ۱۰۷
- ۱۰ - گلستان سعدی، ص ۱۵۰
- ۱۱ - نظامی گنجه‌ای، مخزن الاسرار، بانصحیح و... بهروز ترونیان، ص ۱۵۴
- ۱۲ - خلاصه شرح تعرف به تصحیح احمدعلی رجائی چاپ اول - بسنیاد فرهنگ ایران، ص ۵۱۱
- ۱۳ - کلمات سعدی به اهتمام محمدعلی فروغی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر ص ۷۹۲
- ۱۴ - ابوالظفر عبّادی، التصفیة فی احوال المتصوفة (صوفی نامه) به تصحیح غلامحسین یوسفی، ص ۲۴۴
- ۱۵ - دیوان خواجه... حافظ به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، ص ۳۰۲
- ۱۶ - رک شماره ۱۵ ص ۲۸۷
- ۱۷ - الصلة بين التصوف والتشیع ج ۲، ص ۱۲۲-۱۲۱
- ۱۸ - عطار، تذکرة الاولیاء به تصحیح محمد استعلامی، ص ۶۱۶-۶۱۵
- ۱۹ - ترجمه رساله قشیریه، ص ۶۴۶
- ۲۰ - منتخب روتق المجالس و بستان العارفین و تحفة المریدین به تصحیح احمدعلی رجائی ص ۱۵۰
- ۲۱ - تذکرة الاولیاء، ملحقات، ص ۶۶۸
- ۲۲ - نجم الدین کبری، آداب الصوفیه، به اهتمام سعید قاسمی، ص ۲۷
- ۲۳ - مناقب اوحدالدین کرمانی، به تصحیح مرحوم بدیع الزمان فروزانفر
- ۲۴ - حسین واعظ کاشفی سیرت‌نویس، فنون نامه سلطان، به اهتمام محمدجعفر محبوب، ص ۱۶۰-۱۵۷
- ۲۵ - ذبیح الله صفا، مجموعه مقالات تعلیم و تربیت در ایران مجله مهرسال چهارم، شماره نهم
- ۲۶ - عزالدین محمود کاشانی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه به تصحیح جلال همامی، ص ۱۵۰
- ۲۷ - خطیب فارسی، مناقب جمال الدین ساری به تصحیح نحبین یازبجی، ص ۵۹-۶۰
- ۲۸ - مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر ترجمه پاینده، ج ۲، ص ۳۳۳
- ۲۹ - مصباح الهدایه... ص ۱۵۱
- ۳۰ - کمال الدین اسماعیل، دیوان، به تصحیح حسین بحر العلوم، ص ۲۴۳
- ۳۱ - شیخ صدوق، خصال، ترجمه کمره‌ای، ج ۱ ص ۱۵۶
- ۳۲ - مصباح الهدایه، ص ۱۵۱
- ۳۳ - اوراد الاحیاء، ص ۲۹
- ۳۴ - دیوان حافظ، ص ۲۰۳
- ۳۵ - کشف المحجوب، ص ۵۹
- ۳۶ - رک ۲۸ / ص ۶۲-۶۴
- ۳۷ - شاه داعی حسینی شیرازی، اسوة الیکو، (شانزده رساله) ص ۸۲
- ۳۸ - محمد طیبی، رسایل، اصطلاحات الصوفیه به تصحیح ایرج افشار، ص ۴۹۸
- ۳۹ - ترجمه رساله قشیریه، ص ۶۱۸
- ۴۰ - اوراد الاحیاء / ص ۲۵۴-۲۵۴
- ۴۱ - تذکرة الاولیاء، ص ۵۹۴
- ۴۲ - گلستان سعدی به کوشش خلیل خطیب رهبر، ص ۲۲۱
- ۴۳ - روزبهان بظلی شیرازی، عبر العاشقین به تصحیح هنری کریب و محمّد معین، مقدمه و ص ۵۹
- ۴۴ - کشف المحجوب، ص ۴۸
- ۴۵ - عمادالدین ابروی، حیاة القلوب فی کیفیة الوصول الی المحبوب (در حاشیه فنون القلوب) ص ۱۲۱
- ۴۶ - مرصاد العباد، چاپ دوم، ص ۶۸۸
- ۴۷ - همان مانند ص ۳۳۷
- ۴۸ - مصیبت نامه، ص ۲۲۷





امثال قرآن در مثنوی

منیرة احمد سلطانی

عربی و آشنائی و سرآمد بودن این قوم در این فن، ارزش و بهای فصاحت و اعجاز بیانی قرآن مجید آشکار می‌گردد. که چگونه مثنوی یا چنین سوابق زبان‌آوری و سخن‌دانی در برابر عظمت بیانی و فن والای بلاغت قرآن به خاک افتادند تا آنجا که چهره‌دست‌ترین سخنوران از عمق جان اقرار کردند که مخلوق نمی‌تواند این گونه افسون‌کننده و محکم سخن بگوید... در آغاز قرآن را شعر می‌نامیدند، اما گنج شدند زیرا در هیچ شعری چنین جوهری شگرف نمی‌یافتند. گاهی قصه‌های قرآن را اساطیر الاولین خواندند و گروهی چون نضیرین حارث با بیان افسانه‌های رستم و اسفندیار به مقابله با قرآن برخاستند اما مردم بر گرد نضیرین حارث جمع نشدند، چرا که در قرآن چیزی می‌یافتند که با آوای درویشان هماهنگی داشت و به نکته‌ای پنهان و گم شده در پس ذهنشان اشاره می‌کرد. به جایگاهی که به انسان احساس هویت داشتن می‌داد و او را به عنوان یک عنصر قابل طرح برای خودش مطرح می‌ساخت و سرانجام جاء الحق و زهق الباطل

ارائه و ابلاغ اشعار و خطبه‌ها به شمار می‌رفته است. سخنوران و شاعران آزادانه در این بازار به خواندن مطالب خود می‌پرداخته‌اند و اشعار و بیاناتی که از فصاحت و بلاغت بیشتری برخوردار بوده و رد زبانها می‌شده و در قبائل مختلف دهان به دهان می‌گفته است. در این بازارها و جلسات شعر خوانی، بسیاری از اشعار و خطبه‌ها نقد می‌شده است بدین معنی که فی المجلس، اشعار رکیک و سست مورد ایراد و انتقاد قرار می‌گرفت. حتی مردم عادی نیز چنین قدرتی داشته‌اند.

بدین ترتیب شعر و نثر عرب فصاحت و شیوایی و استواری بیان را از پس رهگذر به‌دست آورده است.

مثل نیز یکی از آن چیزهایی است که در میان اقوام عرب تکامل یافت و از حوادث روزمره اقتباس گردید. و جایگاه مهمی یافت. با توجه به سابقه فصاحت و ارتقاء سخنوری و شیوا گفتاری و بلاغت در زبان

امثال و حکم در میان همه ملل جهان به صورت عباراتی موجز و کوتاه از دیرباز وجود داشته است. غالباً در پس هر مثل کوتاه، داستانی وجود دارد که در واقع شناسنامه آن مثل سائر است. شاید بتوان گفت که هندیان پیشتر از سایر ملل مشرق مثل می‌زده‌اند. حکایات فراوان پانجه تانتره (کلبه و دمنه) دال بر این مطلب است.

اما مثل در میان اقوام سامی به ویژه اعراب، جایگاهی ویژه دارد. از آنجا که موقعیت جغرافیایی عربستان طوری است که مردم آن چادر نشین می‌بوده‌اند، بیشتر هنر زبان‌آوری و بیان رشد کرده و بالیده است. چنانکه ارزش قصیده‌ای کوتاه اما فصیح و رشیق از ساختن قصری باشکوه و زیبا ارزشمندتر بود. سرق المکاظ که بازی فصلی در عربستان بوده از قدیمیترین ایام پیش از اسلام مرکزی برای

و در سراسر عربستان و جاهای دیگر ندای بلیغ قرآن طنین انداخت:

تا قیامت می‌زند قرآن ندا
کباب گروهی جهل را گشته ندا
مر مرا افسانه می‌بندانتید
تخم طعن و کافری می‌کاشتید
من کلام حقم و قائم به ذات
قوت جان جان و یا قوت زکات
نور خورشیدم فتنه بر شما
لیک از خورشید ناگفته جدا

قصص و تمثیلاتی که در قرآن آمده بدان جهت است که از آنها نتایج عقلی و منطقی گرفته شود «نحن نقص عليك احسن القصص» (آیه ۲ سوره یوسف) و دقیقاً با قصص کتاب مقدس فرق دارد. زیرا این داستانها در کتب تورات و انجیل طوری با خرافات آمیخته است که خواننده مشکل می‌تواند حقایق را از لابلای آنها کشف کند. و این خود می‌تواند دلیلی باشد که قصص قرآن از کتاب مقدس اخذ نشده است.

قرآن می‌فرماید: ولقد انزلنا البکم آیات بینات و مثلاً من الذین خلوا من قبلکم و موعظة للمتقین. (آیه ۳۴ سوره نور) به تحقیق که ما به‌سوی شما آیات روشن را همراه با مثالی از آنان که پیش از شما گذشتند و پسند براری پرهیزگاران فرستادیم.

و درباره قوم فرعون می‌فرماید: فجعلناهم سلفاً و مثلاً للآخرین (آیه ۱۵۶، سوره زخرف) آنان را گذشتگان و مثالی برای آیندگان قرار دادیم. کمتر کتابی در ادب فارسی می‌توان یافت که به اندازه مثنوی معنوی، از آیات قرآن و احادیث سود جسته باشد. تقریباً مولوی به تمامی قصه‌های قرآن اشاره دارد و در بیان مطالب عرفانی خود از آنها بهره گرفته است. مولوی در مثنوی جز قرآن و حدیث نمی‌پذیرد (۲) در بسیاری موارد آیاتی را که قدری مشکل به نظر می‌رسد با آوردن داستانی ساده تفسیر می‌کند و اگر بگوئیم مولوی یکی از بهترین

کسانی است که با جوهر اصیل و روح لطیف قرآن آشنا بوده سخنی گزاف نگفته‌ایم. مولوی روش بیان داستان را از قرآن گرفته است. و برای صرف تعلیم و تربیت بکار می‌برد:

آن یکی نحوی به کنشی درنتست
رو به کنشیان نهاد آن خودپرست
گفت هیچ از نحو خواندی؟ گفت: لا
گفت نیم عمر نشود بر فنا
دل شکسته گشت کنشیان ز تاب
لیک آندم کرد خاموش از جواب
باد کنشی را به گردابی فکند
گفت کنشی‌بان بدان نحوی بلند
هیچ دانسی آشنا کردن بگو
گفت نی ای خوشی جواب خورود
گفت کل عمرت ای نحوی فنانست
زانکه کنشی غرق این گردابه‌است
و بعد می‌گوید:

مرد نحوی را از آن در دوختیم
تا شما را نسحو مسحو آسوختم

سراسر مثنوی مشحون از چنین داستانهای بلند و کوتاه است که فهم مطلب را آسانتر می‌کند. قرآن پس از سوره حمد، سوره بقره را بدین ترتیب شروع می‌کند که نخست مومنین را معرفی می‌کند و خصوصیات آنان را که ایمان به خدا، پیامبران و روز قیامت و انفاق از آنچه به‌دست می‌آورند، می‌باشد. ذکر می‌کند، سپس کافران را که سیاهدل هستند و اهل دوزخند می‌شناساند بعد از این دو گروه سومی را که از کفار هم بدترند یعنی منافقین را ذکر می‌کند که می‌نمایند آنچه را که نیستند و می‌گویند آنچه را که عمل نمی‌کنند. بعد از این مطالب قرآن به بیان داستانهای گذشتگان می‌پردازد و فصوص انبیا را با ملت‌هایشان شرح می‌دهد و در خلال این قصه‌ها مطالب اخلاقی، اجتماعی و احکام الهی را بیان می‌کند. بدین ترتیب قرآن کتاب تاریخ نیست چرا که تاریخ به ذکر جزئیات از قبیل تعیین سال و ماه، بروز حوادث و وقایع می‌پردازد اما قرآن مجموعه را در نظر می‌گیرد و

به‌طور کلی علت ظهور و سقوط تمدنها، ملت‌ها و اقوام را شرح می‌دهد و سپس از این توضیحات دو عبرت دادن به آیندگان بهره می‌گیرد. یکی از این قصص لطیف و کوتاه ملاقات موسی و خضر است که در سوره کهف آیه «۶۵» به بعد بیان شده است:

قال له موسی اتبعک علی ان تعلمن معا علمت رشدا...

موسی به خضر می‌گوید نو هرگز نمی‌توانی در برابر اعمال من صبور باشی زیرا دانش ادراک آن مطالب را نداری موسی می‌گوید. ان شاء الله صبور خواهم بود و از فرمان تو سرپیچی نخواهم کرد. در اینجا خضر با موسی انعام حجت می‌کند که هر کاری کردم دلیل آن را از من می‌رسی تا خودم به موقع شرح آن را باز گویم، سپس با یکدیگر همراه شدند تا به کنشیه رسیدند، خضر کنشی را سوراخ کرد. موسی بلادرنگ زبان به اعتراض گشود که آیا می‌خواهی سرشتیان کنشی را غرق کنی. چه کار بدی کردی. خضر گفت: مگر نگفتم که ترا برای همراهی با من نیست. موسی پوزش خواست، آن دو به راه خود ادامه دادند تا اینکه به کودکی برخوردند و خضر آن کودک را کشت. موسی دوباره طاققت نیابرد و گفت چرا انسان بی‌گناهی را کشتی. دوباره خضر گفت نگفتم نمی‌توانی با من صبور باشی. اگر بار دیگر از علت اعمال سؤال کنی همراه من نخواهی بود. سپس به راه خود ادامه دادند تا اینکه به قومی رسیدند و از آن قوم خوراک خواستند. آنان از دادن خوراک به موسی و خضر خودداری کردند. در این میان دیواری را دیدند که در حال فرو ریختن بود و خضر آنرا مرمت کرد. موسی گفت چرا مزد تعمیر دیوار را ازین قوم نگرفتی. و در اینجا بود که خضر به او گفت «هذا فراق بینی و بینک» این آغاز جدایی من و توست. اما راز کارهایم را برایت می‌گویم: آن کنشی از آن افراد فقیری بود که با آن زندگی‌شان را می‌گذرانیدند. و چون پادشاه کنشی‌ها را بزور می‌گرفت من کنشی آنان را

سوراخ کردم تا از کار افتاده جلوه کند، و اما آن کودک، پدر و مادری مؤمن داشت ترسیم که آن دو را به طغیان و کفر بکشاند. و آن دیوار از آن دو کودک بستم بود که در زرش گنجی متعلق به آنان بود و اگر دیوار فرومی ریخت گنج آشکار می شد و به تاراج می رفت، این بود تفسیر اعمالی که توانستی در برابر آنها طاقت بیاری...» نتیجه این قصه را مولوی به بهترین نحو بیان کرده است:

آن پسر را کشی خضر بپرید خلق
سر آن را در نیاید عام خلق
آن که از حق یا بد او وحی و جواب
هر چه فرماید بود عین صواب
آن که جان بخشد اگر بکشد رواست
نایب است و دست او دست خداست
همچو اسماعیل پیشش سر بسته
شاد و خندان پیش تیغش جان بسته
گر خضر در بحر کشتی را شکست
صد درستی در شکست خضر هست
و هم موسی با همه نور و هنر
شد از آن محبوب نویسی پسر میر

«مثنوی دفتر اول آیات ۲۲۴ به بعد»

آیه «هذا فراق بینی و بینکی» که در این قصه بود به صورت مثل سائر درآمده است:
صبر کن بر کار خضری بی نفاق
تا نگوید خضر رو «هذا فراق»

«مثنوی دفتر اول ۲۹۷»

نور علی نور (آیه ۳۵ از سوره نور)
فرعون رفته رفته بر اثر نشنیدن سخنان
موسی نرم می شد و کلام الهی در او کارگر
می افتاد اما وزیرش هامان که کینه توز و بدخو
بود او را بر حذر می داشت

ه صد روز آن کلیم خ طاب
ساخنی در یکدم او کردی خراب
وای آن شه که وزیرش این بود
جای هر دو دوزخ پر کین بود
نماد آن شاهی که او را دستگیر
بانت اندر کار چون آصف وزیر

شاه عادل چون قرین او شود
«نام آن نور علی نور بود»
(دفتر چهارم بیت ۱۲۵۱)
کمثل الحمار یحمل اسفاره (آیه ۵-سوره جمعه)
مولوی می گوید: علم و وهم و فکر و حس و ادراک به ظاهر کار ساز است اما آنچه ما را به حقیقت حیات و حق نزدیک می کند، اینها نیست و عشق است و این علما علم آخوَر و مربوط به مسائل مادی است:

آنکھی بینید سرکهای خویش
مرکی سازیده اید از پای خویش
وهم و فکر و حس و ادراک شما
همچو نی دان مرکب کودک هلا
علمهای اهل دل حمالشان
علمهای اهل تن امحالتان
علم چون بر دل زسد بیاری شود
علم چون بر تن زسد بیاری شود
گفت ایزد یحمل اسفاره
بار باشد علم کمان نبود زهو
علم کمان نبود زهو بی واسطه
آن نیاید همچو رنگ ما نطه

(دفتر اول ۳۲۴۴ - ۴۹)

لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
این مثل قسمتی از آیه ۱۹۹ از سوره بقره
است: و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی
التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین. (در
راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به
هلاکت نیندازید و نیکوئی کنید که بی گمان
خداوند نیکوکاران را دوست دارد.)

مولوی این مثل را در ضمن داستانی در
باره حمزه عموی رسول اکرم (ص) آورده
است که حمزه در یکی از جنگها بدون زره در
میدان کنار زار ظاهر شد و پاران حکم
«لا تلقوا...» را به او گوشزد کردند و گفتند در
گذشته که جوان بودی و توان رزمی بیشتری
داشتی این گوته بی پروا نبودی اکنون که پیر و
ضعیف شده ای چرا تهور و بی باکی به خمرج
می دهی:

اندر آمد حمزه چون در صف ندی
بی زره سرمت در غزو آمدی
سینه باز و تن برهنه پیش پیش
در فکندی در صف شمشیر، خویش
خلق پرسیدند گای عم رسول
ای هزبر صف شکن شاه فحول
نه نو لا تلقوا بایدیکم الی
تهلکة خوانندی زیغام خدا
پس چرا تو خویش را در تهلکة
می در اندازی چنین در مکرکه
حمزه در پاسخ، جوابی عرفانی و عمیق
می دهد:

گفت حمزه چونکه بودم من جوان
مرگ می دیدم و داع این جهان
سوی مردن کس به رغبت کسی رود
پیش از درها برهنه کسی شود
لیک از نور محمد من کنون
نیستم این شهر فانی را زبون
آنکه مردن پیش چشمش تهلکة است
اسر لا تلقوا بگیرد او بدست
و آنکه مردن پیش او شد فتح باب
سارعوا آید مر او را در خطاب
مرگ هر یک ای پسر هرنگ اوست
پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست
پیش ترک آئینه را خوش رنگت
پیش زنگی آینه هم رنگت
آنکه می ترسی زمرگ اندر فرار
آن زخود ترسانی ای جان هوشار

«مثنوی دفتر سوم بیت ۳۲۱۹ به بعد»

و این قطره اندکی بود از اقیانوس بیکران
بی نوشتها:

- ۱- نصر بن حارث بن کله: پسر خاله پیامبر اکرم و از اطیای عرب بود. بعد از غزوه بدر کشته شد.
- ۲- عرفان مولوی - دکتر خلیفه عبدالحکیم - ترجمه احمد محمدی - احمد میرعلانی ص (۱۲)
- ۳- در نگارش این مقاله به کتب زیر مراجعه شد:
- مثنوی - جناب نیکلسون
- امثال القرآن - ابن بوسف - یکوشش مهدی ماحوزی
- امثال قرآن - فصلی از تاریخ قرآن کریم - علی اصغر حکمت چاپ ۱۳۳۳



غلامرضا سجیی

که بر عاطفه و خیال مبتنی است، با اسلوبی خاص بیان می‌شود و معانی و مفاهیمی دل‌با و شورانگیز را به اذهان مختلف آفکند. اما از آنجا که اثر ادبی با ذوق انسان رابطه مستقیم دارد و هیچ انسانی در هر مقامی که باشد خالی از ذوقی نیست دامنه ادبیات وسعت می‌یابد و بدین سبب است که ادبیات ناگزیر در جانی پیدا می‌کند و به انواع مختلف تقسیم می‌گردد و هر یک از این انواع باید به شیوه‌ای مخصوص مورد تحقیق و تدقیق قرار گیرد.

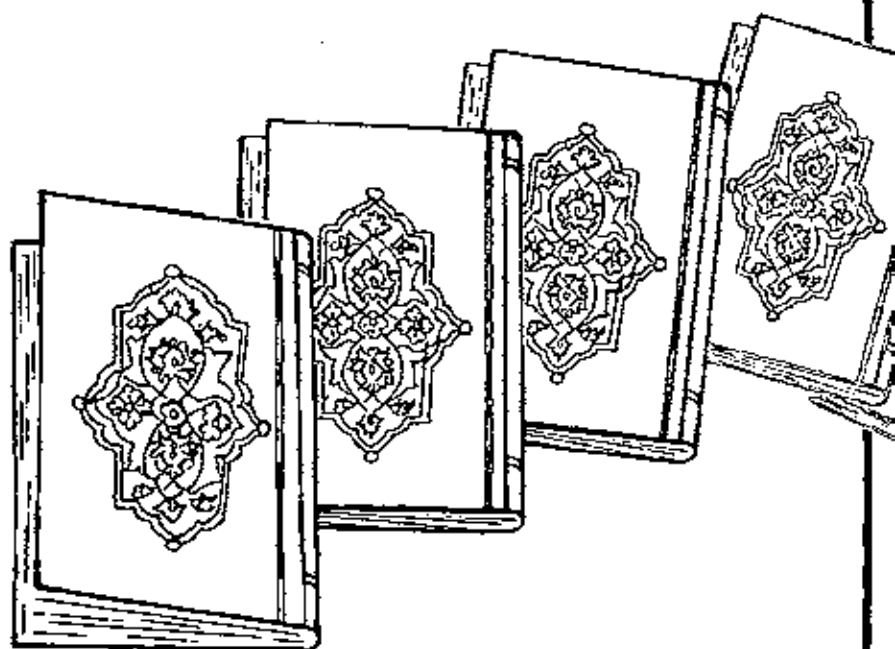
در بادی امر شاید بتوان ادبیات را به دو نوع تقسیم کرد: ادب عامیانه و ادب هنرمندانه. اما ادب عامیانه آن بخش از ادبیات است که به زبان عوام به صورت شعر یا نثر بیان می‌گردد. با آنکه لهجه‌های عامیانه در کشور ما تعدد دارد و با استثنای نثر چندان کامل می‌توان گفت که هر ناحیه از کشور ایران لهجه مخصوص به خود دارد با این حال تعداد آثاری که با زبان عامیانه نوشته یا سروده شده باشد اندک است و این بیشتر بدان جهت است که سراینده‌گان یا نویسندگانی که استعداد خلق آثار به زبان عامیانه داشته‌اند بدین نکته واقف بوده‌اند که لهجه محلی زبانی کشور گیر نیست و در صورتی که اثر خود را با لهجه محلی بنویسند دایره نفوذ آن بسیار تنگ خواهد بود. به همین سبب ادب عامیانه خود به دو نوع تقسیم می‌شود: نوع اول آن دسته آثاری است که با لهجه محلی خاصی نوشته شده یا سروده گردیده است و تعداد اینگونه آثار بسیار اندک است. نوع دوم آثاری که مخلوق طبع عوام است اما با زبانی کتابی سروده یا نوشته شده است. در هر صورت ادب عامیانه که به خصوص نمونه‌های شعری بسیار از آن از دوران صفویه تا عصر قاجار و چسته چسته تا به امروز به وجود آمده است به جای خود در ادب فارسی موقع و مقامی دارد و شایسته نقد و تحقیق است. اما ادبیات هنرمندانه داستانی دیگر دارد. این نوع ادبیات که از شور و وجد و ذوق و حال مایه می‌گیرد و هدفش همچنان که بیان کرده‌ایم تحریک احساسات و ایجاد لذت با الهام است خود انواع مختلف دارد. بدین معنی که گروهی از این گونه آثار ادبی از شمار نسط عالی، گروهی از درجه متوسط و گروهی در مرحله ساقبل قرار دارند و هر یک از این گروهها خود نیز از لحاظ سبک و هدف و محتوا به چند نوع تقسیم می‌شوند. به گمان من ادب هنرمندانه فارسی را نیز می‌توان به دو نوع تقسیم کرد:

بقیه در صفحه ۶۲

همان طور که هنگام تحقیق در علوم، نخستین چیزی که از خاطر هر پژوهنده می‌گذرد این است که علم خود چیست، تا به بحث و تحقیق در آن پردازیم و برای چنین بحث و تحقیقی روش بهتر را برگزینیم به همین ترتیب برای آن که از روش مطالعه و تحقیق در ادبیات بحثی به میان آوریم نخست باید بدانیم ادبیات چیست؟ این پرسشی است به ظاهر ساده اما پاسخ گفتن بدان کار آسانی نیست. اگر ادبیات را از دیدگاه اهل علم نگاه کنیم ناگزیر باید بگوییم که ذهن بشر بین یک سلسله غلتهای ذوقی و معلولها روابطی کشف می‌کند که نمایش این روابط از طریق گفتار و نوشتار - شعر و نثر - ادبیات نامیده می‌شود اما تصدیق می‌کنید که این تعریف ولو که علمی باشد و با ذوق علما سازگار، معرف واقعی ادب و ادبیات نیست. بنابراین ناگزیریم ادبیات را از طریق دیگر و به شیوه‌ای دیگر تعریف و توصیف کنیم. به عقیده برخی دانشمندان لغت‌شناس لغت ادب از کلمه ذب (Dub) سومری به زبان فارسی راه یافته و آنگاه به زبان عربی رفته و اشتقاقاتی پیدا کرده است و این لغت در اصل به معنی لوحه و خط است. اما مفهوم لغت ادب آنجا که سخن از ادبیات به میان آید در نظر محققان متفاوت است. برخی ادب را عبارت دانسته‌اند از: بلندترین و عالی‌ترین افکار و خیالها که با بهترین صورت تعبیر و عرضه گردیده باشد.

اما مفهوم لغت ادب و ادبیات نیز همانند همه پدیده‌های دیگر در طول زمان یکسان نمانده و دستخوش تحول گردیده است. بیشتر اقوام و اسم قدیم جهان ادب را فقط به معنی و مفهوم شعر به کار می‌برده‌اند و علوم ادبی نزد آنها علم شعر بوده است و پس. نزد یونانیان قرون اولیه میلادی و اعراب لا اقل تا عهد بنی‌امیه ادب عبارت بوده است از معرفت شعر و آنچه بدان مربوط است اما همان طور که این مفهوم در میان یونانیان و نیز قوم عرب دوامی نیاورده و بعدها علوم ادبی به علمهای بسیاری از جمله علم صرف و نحو و لغت و معانی و بیان اطلاق گردیده است. طبیعی است که در دوران معاصر نیز ادبیات انواع محصول ذوق بشری را که به صورت کتبی یا شفاهی عرضه می‌شود - اعم از شعر و نثر - شامل می‌گردد و به همین سبب یافتن تعریف جامع و مانعی برای آن دشوار می‌شود. آنچه محقق است آثار ادبی در هر زمان و به هر زبان که به وجود آمده باشند وجه مشترکی دارند و آن وجه مشترک جوهری است که از آن به ذوق انسانی تعبیر می‌گردد. سنجیده‌ای

ملاحظات پیرامون تاریخ‌نگاری و معرفی یک اثر از یاد رفته



منهد - فریدون تنی‌زاده طوسی

معیارسنجی تلقی می‌شود و تاریخ، انسان را به عنوان یک کسل، به عنوان یک موجود متفکر و خود آگاه بررسی می‌کند. تاریخ تسدید زندگی است در بُعد گذشته، تاریخ نشان حیات است.^۱

فرق است میان تاریخ‌نگاری و تاریخ‌گری، تاریخ‌نگار اگر بخواهد به حقیقت دست یابد، باید با عینیت بسنجد و رعایت ضوابط را در کار خویش سرعی دارد، دریافت‌های بی‌ظرفانه و بررسی‌های انتقادی و تشخیص صلق و کذب، تاریخ‌نگار را در کار خویش موفق می‌سازد. میزان دقت و وثاقت او را در نیل به یقین علمی مدد می‌کند. به نظر تاریخ‌نگاران غربی، تحول معنایی اصطلاح «تاریخ» و تطبیق آن، مفهومی جدا از مفهوم ذهنی مؤلفان عرب و پاره‌ای از تاریخ‌نگاران مسلمانی است که آثاری بر جای نهاده‌اند. برخی از این گروه، تاریخ را وسیله آوازه‌گری و تقریب‌جویی به درگاه سلاطین و امرا دانسته‌اند و گاهی هم بر روی حقایق سروش نهاده‌اند. مقدمه شرف‌الدین... راجی حسینی بر کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم که در ستایش انابیک نصره‌الدین فرمانروای لر می‌نویسد: «دیباچه آن به ذکر مناقب شاهانه مظهر گشت و فهرست کتاب از فرات‌القاب همایون زیب نو و زینت تازه یافت...»^۲ و یا مورخی همچون ابن خلدون که جامه‌شناسی را در

اغلب مورخان قدیم اسلام، تاریخ را به منزله آئینه عبرتی دانسته‌اند که از گذرگاه آن می‌توان به تجارب دیگران دست یافت و گرنه عمر کوتاه آدمی هرگز این فرصت را به او نمی‌دهد که خود به طور مستقل بتواند، حوادث را یک یک لمس کند و در اندک زمانی، گذشته را بازآفرینی سازد.

در قرآن مجید، آنچه از احوال انبیاء و پیشینیان آمده «فصص» خوانده شده است. مسعودی در مقدمه کتاب مروج الذهب یادآور می‌شود که دانا و نادان به فراخور حال، هر کدام از مطالعه‌ی تاریخ بهره برمی‌گیرند و ابن الجوزی در کتاب المنتظم می‌گوید: بررسی سیرت پادشاهان و فرجام زندگی آنان، آدمی را به نتایجی رهنمون می‌سازد، در حالیکه از وقایع عجیب و شگفتیهای عالم او را دچار حیرت می‌نماید و سرانجام از جنبه‌های نسبی می‌توان از تجارب دیگران برخوردار شد. این اثر بر این عقیده است که تجارب تاریخ نه تنها مایه بصیرت است، بلکه انسان، گذشته را به چشم خویش می‌بیند. هندوشاه سخجوانی مؤلف کتاب تجارب السلف، تاریخ را پدیده‌ای می‌داند که آدمی را ساعتها به خود مشغول می‌دارد و او را از سایر ادبها و غمها جدا می‌سازد. به قول یکی از اساتید معاصر: تاریخ به منزله یک تراژوی

خسخت تاریخ و تاریخ را به راستای فلسفه و «فلسفه تاریخ» کشانیده است. باز بر روی حقایق سرپوش می‌گذارد و دیده را برهم می‌نهد! تاریخ‌نگاران شرق و غرب، اکنون از تاریخ به عنوان یک «علم» یاد می‌کنند و آن را ملهم از فرهنگ توده‌های برمی‌شمرند و از مطالعاتی تاریخی که محدود به زمان یا مکان معینی است یعنی «تاریخ تحلیلی» «تاریخ ترکیبی» را عرضه می‌دارند.

فرانتس روزنتال عقیده دارد که: تاریخ‌نگاری هرگز از ابتدا به عنوان حرکتی اندیشمندانه آغاز نشده، همواره در میان سایر علوم، جایگاه متوسطی داشته است. از نظر عمق کار، تاریخ‌نگاری اسلامی با تاریخ‌نگاری رومی و یونانی قابل مقایسه نیست. اما از جهت گستره کار و تعداد و تنوع آثار بر آنها پیشی دارد. از محک‌زنی وی این نتایج حاصل می‌شود که «مقوله تاریخ‌نگاری وسیله کاشت بذر آرمانها و آرزوهای اسلام را در دل بسیاری از مسلمانان فراهم ساخت» و «تاریخ‌نگاری تنها وسیله مؤثر ابراز و پافشاری و تصریح و تنفیذ عقاید و ویژگیها و مشاهده واقعی زندگی اسلامی بشمار می‌رفت».

در آثار مورخان بزرگ اسلامی از اقلیدی صاحب کتاب المغازی و بلاذری صاحب فتوح البلدان و ابوحنیفه دینوری صاحب اخبار الطوال و ابن واضح یعقوبی صاحب تاریخ الیعقوبی و ابن قتیبه دینوری صاحب عیون الاخبار، هر کدام به نقل روایات و اخبار و تاریخ عمومی اُمم و انبیاء و ملوک و فتوح اسلام و احوال نواادر رجال پرداخته‌اند که خدمات هر کدام مشهور است و مشکور. اما ارزش کار محمد بن جریر طبری (متوفی به ۱۳۰ هـ) موسوم به تاریخ الرسل و الملوک مشهور به تاریخ طبری که مجموعه‌ای است جامع و مفصل، پدیده دیگری است. هر مورخی که قصد تألیف اسلام را داشته، بناچار از این مأخذ استفاده نموده است (صرف نظر از این که طبری آن دقت و روح نقادی را که لازمه تعمق در نقل روایات و صحت و سقم محتویات و مندرجات است، حفظ نکرده است.) خوشبختانه به همت «دخویه» و جمعی از محققان دیگر، این کتاب از چسند در لندن و مصر بارها به طبع رسیده است و بخش مربوط به ساسانیان نیز جداگانه توسط شرقشناس آلمانی «تولدک» - همان کسی که سالها آرزوی دیدار کتاب الاصنام ابن هشام کلی را داشت - با تعلیقات و حواشی مفید انتشار یافته است. و حتی ابن اثیر (عزالدین، متوفی ۶۳۰ هـ) که وقایع را تا سال ۶۲۸ در کتاب معروف خود الکامل فی التاریخ نقل کرده است، بیشتر به اقوال طبری تمسک جسته است. لازم به یادآوری است که دید انتقادی ابن اثیر در میان مورخان هم عصره و حتی قبل از او در تدوین و مقایسه روایات و ضبط اطلاعات، ارزشی دیگر دارد. چه اگر در نقل یک روایت و ترجیح آن بر دیگری تردید داشته، به ذکر هر دو پرداخته

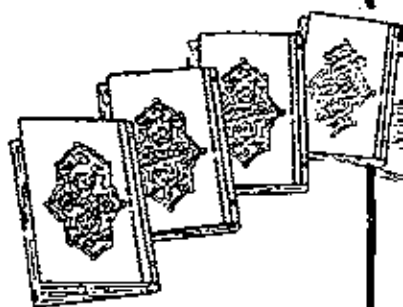
است و بهبوده نیست که شهاب‌الدین محمد خرندزی زبدری، جامعیت کار ابن اثیر را با بیانی ادیبانه یادآور شده که «الکامل» واژه شایسته کتاب و مستحق این عنوان است. بقره ابو الفضل بهقی: اگر حقیقت را از تاریخ بگیرند، چیزی جز داستان بی فایده از آن باقی نمی‌ماند. و به فرموده استاد بزرگوار دکتر زرین کوب: مورخ مثل یک محدث واقف به علم درایت باید خبر را نقل کند، و سرانجام تاریخ تنها گردآوری روایات و مقایسه آنها و شناخت واقعیت حوادث گذشته نیست، بلکه میان جزئیات رابطه و پیوند برقرار می‌سازد و معیاری راستین را در اختیار مورخ قرار می‌دهد.

«تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم»

دو سال قبل، هنگامی که در «فهرست میکرو فیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران» از استاد محمدتقی دانش پزوه به جستجوی گمشده خویش (رساله‌ای مربوط به تاریخ خلفا) بودم، کتاب فوق‌الذکر نظرم را جلب کرد. ابتدا اثر معروف ابوعلی بن مسکویه (۴۲۱ - ۳۲۵ هـ ق) به ذهن تداعی شد. اما بعد دریافتم که کتابی دیگر است با سخن و دیدی دیگر.

مشخصات کتاب، بدان گونه که مؤلف در فهرست میکرو فیلمها، ج ۱ ص ۴۱ و آقای احمد منزوی در «فهرست نسخه‌های خطی فارسی» ج ۶ ص ۴۱۹ نوشته‌اند چنین است:

«تجارب الامم فی... از حمدالله (با: حمد) مستوفی، تاریخ پیامبران است از سام بن نوح و تاریخ ایران تا جنگ عربها در زمان بزدگرد و تاریخ عرب پیش از اسلام، ترجمه منتهی است به عربی که به روزگار عبدالملک بن مروان در سال ۷۵ هـ به کوشش امیرین سراجیل شعبی^۴ در گذشته پیش از ۱۱۰ هـ و ابوب بن فهران القریه و سپس عبدالله بن المقفع^۵ ساخته شده است و نام آن نهایتاً الارب فی اخبار الفرس و العرب است. نسخه بخط کوفی بوده و دربار عباسی هم آن را می‌شناخته است و به دست اتابک سعد بن زنگی سلغری در گذشته ۶۲۳ هـ افتاده و او نتوانست بخواند. اتابک نصره‌الدین احمد (۶۹۶ - ۷۲۳) فرمانروای لرستان دستور داد که مستوفی آن را به فارسی درآورد. این نسخه منحصر بفرد تحت شماره ۳۱۱۵ متعلق به ایاصوفیه، بخط نستعلیق است که در ۱۷۴ برگ بیست و یک سطری در سوال ۷۸۹ هـ در شهر ابدج^۶ به تحریر درآمده است. استوری^۷ ضمن برشمردن نکات فوق و اهمیت آن، یادآور شده که نام مترجم در متن



ملاحظاتى پیرامون تاریخ نگارى و معرفى یک اثر از یاد رفته

دیده نشده است و منسوب به حمدالله مستوفى است.

به هر حال این کتاب به عنایت پروردگار و لطف دوستان که در حق این ضعیف تہ بدیع است و نه بعید، بزودی به دست چاپ سپرده خواهد شد و آنچه ذیلاً یادآور می‌شوم فراخور یک مقاله و به منزله پیشگفتارى است در باب معرفى برخی از فصول و ابواب این اثر نفیس. آشکار است که وجود یک نسخه، آنهم بسیار معو و مغلوط، برای مصحح چه مشکلاتى بدینال دارد و چه روزان و شبانى را بر سر خواندن یک کلمه و دستیابى به رموز و پیچیدگى‌هايش پشت سر نهاده است، با اینهمه تردید ندارد که خالى از نعیصه باشد. اما در صحت انتساب این که مترجم آن حمدالله مستوفى قزوینى باشد، جای تأمل است و تا هنگامى که با دقت تمام با سایر تجارب و ذیل‌هاى که بر آن نوشته‌اند، مقایسه نشود، نمى‌توان در باب انتساب به طور قطع سخن گفت. اما آنچه با تکیه بر ذهن‌گرایی گذرا، پیش رو داریم، نمونه‌هاىی است از عناوین نوشته‌هاى این کتاب.

در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، اگر از چند تن مورخ مانند حمدالله مستوفى (تاریخ گزیده و...)، محمدبن علی شیانکاره (مجمع‌الانساب) و هندوشاه نخجوانى (تجارب‌السلف) بگذریم که کوشیدند تا ترخویش را از تصامات و تکلفات دور سازند، اما مقدمات ضعیف ادبى و عدم توجه در به کارگیری و ازده‌های شیرین فارسى از همین زمان شروع می‌شود (۱۲) و به خصوص مقدمات کتب تاریخى با نثرى نسبتاً مصنوع همراه با احادیت و اخبار و امثله و شواهد شمردى به چشم می‌خورد (نمونه بارز آن مقدمه مستوفى است بر کتاب تاریخ گزیده). در کتاب تجارب‌الامم نیز در ستایش باری تعالی می‌گوید:

«امداد سیاسى نسهابت و اعداد حمدی غایت، حضرت

آفریدگارى را که به ترکیب کاف و نون آیت وجود ینگانت و به لطایف صنع همچون رایت حدوت برافراشت و به قلم ابداع دایره این میدان اغیر برکشید و برگار ایجاد به رنگ وجود این گوی اخضر زد...

قدرتتى نقشها بر آب زند

سگه و مهر بر شراب زند

که آیت مسارسلناک الارحمة للعالمین در شأن اوست و

حکایت کنت نبیاً و آدم بین الماء والظین نشان او...» و پس از ذکر القابى ستایش‌آمیز از سلطان وقت، در احوال خویش مى‌گوید: «... مشرف و مستفید گشتم به انواع عنایت و به مرحمت پادشاهانه مخصوص فرمود و از اقربان و ابناء جنس برگزید کتاب تاریخى را که در زمان عبدالملک مروان فی سنة خمس و سبعین هجرى، عامر شعبى و ایوب بن قریه و عبدالله بن المقفع به معاونت و مظهرت هندبگر تصنیف کرده بودند و مبدأ آن به زمان سام بن نوح نهاده و به یزدجرد شهریار که آخر ملوک عجم است منتهى شده، و هارون الرشید از اصمى التماس فرمود که صورت کیفیت خلق آدم ابوالبشر علیه‌السلام و هبوط وی از جنت و مآل حال اولاد و انسانى تا سام بن نوح به آن ضم گردانیده و نسخه‌ای از آن به خط کوفى... به توارث در خزاین تمام خلفاء عباسى متداول شده و بواسطه تقلبات ادوار به اتابک سعدبن زنگى انارالله برهانه رسیده و جناب مولانا اعظم صدر... حق به مستحق رسانیده و قریب هفت سال بی‌نفع و معطل مانده، چه در بلدة ایزج هیچ کس خط کوفى نمى‌توانست خواند. نزد این کسبه فرستاد و اشاره فرمود که آن را بلازیاده و نقصان به زبان فارسى سازد تا عموم خلایق را از آن حظى حاصل شود. هر چند این کسبه به قصور استعداد خود معترف بود، اما چون اتباع فرمان فرض عین بود، سر از جاده امتثال حکم جهان مطاع بر نتوانست تافت، کمر بندگی در میان جان بست و به بمن دولت او به مدت چهل روز به تعجیم آن معرب کرد و تجارب‌الامم فی... نام نهاد، امیدوار آنکه به حکم المأمور معذور از این خط ناخوش و عبارت مشوش ملول و مستوحش نگشته ذیل عفو مبسوط فرمایند. آنگاه بذکر خلق آدم صفى و هبوط او از جنت و نافرمانى ابلیس در باب سجده و قریب خوردن آدم و فرار گرفتن به کوه سرانندید پرداخته است. سپس به خلافت شیث و آنگاه به احوال قینان فرزند او اشاره کرده است و بعد به قصه رزق ادریس و فرستادن توح (ع) به امر الهى به رسالت و فراهم ساختن کشتى و اشاره به آیات شریفه‌ای از جمله (سورة هود، آیه ۴۳) و سرانجام به سلطنت نمرود و ظهور ابراهیم و داستان ساره و هاجر و اسماعیل و بنای کعبه و نصب حجرالاسود مطالب را ادامه داده است. بعد به ذکر سلطنت سلیمان و مکتوب او به ملوک اطراف و عمارت مسجدالاقصى و بیت‌المقدس و هدیه بلقیس به سلیمان و دعوت او به توحید و موضوع انگشتر سلیمان و رفتن در دهان ماهى و ذکر اصحاب کهف پرداخته است. این مطالب، عناوین موضوعى چهل صفحه اول نسخه عکسى می‌باشد.

از میان سایر صفحات این کتاب، بجاست که بخشى از مجالست اتوشیروان را با حکما و بزرگمهر که متضمن نکاتى آموزنده

در تعلیم و تربیت است «از صفحه ۱۲۷ به بعد» نقل کنم:

«تا یک نوبت دیگر انوشیروان، حکما و وزراء و علما و اشراف را طلب داشته، بزرجمهر را نیز حاضر فرمود و گفت یا بزرجمهر، الفاء مساوی کنی تا چگونه از عهده آن مستغنی می شو. شخصی از حکما از بزرجمهر سؤال کرد که قضا و قدر را بیان کن. گفت: آن که عاقل عالم جلد را بینی بفاقت درویش و بدحال و ضعیف و بی هنر در عین ثروت و مستغنی. حکیمی دیگر گفت: کدام فضیلت را ضرر اعظم است؟ جواب گفت: عیب مردمان اظهار کردن و از آن خود پوشیدن. حکیمی دیگر سؤال کرد، کدام خصلت شخص را اجمل تر است؟ جواب گفت: فارس بلا مهابت و عطای بلا طلب^{۱۱}. حکیمی دیگر سؤال کرد که کدام یک از امور بر هم نیاس نوان کرد؟ جواب گفت: علم را به حلم و صلاح را به قناعت. حکیمی دیگر از بزرجمهر سؤال کرد که کدام سخاوت افضل است؟ جواب گفت: آنک بدان ابتدا کنی قبل از سؤال و منت در پی آن نداری و طلب مکافات ننمایی و هر چه غیر از این است آن را تجارت گویند نه سخا. حکیمی دیگر از او سؤال کرد که صاحب قدرت را کدام خصلت سزاوارتر است؟ جواب گفت: آنک اهل و اقارب خود را به اصطناع معروف از دیگران بی نیاز گرداند

و از برای همه مردم تیکوری و خیر خواهد. حکیمی دیگر از او سؤال کرد که هر که خواهد که ذکر جمیل از وی باقی ماند به چه فعل اتیان کند؟ جواب گفت: آنچه از دیگران نمی پسندد از خود نپسندد و از برای مردم دوست دارد آنچه از برای خود دوست می دارد. و ادب نافع حاصل کند تا بدان مذکور شود و امروز کار فردا بسازد و در دنیا ذخیره از برای آخرت فرستد. حکیمی دیگر از او سؤال کرد که فکر اولی تریا اجتهاد؟ جواب گفت: در آنچه گفتن بساید فکر، و در آنچه کردن بساید اجتهاد»

برای پرهیز از اطاله کلام، بادآور می شوم که آخرین برگ از نسخه عکسی این کتاب «کشته شدن یزدجرد» می باشد یادکر عبارت: تمت فی شهر شوال سنه نسع ثمانین سیصمات.

اما اسمان نظر در محتوای مطالب و اختصاصات دستوری و سبکی و مقایسه موضوعات آن با تاریخ گزیده و سخنی پیرامون سایر تجاربها را بر عهده مقلمه و تعلیقات کتاب می گذارم.

والحمد لله اولاً و آخراً

یادداشتها

- ۸ - تصور می کنم اشتباه چاپی می باشد. زیرا صورت صحیح آن: عامر بن شراحیل الثقیبی است. رک: عیون الاخبار، ج ۱ ص ۶۶. ابضاً و فیات الاعیان ابن خلکان، ج ۳ ص ۱۲ که در این کتاب شرح مناظرات او و عبدالملک بن مروان مضبوط است.
 - ۹ - در میان آثار عبدالله بن المقفع نیز نامی از کتاب نهایة الارب فی... ندیدم. الفهرست، ابن ندیم، ص ۱۳۲، و فیات الاعیان، ج ۳ ص ۱۵۱ به بعد.
 - ۱۰ - از شهرهای راهبر می باشد و بل بزرگ سنگی که در آن شهر روی کارون بسته بودند، خرابه هایش هنوز باقی است. رک: احسن التفاسیم مقدسی، ج ۲، ص ۶۰۸ - ۶۱۹، ابضاً جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج، ص ۲۶۳.
 - ۱۱ - رک: فهرست استوری، ج ۱، ص ۱۲۷.
 - ۱۲ - رک: سبک شناسی، ملک الشعرای بهار، ج ۳، ص ۱۷۹.
 - ۱۳ - در شاهنامه فردوسی آمده:
- چنین گفت آن کس که نساخاسته
به بخشش کند جانش آراسته

- ۱ - قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۱.
- ۲ - تاریخ در ترازو، تألیف استاد دکتر عبدالعسین زرین کوب.
- ۳ - رک: المعجم فی آثار... ص ۳۶. برای دریافت شجره نامه «انابک نصره الدین لر، رک: فهرست زبایور، ص ۲۵۳.
- ۴ - از آن جمله از مجالس پاده گاری هارون که توصیفش در شعر شعرا و اکثر کتب تاریخ مضبوط است، سخنی به میان نمی آورد.
- ۵ - تاریخ و تاریخ نگاری در اسلام، پیشگفتار، فرانس روزننال، ترجمه دکتر آزاد.
- ۶ - «و کتاب کامل که تألیف ابن الانیر است در این شیوه بی نظیر افتاده است. به عموم منتظمین احادیث ام و به خصوص حاوی غرایب عجم، انصاف را در این معنی بوده است که تصنیف خویش را «کامل» نامیده است. رک: سیرت جلال الدین مینکرتی، ص ۳ تصحیح استاد روانشاد مینوی.
- ۷ - گویا آقای دکتر ابوالقاسم امامی کتاب تجارب الامم مسکوبه را توسط انتشارات سروش زیر چاپ دارند. اما در باب «مسکوبه» یا «ابن مسکوبه» بادآور می شوم که: ابن ابی اصیبه در کتاب طبقات الاطباء، ص ۳۲۱ چاپ بیروت، و باقوت حموی در معجم الادباء، ج ۵ ص ۵ چاپ دارالمؤمن از او به عنوان «مسکوبه» نام برده اند.

اندر سیرت پادشاهان!

و

اخلاق درباریان

گلوه به او کارگر نیست... قرار شد آن دعا را

به گردن مرغی ببندند و هدف تیر نماند!

شخصی دعانویس را بالای کوه آوردند. کهنه

بسته‌ای را به گردن مرغ بیچاره بستند. ملیجک

این طرف و آن طرف می‌دوید و انتلم می‌کرد

که این شخص را مخصوصاً پیدا کردم و سالها

زحمتش را کشیدم که دعایی بسجعت ذات

ملکوتی صفات همایون بنویسد که شاه، حبرز

فرمانند. چرا که مسأله اختراع دینامیت و قتل

امپراطور روس، مرا به وحشت انداخته است!

خلاصه، مرغ را بسته دعا را به گردنش آویخته.

مچول‌خان تفنگ را گرفت. درسی قدیمی خالی

کرد. تفنگ خالی شدن همان، مردن مرغ همان!

اولین سانسورچی!

عربضه‌ای که بربروز داده بودم در باب ایجاد

سانسور به جهت کتب چاپی و غیره. خیلی

پسند فرموده بودند. مقرر شد این کار به من

رجوع شود!

انگلیسی‌ها در حرماً!

مابین روس و انگلیس کار سخت شده است.

احتمال جنگ می‌رود. اگر یک وزیر قبایی

می‌دانستیم با روسها می‌ساختیم، خیلی فایده

می‌بردیم. اما افسوس که وزیر خارجه ما

انگلیس پرست و تمام رجال ما تقریباً نوکر

انگلیس هستند. حالا هم که طیب مفسارت

انگلیس، موکل حرم محترم و معالجم امین اقدس

است!

ملیجک و ریش فتحعلیشاه!

ملیجک وارد شد. «شاه‌جون» گویان آمد. مثل

جقلی!

میرزا رضاخان فضولی کرده... امروز هم با

شاه خلوت کرده بود. من هم عربضه‌ای به شاه

عرض کردم و پدرش را درآوردم!

اگر ممکن بود!

درد دندان [شاه] بسیار شدت کرده. شام

نوانستند میل کنند. خدا انشاءالله صحت بدهد.

اگر ممکن بود چهار دندان مرا بکنند و دندان

شاه خوب شود! حاضر بودم!

ادب درباری!

شاه پلنگ عظیم الجثه قسوی هیکلی را شکار

فرمودند... شاه بالای صندلی جلوس فرموده.

پلنگ را بالای نظمی انداخته بودند. بعضی از

شدت حیرت، دروغی لبها را غنچه کرده.

اپروها را بالا انداخته. خراشه نگاه به پلنگ

می‌کردند. اما حکیم الملک در سر شام مسرکه

می‌کرد. فضولها می‌نمود. گاهی بی‌موقع فریاد

می‌کرد: «امان! واقعاً شما این پلنگ را زدید؟

اگر امشب به خوابم بیاید، از نرس خواهم

مرد!» خلاصه، حالت‌های زنانه بروز می‌داد!

شاه به محقق فرمود: «برخیز تا بگویم پلنگ

وقتی زنده بود، به چه اندازه بود.»

محقق برخاست. فرمودند: بقدر تو بود!

من عرض کردم: پس بقدر خیر بزرگی بوده

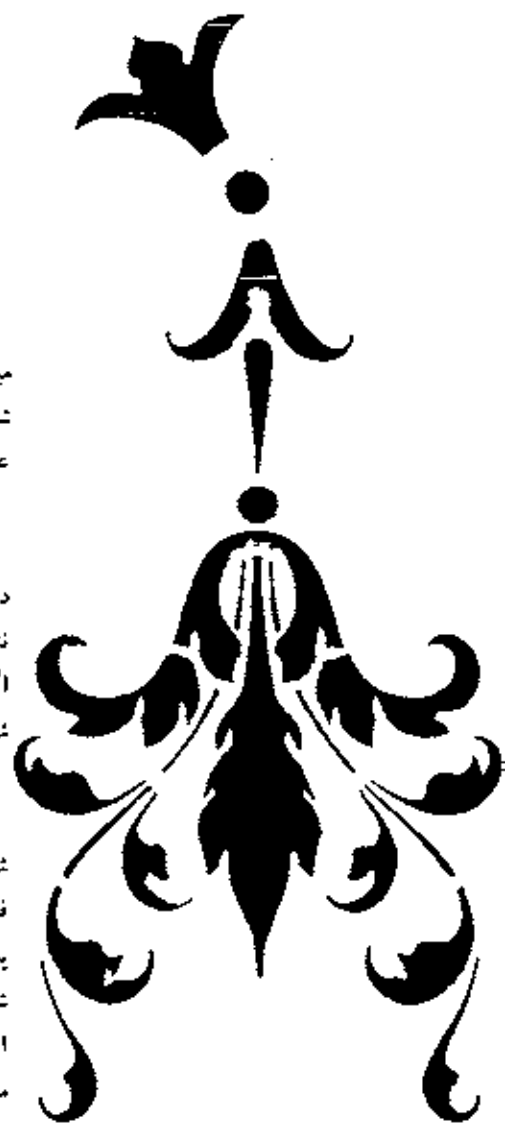
است!

خیلی خنده شد!

دعای ضد گلوه!

ملیجک ادعا کرده بود شخصی است دعایی

دارد گلوه‌بند! هر کس آن دعا را با خود دارد.



نقد صحیح

به نقل از: روزنامه خاطرات اعتماد السطه
از رجال دربار ناصرالدین شاه

اینکه هزار سال است که پدر بر پدر، شاه و شاهزاده بوده است، خود را به دامیان شاه انداخت. از شاه پرسید: این مرد که ریش بلند کی است؟ شاه فرمودند: جد من فتحعلیشاه است که مثل من شاد بود!
گفت: این هم شاه بود!
شاه فرمود: راست می‌گویی سلجیجک! ریش خیلی بلند بود!

حرف متفرقه!

با میرزا فردغی، رفیق دیوانخانه، روی نیسکت نشسته در بساط حساب دارالطباعه حریف می‌زدیم. ناگاه دیدم از پشت کسی گوشم را می‌کشد. خواستم فحش بدهم! خوب شد نگاه کردم. دیدم شاه است! برخاستم. شکر کردم که حرف متفرقه نمی‌زدم!

همه ناراضی!

امین السلطان خیلی شکایت از تغییرات شاه داشت. سبحان الله! این چه بدبختی است دولت را گرفته؟ امین السلطان هم ناراضی. من هم ناراضی. پسرش هم ناراضی. فلان قلعه هم شاکی. خدا عاقبت امور را اصلاح کند!

نرود میخ آهنین در سنگ!

سرشام شاه احضار شدم. چهار ساعت تمام «تاریخ فردریک» خواندم. عجیب اینکه در سال متجاوز از چهارصد تومان خرج می‌کنم و از این قبیل کتابها که سراپا تنه است می‌آورم برای شاه می‌خوانم. هیچ ملذذت نیستند!

خدا حفظ کند!

سرشاه گیج رفت. خیلی وحشت کردند. خدا حفظ کند که تمام از اثر شراب شیراز ... است!

خزانه ملوکانه!

امروز پیرمردی که اول غلام کشیکخانه، بعد

قاپوچی حرمخانه بود حضور آمد. سال جلوس فتحعلیشاه متولد شده و نود و سه سال دارد. هیچیک از اعضای او بی‌قوت نیست. بی‌عیب قرآن می‌خواند. شاه بعد از التفات‌های زیاد ۵ تومان به او انعام دادند. در دستگاه سلطنت ۵ تومان نبود! مرده که را وعده دادند که ببايد صاحبقرانیه بگیرد! او هم رفت به شاه عرض کرد. شاه هم از جیب خودشان پانزده عدد دوهزاری به او دادند!

ویکتور هوگو!

نمی‌دانم به چه ملاحظه، شاه به من فرمودند: تو حقیقت عالم مملکت ما هستی. مثل الکساندر دوم و ویکتور هوگو فرانسه هستی!

پیشکش و تعارف!

شاه فرار داده است هر کس اضافه مواجب می‌خواهد، سال اول نومن هفت هزار به خود شاه پیشکش کند، دیگر به احدی تعارف ندهد!

رعیت پروری!

چند روز قبل رعایای کرمان به عرض آمده بودند که سیل دهات ما را خراب کرده، تخفیف خواسته بودند. نایب السلطنه در مجلس خنده کرده بود به وضع عرض و لهجه آنها!

کرمانی‌ها گفته بودند: خنده کار اطفال است و گریه مال رعیت! آغا محمدخان، صاحب این تخت، شهر کرمان را خراب کرد و ما گریه نکردیم. حالا گریه می‌کنیم که عرض حسابی داریم و شما خنده می‌کنید!

شکار شاهانه!

در سر نهار، پسر میرشکار رسید. عرض کرد: دیشب پلنگی به خیال بردن گوسفندهای شاه، حوالی سرخه حصار آمده بود، هابو کرده بودند. به زراغه گوسفندها رفته بود. می‌خواستند شاه را همان ساعت سوار کنند. به ملاحظه عید

وسلام، سوار نشدند. سران سپاه مأمور شدند که بروند دم سوراخ زانغ، پلنگ را مانع از خروج بشوند، تا شاه فردا بروند بزنند!

بالا تر از فتح خوارزم!

دو سه لغت فرانسه از من پرسیدند. گفتم: بعد... عرض کردم: من هفتاد هزار لغت فرانسه می‌دانم! شاه هم بجهت اینکه مرا خجل کند، لغت غیر مصطلح «گوش ماهی زنده» از من سؤال کردند. من ندانستم. به قدری مشغوف شدند که اگر خبر فتح خوارزم و بخارا را به او می‌دادند، این قدر شغف برای وجود مبارک دست نمی‌داد!

رجال سبزی پاک کن!

امروز آتش‌بازان است به رسم معموله همه ساله... اعظم اهل اردو و تمام ملتزمین حاضر بودند... رجال دولت، سبزی پاک می‌کردند!

امامزاده داود

به امامزاده داود رسیدیم، امامزاده داود که سجده‌گاه جمعی از مقدسین تهران و محل عیش مردم بی‌عار والواط شهر است. در وسط دره تنگی واقع شده است... اصل بنا را خازن الدوله زوجه فتحعلیشاه در سنه ۱۲۴۸ گذاشته است.

شتر قربانی!

شتر قربانی را امروز با نثاره‌چی و مطرب، حضور آوردند. از رسومات قجر است که قربانی شرعی را با اسباب طرب می‌گردانند!

اسکورت سلجیجک!

قرار شده که هر وقت سلجیجک سوار می‌شود، چهار فرانس سوار، دو شاطر، پنج غلام کشیکخانه، همراه او باشد و دایمی او هم ننگ گلوله بر همراه داشته باشد، هر که نزدیک می‌آید، با گلوله بزند!

«کتب دستور»

نویسنده: محمدرضا عادل

«در هر جمله «فعل» رکن اساسی محسوب می‌شود... در هر نوشتار و گفتار به تعداد فعلها جمله خواهیم داشت.»
عیوب این تعریف چنین است:
الف: اگر منظور از «یک کلمه» که می‌تواند جمله واقع شود، فعل باشد، بدلیل اینکه فعل، خود از دو کلمه (بن و شناسه) تشکیل یافته، پس صحیح نیست.

ب: و اگر منظور کلمه‌ای دیگر، بجز فعل، باشد آنگاه:
ب ۱: چون مؤلفین محترم، به صراحت در سطور قبل از کادر آورده‌اند که «در هر نوشتار و گفتار به تعداد فعلها جمله خواهیم داشت» پس وقتی فعل وجود نداشته باشد، جمله هم وجود نخواهد داشت.
ب ۲: از سوی دیگر، وقتی فعل را از «ارکان جمله» بحساب آوریم، غیر قابل حذف خواهد بود.^۱ به این ترتیب، چنین تعریفی (که در سالهای دوم، سوم و چهارم شیرفرهنگ نیز تکرار گردیده) دقیق نیست.
در سال سوم فرهنگ (ص ۶) تعریف جمله چنین آمده است:
«جمله مجموعه‌ای بهم پیوسته و نظام یافته از کلمه‌هاست که اندیشه یا عاطفه یا خواستی را بیان می‌کند. همه هر جمله را دو بخش تشکیل می‌دهد: بخشی که مورد نیت و اسناد قرار می‌گیرد. این بخش از اسم یا کلمه‌های جانشین آن تشکیل می‌شود و بخشی که نیت داده می‌شود، محور این بخش را فعل پدید می‌آورد.» همانگونه که ملاحظه گردید:

الف: تعریفی طولانی، به‌مراه توضیح مطروح گردیده است.
ب: در آن تفکیک ساختاری نیز صورت گرفته، و جمله به دو

۱ - مگر «یک کلمه» نمی‌تواند مرکب باشد! «رشد ادب»

۲ - به قرینه می‌تواند حذف شود. «رشد ادب»

فهرست مطالب

۱ - تعریف جمله	صفحه ۱
۲ - ارکان جمله	صفحه ۲
۳ - ارکان جمله از جهت پیام و... (وجه)	صفحه ۶
۴ - انواع جمله از جهت ساده و مرکب و...	صفحه ۶
۵ - انواع جمله از جهت فعل...	صفحه ۹
۶ - شبه جمله و صورت	صفحه ۹
۷ - تعریف فعل	صفحه ۱۰
۸ - اجزای فعل	صفحه ۱۰
۹ - زمان فعل	صفحه ۱۱
۱۰ - وجه فعل	صفحه ۱۲
۱۱ - ساختمان فعل (ساده و...)	صفحه ۱۳
۱۲ - جهت فعل	صفحه ۱۴

بخش اول، جمله

۱ - تعریف جمله

اولین درس، در تمام کتب دستور، با تعریف و توضیح جمله آغاز می‌شود؛ ولی این تعاریف یا گنگ و مبهم هستند، یا ناقص و یا در تضاد با تعریف کتب دیگر:

«جمله معمولاً باید فعل داشته باشد. گاهی فعل در جمله حذف می‌شود. ممکن است جمله تنها از یک کلمه درست شده باشد. در اینصورت آن کلمه اغلب فعل خواهد بود.»
(اول راهنمایی، ص ۱۳۶، دوم راهنمایی، ص ۱۳۷، سوم راهنمایی، ص ۱۹۹)

با توجه به اینکه «تعریف باید جامع و مانع باشد» و این تعریف انتباه‌شده است از «معمولاً»، «گاهی»، «ممکن است»، ... پس نمی‌تواند تعریفی دقیق باشد.

تعریف جمله در اول دبیرستان (ص ۵) چنین بیان می‌شود:
«جمله یک یا چند کلمه است که بر روی هم مقصودی را بیان کنند.» این تعریف اصلی مؤلفین است که آنرا در کسادی مشخص کرده‌اند؛ ولی در همان صفحه، در چند سطر بالاتر، چنین آمده است:

زبان فارسی

معایب این تعریف چنین است:

الف: در هر دو نوع جمله نهاد اختیاری، جزء ارکان بحساب آمده و حذفش را غیرممکن دانسته‌اند. و حتی برای تأیید نظر خود، مثالی نیز آورده‌اند:

« روز شنبه ساعت هشت صبح با اتوبوس از همدان به تهران آمدم.» (دوم فرهنگ، ص ۴)

ب: در این درس، فعل جزء ارکان جمله است و حذفش، غیرقانونی؛ ولی یک صفحه جلوتر، چنین می‌خوانیم: «جمله بی‌فعل، جمله‌ای که هرگز با فعل یکنار نمی‌رود.»

ج: مؤلفین محترم این دو کتاب، «جمله‌های فعلی» را به دو رکن تقسیم نموده‌اند. ولی در کتاب چهارم فرهنگ، در مبحث «کوناثرین جمله‌ها» آمده است:

«جمله‌های سه جزئی...»

ب: جمله‌های فعلی متعدی: احمد را + دید + م...

جمله‌های چهار جزئی:

الف: جمله‌هایی با مفعول و یک کلمه دیگر: او را + عاقل +

بنداشت + م

ب: جمله‌هایی با فعل دو مفعولی: او را + احمد + نامید + ند.

(ص ۳)

همانگونه که ملاحظه فرمودید:

الف: «جمله فعلی» در این کتاب فقط دو رکنی نیست، بلکه

سه رکنی و چهار رکنی نیز می‌باشد.

ب: نهاد اختیاری در شمارش نیامده، بلکه در شمارش نهاد

اجباری (شناسه) را منظور داشته‌اند (که صحیح است).

ج: مفعول جزء ارکان منظور گردیده است (که صحیح

می‌باشد).

۳ - انواع جمله از جهت پیام و شیوه پیام (وجه)

جمله از جهت وجه، در تمام کتب درسی، به چهار نوع تقسیم

شده است: ۱ - خبری ۲ - پرسشی ۳ - امری ۴ - عاطفی. ولی در

چهارم فرهنگ این تعداد به سه نوع تقلیل یافته است: ۱ - خبری ۲ -

التزامی ۳ - امری.

بخش تقسیم گردیده است (ولی این دو بخش، فاقد نام می‌باشند).
ج: اشاره‌ای به این مطلب که جمله می‌تواند یک کلمه نیز باشد، وجود ندارد و تکیه بر روی «کلمه‌ها» است. ولی همین مؤلفین در تعریف مندرج در دوم فرهنگ (ص ۱) می‌گویند:
«جمله مجموعه‌ای از کلمه‌ها (و گاهی یک کلمه) است...»

۲ - ارکان جمله

مبحث «ارکان جمله» فقط در چهارم غیر فرهنگ و دوم و سوم فرهنگ مطرح شده است.

در کتاب چهارم غیر فرهنگ، می‌خوانیم:

«توالی ارکان و اجزای جمله در زبان فارسی به این ترتیب است:

۱ - فاعل و وابسته‌های آن ۲ - مفعول و وابسته‌های آن ۳ -

مستم و وابسته‌های آن ۴ - فعل و وابسته‌های آن... در جمله‌های

اسنادی، مستد پیش از رابطه می‌آید.» (ص ۸)

معایب چنین تعریفی چنین است:

الف: دانش‌آموزی که این درس را می‌خواند، هیچ زمینه قبلی

برایش آماده نبوده و او باید «ترتیب ارکان و اجزاء» را بیاموزد، بی‌آنکه

بداند «رکن» و «جزء» چیستند و چه تفاوتی با یکدیگر دارند.

ب: مؤلفین «مستدالیه» را همان «فاعل» بحساب آورده‌اند. آنان

از مستد سخن گفته‌اند ولی از مستدالیه، خبر.

در دوم و سوم فرهنگ، این مبحث چنین آمده:

«جمله‌های فعلی، دو رکن دارند ۱ - نهاد ۲ - فعل جمود آمد.

جمله‌های اسنادی سه رکن دارند ۱ - نهاد ۲ - مستد ۳ - فعل

ربطی. مسمود باهوش است.» (دوم فرهنگ ص ۴، سوم فرهنگ ص ۲)

۴ - انواع جمله از حیث ساده و مرکب و ...

می‌دانیم که مفهوم جمله، با در همان جمله به شنونده یا خواننده، بطور کامل منتقل می‌شود (جمله مستقل) و یا این انتقال کامل نیست و شنونده برای فهم کامل باید منتظر جمله یا جملات دیگر بماند (جمله ناقص) و چون انسانها برای ارتباط با یکدیگر:

۱ - نیازمند به انتقال کامل مفاهیم و مطالب به دیگرانند؛ اگر جمله ناقصی ادا شود، بعلمت اینکه شنونده منتظر تکمیل مطلب است، لذا با جمله مستقل دیگری آنرا کامل می‌نماید. این چند جمله، چون بهم وابستگی دارند و برای تکمیل یکدیگر بکار رفته‌اند، (و بخصوص) یکی از آنها بدون دیگری - بهیچوجه - رساننده پیام نیست «جمله‌های گروهی وابسته» نام می‌گیرند.

۲ - از سوی دیگر ممکن است فردی، جمله مستقلی را بیان کند ولی هنوز مطالب دیگری نیز برای گفتن داشته باشد و هر مطلب را با جمله مستقلی بیان نماید که هر کدام برای خود رساننده پیام باشند ولی پیوندی از لحاظ معنی یا یکدیگر داشته باشند. به اینگونه جمله‌ها «جمله‌های گروهی همپایه» می‌گوییم.

و در نهایت، جمله از لحاظ ترکیب و تعداد فعل به دو دسته تقسیم می‌شود: ساده (مستقل - ناقص) و گروهی. جمله‌های گروهی خود به دو دسته منقسم می‌شوند: وابسته و همپایه. و نیز می‌دانیم که اصطلاحات مستقل و ناقص، در «جمله‌های گروهی وابسته» به «پایه» و «پیرو» بدل میگردند.

ولی در کتب درسی مزبور، این مطالب بگونه‌ای دیگر مطرح شده‌اند:

۱ - در تمام کتب - به استثنای چهارم فرهنگ، که بجای خود بررسی می‌شود - جمله به «ساده و مرکب» تقسیم شده است و منظورشان از مرکب همان «جمله‌های گروهی وابسته» می‌باشد. این کتب هیچ اشاره‌ای به «جمله‌های گروهی همپایه» ندارند.

۲ - این کتب، اصطلاح «جمله مرکب» را بکار می‌برند. در حالیکه باید گفت: اگر پایه، «جمله» است و پیرو نیز «جمله»؛ چگونه مجموعه پایه و پیرو نیز «جمله» می‌شود؟ و آیا اطلاق نام اجزاء به کل صحیح است؟ آیا H_2 و O ، هنگامیکه ترکیب گردند، نام جدیدی نمی‌گیرند؟

۳ - در این کتابها، یگانگی «پایه با مستقل» و «پیرو با ناقص» از میان رفته است. و مؤلفین دوم و سوم فرهنگ، آنها را تحت سداخه جداگانه، شماره گذاری نموده و توضیح داده‌اند.

*

در کتاب چهارم فرهنگ، نقص «جمله‌های گروهی» تا حدی مرتفع گردیده است و این نقیصه، می‌توانست بطور کامل مرتفع گردد.

اگر:

۱ - فصلی مستقل در این باره پدید می‌آید؛ زیرا این مباحث بواسطه توضیح دروس «حروف ربط» و «وابسته‌ساز» بمیان کشیده شده است.

۲ - اصلاحات انجام شده بر روی این بخش از درس، انجام نمی‌گرفت.

توضیح اینکه، در کتب چاپ شده تا سال ۵۹، نام این مبحث «جمله‌های وابسته» بوده است. و اصلاح کنندگان کتاب، آنرا به «جمله‌های مرکب» تغییر دادند. ولی این اصلاح فقط در مدخل درس صورت گرفته است؛ زیرا در یادرفتی همان صفحه می‌خوانیم:

«برای کسب اطلاع بیشتر به مبحث جمله‌های وابسته رجوع شود.» (ص ۷۶)

۵ - «انواع جمله از حیث فعل ...»

از دیگر نکات قابل توجه در این کتب، نامگذاری جمله از روی فعل است. در این کتابها، جملاتی که فعلشان غیر ربطی است، «جمله فعلیه» نامیده شده‌اند. و جملاتی را که فعلشان ربطی باشد: اول دبیرستان «جمله اسمیه» و دوم و سوم فرهنگ «جمله اسنادی» و چهارم فرهنگ «جمله ربطی» نامگذاری کرده‌اند.

معایب چنین نامهایی، بترتیب ذکر می‌شود:

۱ - جمله فعلیه صحیح نیست. بدلیل اینکه، جمله گروه دیگر نیز دارای فعل (اگر چه ربطی) می‌باشد. چنین نامی لازمه‌اش اینست که جمله گروه دیگر، بدون فعل باشد.

۲ - اختلاف نام برای جملاتی که فعلشان ربطی است، وجود دارد.

۶ - شبه جمله و صوت

از شبه جمله و صوت، در دوم راهنمایی (ص ۲۱۴) و سوم غیر فرهنگ (ص ۵۳) و سوم فرهنگ (ص ۷۶) صحبت شده است و هر دو

زبان فارسی

(ص ۱۵۵)

و با «اگر می را از مضارع اخباری برداریم و بجای آن ب بگذاریم، مضارع التزامی درست می شود.» (ص ۱۵۹)
 ولی در بخش «خلاصه دروس سالهای قبل»، در پایان کتاب سوم راهنمایی، نام آن اجزاء را «بن و شناسه» گذارده اند. یعنی بدون اینکه در کتب سالهای قبل برای آنها نامی تعیین شده باشد. در اول دبیرستان (و تمام سالهای غیر فرهنگ) نام این اجزاء چنین آمده است:

«این فعل (مضارع اخباری) به کمک (ماده) یا (بن) مضارع و ضمائر متصل فاعلی ساخته میشود.» (ص ۸۵)

۳ - زمان فعل

از جالبترین و دیدنی ترین دروس کتب دستور، بخش زمان افعال و انواع آنهاست.

الف: ماضی

۱ - الف: در دوره راهنمایی، ۵ نوع است (ساده، نقلی، بعید، استمراری، التزامی)

۲ - الف: در اول دبیرستان، ۶ نوع است (مطلق، نقلی، بعید، استمراری، التزامی، مستمر، (در جریان))

۳ - الف: در دوم فرهنگ، ۸ نوع است (مطلق، نقلی، نقلی مستمر، بعید، ابعاد (دورتر)، استمراری، التزامی، ملموس)

۴ - الف: در سوم فرهنگ، ۹ نوع است (مطلق ساده، استمراری، نقلی، نقلی مستمر، بعید (دورتر)، ابعاد (دورتر)، التزامی، ملموس، ملموس نقلی)

۵ - الف: در چهارم فرهنگ، ۷ نوع است (مطلق، استمراری، بعید، کامل (نقلی)، استمراری کامل، بعید کامل، التزامی)

ب: مضارع

۱ - ب: در دوره راهنمایی، ۲ نوع است (اخباری، التزامی)

۲ - ب: در اول دبیرستان، ۳ نوع است (اخباری، التزامی، مستمر (در جریان))

۳ - ب: در دوم فرهنگ، ۴ نوع است (مطلق، اخباری، التزامی، ملموس)

۴ - ب: در سوم فرهنگ، ۴ نوع است (امر، اخباری، التزامی، ملموس)

۵ - ب: در چهارم فرهنگ، ۲ نوع است (اخباری، التزامی) هر کس کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

(مولوی)

را یکی بحساب آورده اند: ولی کتاب چهارم فرهنگ (ص ۳) آنها را تفکیک نموده و هر کدام را جداگانه توضیح داده است.

بخش دوم: فعل

۱ - تعریف فعل

همان عیوب مندوج در تعریف جمله، «یا گنگ و مبهم هستند یا ناقص و یا در تضاد با تعریف کتاب دیگر» در اینجا نیز صادق است.

۱ - ۱: در کتاب اول راهنمایی (ص ۱۲۴ - ۱۲۵)، بجای دادن تعریف:

الف: در صفحه ۱۲۲، با نشان تصویر، مفهومهای فعل رفت، نشان داده شده است.

ب: در صفحه ۱۲۵، آن مفاهیم را شماره به شماره توضیح داده اند.

ج: و در بخش بیاموزیم، بجای تعریف فعل، به تعریف صرف پرداخته شده است.

۲ - ۱: در اول دبیرستان (ص ۳۲)، فقط به بخش زمان در فعل اشاره شده است: «فعل کلمه‌ای است که بر انجام دادن کاری و روی دادن امری با داشتن حالت و صفی در یکی از زمانها (ماضی = گذشته)، (مضارع = حال) و (مستقبل = آینده) دلالت کند.»

۳ - ۱: و بالاخره در دوم فرهنگ (ص ۵)، بعلت آمیختگی تعریف با توضیح، خاصیت تعریف را دارا نمی باشد.

۲ - اجزاء فعل

در اول راهنمایی که مبحث فعل بیش از نصف کتاب (۲۳ صفحه از مجموع ۷۲ صفحه) را بخود اختصاص داده است از اجزاء

مشکله آن سخنی در میان نیست؛ بلکه در بیاموزیم هر درس (مثلاً) چنین آمده است:

«مضارع اخباری را با می می آوریم و چنین صرف می کنیم.»

نوجه به نکات زیر لازم است (هر چند همین تقسیم‌بندیها، به حد کافی گویاست):

۱ - تعداد در هیچ کتابی با کتاب دیگر مطابقت ندارد.

۲ - نامها با یکدیگر اختلاف دارند

۳ - در انواع مضارع، مندرج در دوم فرهنگ «مضارع مطلق» وجود دارد که منظورشان مضارعی است که بر ماسی از آغازش حذف شده باشد. ولی در کتاب سوم فرهنگ آنرا حذف نموده‌اند. با این توضیح «مضارع اخباری و التزامی هر دو بصورت ساده، یعنی بدون می و می‌آیند؛ مانند «گویند» به جای «می‌گویند» و «بگویند» (ص ۶)

۴ - در کتاب سوم فرهنگ پس از حذف «مضارع مطلق» امر را جانشین آن نموده‌اند.

۴ - وجه فعل

در سوم راهنمایی (ص ۱۹۳)، تعداد وجه فعل چنین است: «۱ - اخباری ۲ - التزامی ۳ - امری» و در اول دبیرستان (صص ۱۴۵ - ۱۵۱): «۱ - اخباری ۲ - التزامی ۳ - امری ۴ - مصدری ۵ - شرطی ۶ - وصفی» و در چهارم فرهنگ (صص ۶ - ۷): «۱ - اخباری ۲ - التزامی ۳ - امری»

۵ - ساختمان فعل (ساده و ...)

این مبحث در کتب درسی چنین آمده است:

۱ - ۵: در دوم فرهنگ (ص ۹): «فعل با توجه به ساختمان آن بر ۶ گونه است: ۱ - ساده، ۲ - پیشوندی، ۳ - مرکب، ۴ - پیشوندی مرکب»

۲ - ۵: در سوم فرهنگ (ص ۸): «فعل از حیث ساختمان ۴ گونه است: ۱ - ساده، ۲ - پیشوندی، ۳ - مرکب، ۴ - عبارت فعلی»
۳ - ۵: در چهارم فرهنگ (ص ۱۱۶): «فعل‌های فارسی معاصر به سه گونه، ساده، پیشوندی و گروهی تقسیم می‌گردند.»

عیوب مذکور در پایین بخشی از معایب این درس می‌باشد:

۱ - تعداد با یکدیگر تطبیق ندارد

۲ - نامها یکسان نیست

۳ - تعاریف با یکدیگر مشابهت ندارند

۴ - گروه پیشوندی در فرهنگ و ادب، با مثال گروهی دیگر در رشته غیر فرهنگ مطابقت دارد. یعنی درسی که در این رشته با نامی آمده، در رشته دیگر با نامی دیگر:

«پیشوندهای فعلی فارسی معاصر عبارتند از: ۱ - «بر»...
«برداشتن» (چهارم فرهنگ، ص ۱۱۶) «بر + فعل یا مصدر = فعل مرکب یا مصدر مرکب» مانند برداشتن (سوم غیر فرهنگ ص ۶۰)

۶ - جهت فعل

می‌دانیم که فعلها به سه گروه تقسیم می‌شوند: ۱ - گروهی که مفعول را می‌گیرند (لازم = ناگذر) گروهی که مفعول را می‌گیرند (متعدی = گذرا) و گروهی که گاهی با مفعول و زمانی بدون آن استعمال می‌شوند (هم لازم و هم متعدی = هم ناگذر و هم گذرا)

در رشته فرهنگ و ادب، تا سال ۱۳۵۹، اصطلاحات «ناگذر» و «گذرا» مستعمل بود؛ ولی بر اثر اصلاحات انجام شده بر روی کتب، این اصطلاحات به کناری رفته و دوباره «لازم» و «متعدی» جانشین شد. ولی جالب اینکه، با وجود گذشت ۸ سال، این اصلاحات همچنان در مدخل درس و متن صورت گرفته و در تسمین درس مربوطه در سال چهارم فرهنگ (ص ۹) می‌بینیم:

«... ۳ - صورت گذرای فعل‌های ناگذر زیر را بنویسید...»

۴ - از فعل‌های گذرای زیر، گذرای سببی بسازید...

۵ - با هر یک از فعل‌های زیر، یک جمله بصورت ناگذر و یک جمله بصورت گذرا بسازید.» و جالب اینکه در تمام تسمین مربوطه، حتی یکبار، با «لازم» و «متعدی» برخورد نمی‌کنیم.

این نکات، بخشی بود از معایب و تناقضات کتب دستور دوره‌های راهنمایی و دبیرستانی؛ که منحصر بود به بررسی «جمله» و «فعل»...

تسلیمت به استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب

اعضای هیأت تحریریه رشد آموزش ادب فارسی در گذشت آن مرحوم را که خود از اساتید زبان و ادبیات فارسی بودند به حضور استاد ارجمند و خانواده محترم نشان تسلیمت می‌گویند.

استاد بزرگوار جناب آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب در مرگ برادر ارجمندشان شادروان دکتر حمید زرین کوب، سوگوار شدند.

یادی از یک معلم قدیم و صمیمی

در یکی از روزهای فروردین ماه سال ۲۸، در دبیرستان بهبهانی شهرستان کازرون، حادثه‌ای تألم‌انگیز روی داد و جامعه فهیمه و فرهنگی شهر را به غزا نشاند. این ضایعه نأسف‌آور نمایشی بود از عروج روح یک عارف به حق پیوسته و انسان وارسته، و نشان داد، که مردان خداپرست و حق دوست که مراحل سلوک را طی کرده، از خلق به حق رسیده و مشتاقانه به خدمت خلق درآمده‌اند مرگشان نیز همچون حیاتشان آسانی، روحانی و دل‌انگیز است.

در ساعت ۲/۵ بعد از ظهر آن روز این معلم در دبیرستان در نشئه عالیترین لذا بذ معلمی یعنی تلاوت و آموزش قرآن، ناگهان خاموش گردید و سر پر شورش به آرامی و مستانت بر سینه خم شد و شاگردان کلاسی، که دستخوش شبظنهای بی‌خرانه کودکی بودند لحظه‌حساس سکوت معلم و سقوط او را دیدند و ناگهان عظمت فاجعه را حس کردند. جوانان امروز ولایت ما، عبدالله بحرانی یا به اصطلاح شاگردانش مرحوم (مرآت) را نمی‌شناسند. اما مردان نسل پیش، آنهایی که این روزها، نیم قرن دوم عمر خود را آغاز می‌کنند مقام معنویت و عرفانی این معلم قدیم و صمیمی را حس کرده از محضر پرفیض دانش و عرفان او بهره‌ها برده‌اند. گستره و شعاع معلمی مرحوم مرآت نایدانجا بود که در سال وفاتش هیچ خانه‌ای در کازرون از وجود یک یا چند شاگرد او خالی نبود شاگردانی که

از هر قشر و گروه و طبقه‌ای بودند، علم، عرفان و شخصیت او را می‌ستودند و نامش را با احترام بر زبان می‌آوردند.

نگارنده که دوره اول دبیرستان را با خوشه جینی از خرمن دانش او پر بار ساخته، هنوز بیان گرم و آرام او را در گوش جان دارد و قیافه معصوم و نورانیش را که به صفا و معنویت چهره اولیاء خدا بود، چون بهترین منظره مطلوب خود، هیچگاه از یاد نمی‌برد و همواره کوشیده است تا در کار معلمی، به این الگوی ممتاز حیات تحصیلی خود اقتدا کند. او فرزند شیخ محمد حسین فرزند حاج شیخ یوسف مجتهد بحرانی کازرونی بود که نام والایش در ردیف موجدین اولیه آموزش و پرورش کازرون می‌درخشید و حیات معنوی مردم این شهر از وجودش تأثیر پذیرفته است. در سال ۱۲۶۷ هجری شمسی متولد شد. پس از تحصیل علوم متداول در خدمت پدر و جدش و سایر علمای شهر برای تکمیل معلومات به شیراز آمد و سالها در مدرسه منصوریه در سلک طلاب علوم مشلک بود.

پس از کسب مدارج مطلوب، به زادگاه خود آمد و در صف خدمتگزاران علم و دانش قرار گرفت و به همکاری با مؤسس اولیه فرهنگ این شهر، مرحوم قدسی در مدارس که جدیداً احداث شده بود به کار پرداخت.

اول مرداد سال سی و چهار به افسنخار بازنشنگی رسید و از آن روز تا لحظه مرگ، هیچگاه مدرسه و کلاس را ترک نگفت و بدون

توقع، همچنان به خدمت در فرهنگ این شهر گذرانید. روزها از یگانه نادیر وقت در اداره آموزش و پرورش حضور می‌یافت و رایگان در انجام دادن کارهای اداری و آموزشی همکاری می‌کرد. در نظام فرهنگ اسلام که هدف، الله و سیر، خدمت به مردم است، همواره اساس کار بر خدمت صادقانه و توقع کم است. اجر همه با خداست و تنها مزدی که او مقرر می‌دارد مطلوب همه خدمتگزاران است. مرآت، آسانی بود که از خدمات فرهنگی خود احساس لذت می‌کرد و کوشش برای آشنا ساختن جوانان به موازین اسلامی را رسالت مطلوب خود می‌شمرد. ساده می‌زیست و بی‌توقع و صادقانه خدمت می‌کرد. او با همه ضعف جسم و ربزی اندام کوهی از عزم، جوهر و اخلاص و اعتقاد بود. از مفهوم منحصراً کلمه بازنشنگی که از کار افتادگی و ناتوانی باشد بیزار بود. گویا می‌دانست که وجود سرشار از معنویت و دانش او نباید عاطل بماند و حرکت او برای نبرد با جهل و نادانی دستخوش رکود گردد. مرگ مرآت، آرام، در غوغای مدرسه و در حال تدریس قرآن، اتفاق افتاد. عبدالله بحرانی، علاوه بر مقام علمی و تعلیم، در سرودن انواع شعر از فصیح و غزل دست داشت و مرآت تخلص می‌کرد. از مجموعه اشعار وی کتابی فراهم است که جرعه السلسیل نام دارد، اما هنوز به چاپ نرسیده.

روانش شاد و با اولیاء خدا همنشین باد.

منوچهر مظفریان



من سخنرانی استاد شریعت در جمع معارف و ادبیات فارسی را در شماره قبل چاپ آنچه در زیر می‌خوانید پاسخ استاد به پرسش‌های حاضران آن جلسه است.



و پاسخ استاد شریعت

گفتم، ولی ما می‌توانیم یک معیار بیشتری مثلاً ۱۰۰ سال را انتخاب کنیم و اینکه نوشته‌های قدیمی ما بهتر است من نمی‌دانم بهتر بودن به چه منظور است. بهتر با مقایسه زبان فارسی کنونی، یعنی زبان فارسی فعلی بد است و بهتر یعنی چه؟ یعنی یک نوع انشایی است که آنها نوشته‌اند مانس خواهیم از آنها تقلید کنیم ما می‌خواهیم با زبان زمان خودمان چیز بنویسیم اگر کسی خواست یک نوشته ادبی بنویسد، خوب آن مطلب دیگری است. سبک یکی از نویسندگان قدیم ما را بخواند، بی‌روی بکند. اما اگر بخواند به زبان امروزی چیز بنویسد، باید نوشته این صدسال اخیر را بیشتر در نظر داشته باشد.

س: جناب استاد، علت اینکه در کتابهای درسی انگلیسی از متون قدیم، «بیش از ۵۰ سال» استفاده نمی‌شود این نیست که انگلیسی همچون ایران از ادبیات بسیار غنی برخوردار نیست؟

ج: خیر، این جریان که برایتان می‌گویم یک تجربه شخصی است که در چند کشور دارم عرض کردم من روی تجربه‌ای که در انگلیس داشتم، در کشور سوئد، ژاپن، چین، و در شوروی هم بررسی کردم. چین ادبیات بسیار غنی دارد و قابل انکار نیست اما هیچ استفاده‌ای از این ادبیات نمی‌شود و فقط کتاب درسی درست می‌کنند، و ادبیات را از زبان جدا می‌کنند. جدا کردن ادبیات از زبان اولاً منحصص می‌خواهد، یعنی به همین سادگی نیست که آدم فکر بکند که خوب ما مثلاً کتاب گلستان را می‌گذاریم کنار و همین‌طور کلیله و دمنه، قابوسنامه، جریان این است که زبان روزمره مردم که می‌خواهند با آن

س: چون دستور و انشاء دو موضوع جدا از هم می‌باشند لطفاً در صورت امکان جلسات جداگانه‌ای منظور گردد.

ج: پیشنهاد خوبی است. مطرح می‌کنیم در شورای برنامه‌ریزی، در صورت تصویب همین کار را خواهیم کرد.

س: جناب استاد سخنان بسیار شیوای شما ما را در عالمی دیگر فرو برد، عالمی که تحقق آن در حال حاضر تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسد. اشاره کردید به میزان فرهنگ هر خانواده، باید بگویم اشکال دقیقاً در همین قسمت است. وادار کردن شاگردان به کتاب خواندن بسیار طاقت‌فرساست. حداقل این جانب تاکنون در مورد آن موفقیتی به دست نیآورده‌ام، چه می‌فرمایید؟

ج: همین‌طور است. دانش‌آموزان بازاری را بیشتر از کتاب دوست دارند. راهش این است که خودتسا در کلاس کتاب بخوانید. یعنی فکر نکنید که اگر یک ساعت، در کلاس کتاب بخوانید هدر رفته، این‌طور نیست. یک ساعت انشا که داوید هم‌اش را کتاب بخوانید از اول تا آخر، نمی‌خواهد کسی انشا بخواند. چندساعتی که این کار را کردید و کتاب جالبی انتخاب کردید و در کلاس خواندید، خودبخود دانش‌آموزان می‌روند دنبال کتاب و کتابخوان می‌شوند.

س: آیا تحول زبان ما در آن حدی است که ما ادبیات و زبان ۵۰ سال قبل از زمان حال را کافی بدانیم، در حالی که هنوز بهترین نظم و نثر شعرا و آدبای ما نوشته‌های اسانید قدیمی است.

ج: ما نکتیم ۵۰ سال انتخاب بشود، روش کار انگلیسی را

چیز بنویسند، نه نویسنده بشوند.

اینها لیست این لغات را جدا می‌کنند، لیست که جدا شد هر متنی که این لغات را دارد حتی یک لغت زیادتر نه، انتخاب می‌کنند. اصلاً کاری به این ندارند که ادبیات فارسی غنی است یا ادبیات انگلیسی. اصلاً مطرح نیست این موضوع، زیرا همان کسی که کتاب قرائت انگلیسی می‌خواند یک کتاب هم پهلویش دارد به اسم کتاب تاریخ ادبیات انگلیس و ادبیاتش را در آن کتاب می‌خواند. ما هم می‌توانیم همین کار را بکنیم. خوب ادبیات ما غنی‌تر است کتاب تاریخ ادبیات و متن ادبی ما زیادتر می‌شود، مشکلی نیست.

س: آن طور که می‌فرمایید اگر مستهای ساده در کتابهای فارسی دانش‌آموزان گنجانیده شود تحصیل کردگان ما چگونه با گنجینه ادبیات که در طی قرن‌ها به وجود آمده و ذخائر و پشتوانه زبان فارسی است آشنا شوند آیا فکر می‌کنید هرگز فرصتی خواهند داشت که با این آثار حتی آشنایی مختصری پیدا کنند؟

ج: بله در همان زمان آشنا می‌شوند، همان زمانی که با زبان آشنا می‌شوند با ادبیات هم آشنا می‌شوند.

س: استاد گرامی هر چند سئوالاتی که مطرح می‌کنم بیشتر مربوط به سازمان پژوهش است ولی از سخنان جناب عالی استفاده کرده. به عرض می‌رسانم که کتاب آیین‌نگارش فعلی با وجود معایب و نقایصی که دارد اگر با دلسوزی تدریس شود بسیار نافع خواهد بود. به شرط آنکه ساعات ادبیات اندکی بیشتر شود. مطلب دیگر این است که چرا کتابهای درسی با عجله و شتاب زدگی تهیه می‌شود و مانند سابق از اسانید یا تجربه ادبیات در تهیه کتب استفاده نمی‌گردد؟

ج: همان‌طور که اشاره کردید بیشتر سئوالتان از سازمان کتابهای درسی بود که من اطلاع چندانی ندارم ولی آن قسمت که درباره ساعات تدریس بود باید بگویم که در زمان تدریس من در دبیرستان هم این مسئله مطرح بود که تعداد ساعات تدریس ادبیات کم است ولی اگر می‌رفتید توی انجمن دبیران فیزیک، می‌گفتند، ساعات فیزیک کم است، توی انجمن دبیران شیمی هم می‌رفتنید همین را می‌گفتند و همه ناله داشتند از کمبود ساعت، معمولاً مقداری از این ساعت که شما می‌گویید کم است، مربوط به شب دانش‌آموز است. یعنی یک مقداری از این کار را باید دانش‌آموز در شب جبران بکند. فکر نکنید مثلاً ۵ ساعت ادبیات که شما دارید، ۵ ساعت است این ۵ ساعت باید ۲۰ ساعت پشتوانه کار دانش‌آموز در شب باشد. اینها کارهایی است که باید در برنامه‌ریزی درست بشود.

س: در مورد تدریس ادبیات به وسیله متخصصین و فارغ‌التحصیلان رشته ادبیات که از طرف برخی از همکاران عنوان می‌شود باید به عرض برسانم که اینجانب فارغ‌التحصیل رشته زبان‌شناسی هستم و در کلاسهای چهارم تدریس می‌کنم و هر سال

میزان نمرات کسب شده به وسیله محصل من در بالاست. در سال گذشته نیز در رشته فنی و حرفه‌ای و هنرستانها بالاترین نمره را محصلین من کسب نمودند که مقامات مسئول کاملاً به این امر واقفند. علاقه مطالعه و تدریس ادبیات به نظر اینجانب مهتر از کسب مدرک در این رشته است.

ج: صحیح می‌فرمایید همین‌طور است.

س: لطفاً بفرمایید که برای نمره‌دادن انشاء از چه معیاری باید استفاده کرد؟

ج: این نمره‌دادن به انشاء دو حالت دارد یکی اینکه معلم انشای یک کلاسی می‌خواهد به انشای دانش‌آموزان خودش نمره بدهد به نظر من باید در طی سال شناخته باشد دانش‌آموزان را و اگر در آخر سال هم انشا بدی نوشت اگر دانش‌آموز خوبی بود، به او نمره خوب بدهد. اصلاً معیاری به آن صورت ندارد. اگر هم معیارهایی به شما بگویم رعایت نخواهد کرد. پیش خودتان سبک، سنگین کنید یا انشای قبلی مقایسه کنید و حقتش را بدهید. در هیچ جای دنیا هم این رسم نیست. فکر نکنید که شما دچار این دردسر هستید همه جای دنیا، انشا، معیارش، معیار سنجش ذهنی معلم است.

س: دانش‌آموزی که واژه‌های عربی و فارسی را از نظر ریشه‌ای نمی‌شناسد چگونه می‌تواند کاربرد حرف تعریف عربی را که در کلمات فارسی گاهی پیش می‌آید تشخیص دهد؟

ج: این مسئله مربوط به زبان‌آموزی است. وقتی آدم شروع کرد به زبان‌آموزی یک چیزی را هم که معنی آن را نمی‌داند به کار می‌برد. این جور است که شما وقتی در یک محیطی قرار می‌گیرید به تک تک کلمات هیچوقت توجه ندارید بلکه به جمله توجه دارید و ممکن است اصلاً حرف تعریف زبان عربی را ندانید ولی به کار می‌سازید. در هر جایی که لازم بوده و ترکیباتی که ضرورت داشته باشد به کار می‌برید، احتیاجی ندارید که بدانید همان طوری که هیچکس احتیاجی ندارد دستور زبان فارسی بداند تا درست بتواند فارسی حرف بزند فارسی را حرف می‌زند چون زبان مادریش است بعد اگر دستور زبان هم فهمید می‌داند که چرا این طوری حرف می‌زند.

س: روشهایی که استاد در زمینه زبان و ادبیات و به خصوص نگارش از خود و دیگران مطرح فرمودند بسیار جالب است اما با ساعات کمی که در اختیار داریم چه کنیم در گذشته که ساعات ادبیات بیشتر بود نتیجه مطلوب‌تری عایدمان می‌گردید.

ج: با برنامه‌ریزی.

س: استاد محترم متأسفانه ما ادبیات و هدف ادبیات را گم کرده‌ایم اگر ممکن است ترتیبی اتخاذ شود که شیفتگان ادبیات، ادبیات را بهتر بشناسند.

ج: ترتیبش با شماست با من نیست.

س: آیا همه جملات پرسشی دارای وجه خبری هستند؟
 ج: بله جمله‌های پرسشی وقتی از حالت پرسشی بیرون بیایند در آن حالت باید بررسی بشوند. در زبان عربی رسم است که اگر یک اسم یا مصدر سه حرفی با «واو» شروع شود ممکن است این «واو» حذف شود و به جای آن یک حرف «ت» در آخر کلمه بگذارند. وجه هم همان جهت است. یعنی جهت جمله را شما می‌خواهید تعیین کنید. جمله وقتی سئوالی می‌شود یعنی یک خبری را دارند از شما می‌پرسند. حتماً پرسش این است. چون اصلش خبری است و همه جمله‌های پرسشی اصلش خبری است.

س: در رابطه با مطلب فعل «داشتن» که قبلاً توسط جناب عالی مطرح شده بود گفته شد: فعل اسنادی است و فاعل مسند الیه است اگر چنین باشد تفاوت بین فعل تام و فعل ربطی مثل استن، بودن، شدن، از بین می‌رود بفرمایید چگونه باید توجیه شود.

ج: اولاً این مطالب که می‌فرمایید، همانهایی است که گفتیم براینکه که جزئیات دستور است و جزئیات دستور معمولاً در دبیرستانها نباید طرح بشود. به طور کلی من در یک جلسه دیگر هم که با سازمان بودم گفتیم که اصولاً باید دستور در حد پایین و ساده در تمام دوران مدرسه مطرح بشود و در دانشگاه باید کاملاً بررسی و مطرح گردد. اصولاً نظرم این است که هیچ ارتباطی هم ندارد به اینکه حتماً شما این اعتقاد من را قبول داشته باشید. با سازمان کتابهای درسی قبول کند.

س: به عنوان زنگ تفریح کسی سؤال کرده آیا تجدید کردن دانش‌آموز در درس انشاء به عقیده شما نتیجه‌ای خواهد داشت؟

ج: عرض کنم که تجدید کردن دانش‌آموز اگر بدانید این دانش‌آموز می‌رود ۵ یا ۶ کتاب می‌خواند، بله، من حتی اگر اعتقاد این باشد که یک دانش‌آموز می‌رود تا استان ولو یک جلد کتاب را می‌خواند تجدیدش می‌کنم.

س: تفاوت «واو» همپایه ساز یا «واو» رابطه و «واو» عطف چیست؟

ج: اصولاً «واو» دو کار انجام می‌دهد یا دو کلمه یا دو جمله را به هم ربط می‌دهد و آنها از نظر معنوی و از نظر دستور هیچ تفاوتی با هم ندارند.

س: فعل گفت که دارای مفهوم جهت متعدی است ولی با افعال متعدی دیگر از نظر انجام شدن عمل بر روی شخص یا چیزی تفاوت دارد و همیشه این کلام است که مورد عمل گفتن قرار می‌گیرد. و اگر شخصی مورد گفتن قرار بگیرد چون دارای حرف اضافه نقش‌نما می‌باشد در حکم متمم با مفعول با واسطه آن خواهد بود منظور اینکه می‌توان برای این فعل اصطلاح خاص دستوری مقرر کرد؟

ج: قسمت اول بله صحیح است. قسمت دوم، نه احتیاجی به

اصطلاح خاصی ندارد معمولاً فعل گفتن و مشتقاتش یعنی مصدر گفتن و مشتقاتش مفعولشان یک یا چند جمله است. یعنی مفعول صریحشان به اصطلاح دستوری یک جمله است. مثلاً می‌گوییم که حسن به من گفت که فردا به خانه ما می‌آید. خوب این حسن می‌شود فاعل. به من می‌شود متمم به قول شما و به قول من مفعول با واسطه و گفت هم که می‌شود فعل و بعد آن جمله‌ای که فردا به خانه شما می‌آیم می‌شود مفعول گفت. گفت با می‌گویند و امثالش هر چه از مصدر گفتن می‌آید اینها مفعول بی‌واسطه دارند یعنی مفعولش یک یا چند جمله است که بعدش می‌آید.

س: متعدی می‌گیریم یا رابطه به وقتی که کاملاً واضح نیست؟ سخن گفتن فعل مرکب نیست؟

ج: متعدی است حتماً. سخن گفتن یک فعل دیگری است کاری به گفت ندارد کلمه گفتن خودش یک فعل متعدی است و مفعول می‌خواهد حالا سخن گفتن که شد این سخن گفتن لازم می‌شود اگر مجموعاً به آن مفهوم باشد.

س: تعنا داریم در مورد تقسیم وجوه افعال که در کتب درسی فارسی و دستور رشته‌های تجربی و انسانی به صورت شش وجه «خبری امری، شرطی، مستندی و وضعی و التزامی» و در دستورهای دیگر به سه نوع توضیحاتی بفرمایید؟

ج: بله این وجوه افعال که در کتب دستور نوشته‌اند بعضی‌ها شش وجه نوشته‌اند بعضی‌ها سه وجه نوشته‌اند و این خود، یکی از مایه‌های اختلاف هست که طبیعتاً نباید در دستور زبان بیاند من یک مطلبی را برای شما بگویم که دستور زبان اصلاً به این نحو که هست فایده‌ای ندارد و ما هم در دانشگاه به بچه‌ها که درسی می‌دهیم فقط به خاطر اینکه وقتی آمدند معلم شدند بتوانند کتابهای دستور را درس بدهند والا اصلاً این روش فایده ندارد. یک وقتی اگر فرصت شد من درباره دستور زبان برای شما می‌گویم که دستور زبان یک وقت هدفش تصحیح جمله‌های یک نوشته هست خوب آدم اگر اهل اصطلاح بار بیاید و بفهمد بد نیست مطلب اساس دستور که اگر کسی می‌خواهد دستور را واقعاً خوب یاد بگیرد بیشترین فایده‌اش به خاطر یادگیری زبانهای دیگر است مثلاً فرض بگیرید که شما اضافه‌ها، انواع اضافه‌ها که یاد می‌گیرید، اضافه نخصیصی و نمی‌دانم ملکی و غیره، اینها به نظر من هیچ فایده‌ای ندارد یعنی اگر یک معلم ادبیات هم بلد نباشد هیچ اشکالی برایش پیدا نمی‌شود فقط در موقعی که می‌خواهد ترجمه بکند به یک زبان دیگر آن مهم است یعنی اگر بلد نباشد آنوقت کمیتش آنجا لنگ است. یعنی ما بسیاری از چیزهایی را که باید یاد بگیریم در دستور زبان بیشتر به خاطر مستقل شدن به یک زبان دیگر است. وجوه افعال هم از این جهت فوایدی دارد. به نظر من وجوه افعال همان سه وجه اصلی یعنی وجه خبری و وجه التزامی و وجه امری، این سه وجه

اساس کار است بقیه دیگر وجه نیستند.

توضیح کارشناس: بد نیست به اطلاع همکاران عزیز برسانیم که انواع اضافه از کتابهای درسی حذف شده. در چاپهای فعلی که تدریس می‌فرمایند هست. ضمناً اختلافی که در وجه افعال در دستور فرهنگ و ادب و علوم تجربی بود از بین رفته است.

س: لطفاً در مورد فعل «مانده» در «او بی‌نصیب ماند» و «او در خانه ماند» توضیح بفرمائید آیا اولی را رابط و دومی را فعل نام بگیریم؟
ج: نه اولی بی‌نصیب ماند یک فعل مرکب است مجموعاً بی‌نصیب ماندن را یک فعل مرکب به حساب می‌آورند. دومی هم که یک فعل عادی است.

س: لطفاً مجموعه سخنرانیها را در صورت امکان به صورت جزوه چاپی در دسترس شرکت‌کنندگان و سایر همکاران قرار دهید.
ج: پیشنهاد خیلی خوبی است و انشاء... همین‌طور خواهد شد.

س: چرا دو بحث مبسوط و متفاوت را در یک جلسه و یک سخنرانی نیم ساعته منظور فرموده‌اید.

ج: سخنرانی اولاً نیم ساعته نبود. از ساعت ۳ تا ۵ و این دو ساعت است بعد هم ماسه کرده‌ایم از حداقل وقت، حداکثر استفاده را بکنیم.

س: یکی از مسائل علمی که در سخنان ایرانیان رعایت می‌شود و یاد نوشته‌ها، تلفیق اشعار جالب شاعران قوی دست است. که بدون خواندن ادبیات قدیم امکان‌پذیر نیست نظر شما چیست؟

ج: خیلی خوب است اتفاقاً. اگر در ادبیات جدید همین‌طور که می‌نویسید یک شعر خوب به خاطر تان رسید و نوشتید هیچ اشکالی ندارد ولی آن شعر را از ادبیات یاد گرفته‌اید نه زبان، زبان یک مطلب دیگر است از ادبیات هم یک شعر یاد گرفتید و نوبت زبان آوردید هیچ اشکالی ندارد.

س: اسناد گرامی در دستورهای مبتنی بر دستور زبان گشناری فعل را به دو گروه کُنشی و حالتی تقسیم می‌کنند که فعل داشتن در گروه دوم قرار می‌گیرد.

ج: درست است

س: لطفاً یک کتاب دستور جامع و کاملی را معرفی بفرمایید زیرا همان‌طور که در یادداشت قبلی خوانده نشد که بدخط بود نوشته بودند که کتابهای دستور فارسی دوره‌های مختلف که در مدارس تدریس می‌شود خود احتیاج به نقد و بررسی دارد که معلم یا دوگانگی مطالب مواجه می‌شود.

ج: دستور زبان جامعی که نمی‌شود گفت. اصلاً دستور زبان جامعی هست؟ دستور زبان در ایران تقریباً نوبا است و باید کم‌کم درست بشود یعنی دستورهای مختلفی باید نوشته شود و کم‌کم یک

مرکزی پیدا بشود و درست بکند این دستور زبانها را. دستور زبان جامعی نمی‌شود گفت ولی من اعتقاد دارم که کتاب تاریخ زبان آقای دکتر خانلری را شما اگر دوره‌اش را بگیرید و بخوانید کم‌کم دستور زبان تاریخی را می‌توانید بفهمید که چی هست. من فکر می‌کنم که یک معلم ادبیات باید آن کتاب را بگیرد و بخواند و خودش شمه دستوری پیدا بکند نه اینکه یک دستوریان بگیرد و بخواند.

س: با توجه به مفهوم اصلی صفت، آیا کلماتی چون: کم، هیچ، هر، به عنوان صفت مبهم و که، کدام، هیچ به عنوان صفت پرسشی غلطی فاحش نیست؟

ج: نه تنها غلط فاحشی نیست بلکه درست است خیلی کامل است. یعنی همین‌طور است که نوشته‌اید و هم‌اکنون درست است.

س: برعکس کتاب تاریخ ادبیات دانش‌آموز انگلیسی کتاب تاریخ ادبیات دانش‌آموز فرهنگ و ادب آنقدر آبیانته از کتابها و شرح حال نویسندگان و شعرای گذشته است که حتی در زمان امتحان دانش‌آموز فرصت یکبار از رو خواندن را هم نمی‌کند دیگر آشنایه کردن در توضیح این کتب و شرح حال‌ها به کنار بماند ضمناً نظر استاد محترم را راجع به نمره‌های قبولی ادبیات فارسی در طی دبیرستان که از ۱۰ گرفته می‌شود چیست؟

ج: آن قسمت تاریخ ادبیات و افعال حق با شماست یعنی تاریخ ادبیات اینها نیست که ما می‌خوانیم. ادبیات فارسی خیلی غنی است و سابقه دارد ولی با ادبیات چینی اصلاً قابل مقایسه نیست. کلاس هفتم متوسطه چین را وقتی که بخوانید یعنی سال آخر فقط شرح حال یازده شاعر و نویسنده است که اینها برجسته‌ترین شاعران و نویسندگان هستند و هر چینی باید اینها را بشناسد.

س: لطفاً بفرمائید کتابهای دستور زبان فارسی اسناد مغین که هر کتاب به نام طرح دستور زبان چاپ شده است می‌تواند به عنوان منبع مورد استفاده قرار بگیرد؟

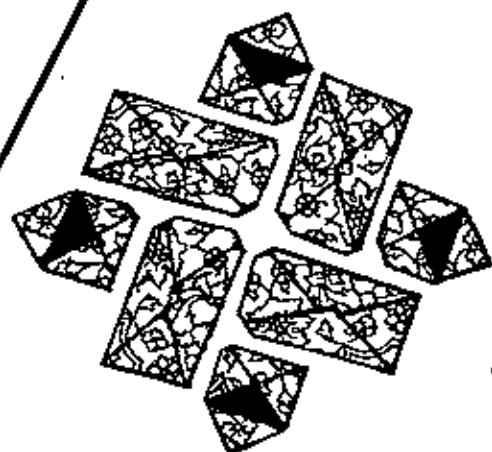
ج: مسلم است و خیلی باعث تأسف است که ایشان نتوانستند این طرح را تمام بکنند هر کدامش یک دنبایی از معرفت و کتابهایی بر از علم و دانش و شجر است.

س: بنده یکی از شاگردان اسناد مرحوم خیام‌پور بودم. فکر می‌کنم منظور ایشان از رابطه در جمله‌های اسنادی حرف ربط نیست بلکه در مفهوم فعل ربط دهنده بیان شده است.

ج: بله اصلاً مرحوم خیام‌پور این را به عنوان فعل پذیرفته‌اند این را قبول نکرده‌اند به عنوان ربط گفته‌اند حالا باید به کتاب مراجعه کرد دوباره مخصوصاً در چاپ هفتمش که تغییراتی نسبت به چاپ اول دارد ایشان به صراحت می‌گویند حرف ربط کلمه حرف را هم دارد.



نامه‌های خوانندگان



تدریس انشا

در مقاطع تحصیلی دبستان، راهنمایی و دبیرستان

«حمید کیاشی» - دبیر مدارس راهنمایی برازجان

چگونه انشاء تدریس کنیم

قبل از اینکه سراغ کاستی‌ها و چگونه بودن زنگهای انشای مدارس برویم، بایستی تعریف گسویا و روشنی از علت وجود این ساعات در برنامه‌های درسی دانش‌آموزان داشته باشیم.

ساعات انشا که طبق اهداف آموزش و پرورش بایستی حالت زیربنایی داشته باشد و جزء مهمترین دروس به شمار آید، با تأسف جزء نوسری خورترین و مظلوم‌ترین ساعات درسی درآمده است. به طوری که نایستگی‌های باثقل ساعات انشا با بایستگی‌های بالقوه آن زمین نا آسمان فرق دارد. هدف کلی از گنجاندن این ساعات نخست شناخت و پرورش قوای ذهنی و تمرکز حواس دانش‌آموزان و دیگر، خواندن و نوشتن و به کارگیری دستور زبان، آشنایی با فن سخنوری، شناخت جایگاه کلمات و طرز به کارگیری آنها در جملات، یادگیری چگونگی بیان مقصود، پرورش قوه ابتکار معلمین و دانش‌آموزان و یادگیری شیو انویسی و سهل نویسی و... می‌باشد. شاید کسان دیگری افزون بر این هم بگویند که فعلاً تا این حد برای ما کافی است. اما اگر اهداف بالا مورد نظر است، بیاییم واقع‌بینانه و بدون پیشگویی‌های کلیشه‌ای عمل‌کردمان را مرور کنیم و ببینیم چه کرده‌ایم و چه باید بکنیم.

بی‌آنکه به راه دوری برویم از خودمان شروع کنیم. هر کس در خانواده‌اش برادری، خواهری، فرزندی یا قوم و خویشی دارد که از او عمل کرد ساعات انشا را بی‌رسد و در جریان موقوف قرار بگیرد. راستی جامعه بزرگی است که هنوز هم انشاهای مبتذل و کلیشه‌ای همچون «علم بهتر است یا ثروت» و تکرار مکرر انسی همچون «دستگیری از بیوایان»، «فصل پاییز را شرح دهید...» از شاگردان خواسته می‌شود.

فاجعه بزرگتر این جاست که صدی نمود این انشاها هم در خارج از کلاس یعنی در خانه و پدر از آن توسط والدین نوشته می‌شود یا از روی نشریات و کتابهای انشاء دوباره نویسی می‌گردد. اگر کسی خیال می‌کند که این گونه یادگیری‌ها و یاد دادن‌ها به درد جامعه متحرک و پویای امروز ما می‌خورد، بهتر است از عالم رؤیا بیرون بیاید و مسایل ابران امروزی را با چشم بصیرت بسنگرد؛ شور و شوق ساختن و پروازندن را درک کند؛ ملزومات اساسی اجتماع را لمس کند و بداند که دیگر حنای سینه چاکان ادبیات کافه‌ای و اشعار باسهم‌ای در پیش امت ما رنگ باخته است. ما کاری به جر و بحث شعر کهن و کلاسیک یا عرفان یا شعر نیامی یا به قولی رئاس ادبی نداریم و نمی‌خواهیم هم در این مغوله وارد شویم اما آموزش و پرورش باید افکار دانش‌آموزان را متوجه کودتاهای خیزنده ادبی بکند، هر نوع از خودبیکانگی در عرصه ادبیات باید در نطفه خفه شود و اندیشه والای ایرانی و روح فرهنگ اسلامی در ادبیات فارسی نفوذ واقعی خود را به دست آورد. بدیهی است که سهم عمده حیات بخشیدن به ادب فارسی بر دوش ساعات انشاء مدارس است. گویا در زمان قدیم و در مکتب‌خانه‌ها خواندن گلستان و بوستان، حفظ اشعاری از حافظ و یادگیری سنون ادبی و ریشه‌دار از لوازم بود و درس خواندگان را با این موارد دوستی بی‌حد و حصر. ولی آیا امروزه چند نفر دیلمه داریم که پس از دوازده سال درس خواندن، چند شعر حافظ را بدون غلط بخوانند و بفهمند؟ لذا باید در این مورد به یک خانه‌تکانی دست زده، با تئیرات بنیادی به اهداف مورد نظر دست بیاییم، زنگهای انشا ساعاتی هستند که می‌توانند و باید هم بتوانند این عیوب را برطرف سازند. در ساعات انشا باید از تقلیدهای نابجا و تکرار مکررات و دادن موضوع‌های

یکنواخت و تکراری جداً پرهیز شود و قوه ابتکار معلمین و دانش‌آموزان مهمترین نقش را در این سئواله ایفا نماید. هر معلمی ظرفیت کلاس را خوب می‌داند و چگونگی آموزش به آن کلاس را نیز، بالطبع خوبتر. پس نباید این حره کاری را از دستش بگیریم و بر معلمین است که با ایجاد انگیزه در شاگردان، تحرک به وجود آورند و این تحرک را در جهت یادگیری سوق دهند. در وهله بعدی تا حد امکان، انشا را در سر کلاس از دانش‌آموزان بخواهیم مگر در انشاهایی که مثلاً جنبه تحقیقی یا ترکیبی دارد و ساعات زیادی را می‌طلبد که برای آنان فعلاً چاره‌ای نیست. موضوعات انشا باید تلفیقی از اجبار و اختیار باشد یعنی بعضی مواقع یک موضوع واحد را می‌نوان برای کل کلاس اختیار کرد و در موارد اختیاری نیز به دو صورت اختیار محدود و اختیاری نامحدود می‌توان دانش‌آموزان را به نوشتن تشویق کرد. در انشای اختیاری محدود تعداد سطرها یا جملات یا حتی کلمات محدود می‌شود و یا قواعد و مسائل خاصی در آن اعمال می‌گردد و در اختیاری نامحدود دیگر، هیچ گونه قید و شرطی در میان نیست تا شاگرد هر چه دل تنگش بخواهد بنویسد. ضمن اینکه این انشاهای نامحدود که در سر کلاس نوشته می‌شوند خود امتیاز شناخت روانی و هوشی دانش‌آموز را نیز دارا می‌باشند و اگر در مسواری شناخت روانی بسا هوشی دانش‌آموزی لزوم پیدا کرد این گونه انشاهای در صد بالایی از روحیات و خلیات دانش‌آموز را بروز خواهند داد.

قوه ابتکار در آموزش سئواله مهمی است. یکی از ابتکارات جالب در زنگهای انشا استفاده صحیح از روزنامه‌های باطله است که خیلی هم به وفور پیدا می‌شود؛ به این شکل که مقداری روزنامه باطله که نهبش هیچ گونه خسر می‌هم ندارد - سر کلاس آورده، از دانش‌آموزان بخواهیم که کلمات یا جملاتی را از داخل روزنامه در بیاورند یا حروف را از هم جدا کرده بپلوی هم بچینند و به اصطلاح، سبک، سنگین بکنند. موزونی یا ناموزونی ردیف کردن کلمات را بعینه و مطابق ذوق و سلیقه خود ببینند و از حروف کلمه‌ای یک کلمه دیگر بسازند. همین مورد پیش یا افتاده و بظاهر بی‌اهمیت (بازی با قیچی و روزنامه) صرف نظر از اینکه یک نوع سرگرمی است و تنوعی در آموزش محسوب می‌شود دهها فایده آموزشی و تقویت قوای ذهنی و نیز تربیتی دارد. در ساعات انشاء باید جایگاهی ویژه به فرهنگ و زبان داده شود. چه رشته‌های علم بسا فرهنگ و زبان همچون زنجیری به هم مرتبط هستند. استفاده از اشعاری که لغات هم معنی دارد در این مورد مفید است. از دیگر کارهای معلمین این است که خود انشا را برای شاگردان بنویسند. اشتباه نکنیم؛ نوشتن نه به آن معنی رایج بلکه بدین صورت که معلم یک انشای خاص را که

در ذهنش هست با قبلاً نوشته است برای شاگردان تعریف کند تا آنچه که در یادشان مانده است عیناً بنویسند یا با کلمات و جملات خودشان همان مفهوم را بر روی کاغذ بیاورند. در این مسوورد می‌توان از داستانهای خاص کودکان و نوجوانان نیز استفاده کرد و البته در این صورت می‌باید کتابهای خاص کودکان به حد کافی در اختیار معلمین قرار گیرد. تنوع موضوعات انشاء از جمله مواردی است که تأثیر به سزایی در کیفیت انشاهای دارد؛ بعضی‌ها بیشتر در پی رعایت قواعد انشایی و دستوری هستند؛ بعضی دیگر نوشتن مطالب را به صورت علمی می‌پسندند و بعضی دیگر به صورت وصفی خلاصه سلبقه‌ها یکی نیست و تنوع موضوعات و استفاده از تمامی جنبه‌های زندگی (زندگی محیطی خود دانش‌آموز باید مورد نظر باشد. نه مواردی که وی شناخت با نخصص ندارد) زمینه‌های شناخت دانش‌آموز را بیشتر فراهم می‌کند و قوه یادگیری‌اش را نیز بیشتر خواهد کرد. یکی دیگر از مواردی که باید به آن بها داده شود و متأسفانه نابهال هم عملی نشده است احترام به آراء و نظریات انتقادی دانش‌آموزان و پرورش ذهن سستیز جو و پرخاشگر آنان می‌باشد. بدین منوال که از آنان بخواهیم که با دیدنی انتقادی به موضوعی خاص بنگرند و بنویسند مثلاً در مورد خود معلم و شیوه‌های تدریس، مسائل شهری، مسائل مدرسه و... این دید و داشتن روحیه انتقاد برای بچه‌های انقلاب ضروری است تا انقلاب تداوم داشته باشد چه روحیه سازشکاری از آفات بزرگ انقلاب اسلامی است این گونه انشاهای انتقادی که به آزمایش کردنش می‌اورد غیر از اینکه نظریات گروه یا کلاس را در بردارد و روحیه انتقاد کردن را در دانش‌آموزان تقویت می‌کند برای معلم هم فوایدی دارد؛ به این نحو که جمع‌بندی و نتیجه‌آرای ملموس و واقعی را بسططور مستقیم کسب می‌کند و چه بسا که استعدادهایی کشف شوند که نابهال توجهی به آنها نشده بود.

بچه‌ها را به خارج از کلاس به طبیعت ببریم مثلاً باز دیدهای علمی، دیدار از مجروحین و مصدومین و جانبازان، دیدار از گلزار شهداء در هر شهر، بازدید از مراکز صنعتی و رفاهی و... و از آنان بخواهیم که در مورد این بازدیدها گزارش و مقاله بنویسند. یکی از تقایص ساعات انشاء این است که انشاء را از روی کاغذ می‌خوانند چه عیبی دارد که به شاگرد بگوئیم بدون اینکه از روی کاغذ انشایش را بخواند فی‌البداهه بگوید یا فکر کند و جمله جمله اظهار نماید؛ ممکن است که به نظر سخت بیاید ولی باور کنیم که به امسحان کردنش می‌ارزد و فوایدش هم بسیار است. دیگر از مسوارد انشاء نویسی، خلاصه نویسی است، یعنی از دانش‌آموزان بخواهیم که خلاصه متنی را بنویسند که هم خواندن و هم نوشتن تقویت شود. در کلاسهای اولیه

نامه‌های خوانندگان



بازی با حروف و کلمات و جملات، استفاده از کتابخانه، بازیهای خاصی که در هر شهری موسوم است و در آن از شعر استفاده می‌شود و... کارساز خواهد بود. ارزشیابی ساعات فارسی و دستور و املاء را نیز به طور دقیق انجام دهیم و با بالا بردن کیفیت آموزشی آن دروس ساعت اشتهاء را پربارتر سازیم. در همین مورد برای دانش‌آموزان روستایی می‌توان سوزده‌های مورد نظر آنها از قبیل نقش‌بازی در پرورش جسمی و روحی آنها، مسائل کشاورزی و زبانهای شهرنشین را تشریح نمود تا آنها تا حدودی در مورد مسائل مطرح شده آگاهی ذهنی بیابند.

تصحیح اشتهاء... در توضیح گروهی به نوبت دانش‌آموزان اشتهای خود را می‌خوانند و محاسن و معایب آنها توسط دانش‌آموزان مطرح می‌گردد.

باید وقت کلاس به بحثهای طولانی نگذرد و مانع خواندن اشتهای بیشتر دانش‌آموزان شود. در تصحیح فردی اشتهاء توسط معلم خوانده می‌شود و رفع اشکال می‌گردد. البته در این صورت دانش‌آموزان دیگر از بحث و انتقاد بی‌بهره می‌مانند.

در هر دو روش معلم باید کوشش نماید تا دانش‌آموزان را به نوشتن برانگیزد و در آنها اعتماد به نفس ایجاد نماید.

شیوهٔ پارمبندی نمرهٔ اشتهاء:
در نمره دادن باید نکات زیر را مورد توجه قرار داد و برای هر قسمت نمره در نظر گرفت.

- ۱ - اندیشهٔ نویسنده و بیان درست موضوع.
 - ۲ - جمله‌بندی، رعایت اصول خط و نقطه‌گذاری.
 - ۳ - رابطهٔ جملات و رعایت نظم فکری.
 - ۴ - زیبایی، رسایی و روانی.
 - ۵ - رعایت نکات دستوری.
 - ۶ - زیبایی و خوانایی و حسن سلیقه در نوشتن.
 - ۷ - استفادهٔ درست از منابع و مأخذ در صورت لزوم.
- رعایت املا و رسم الخط صحیح کلمات نیز در اشتهاء لازم است.

هدف از اشتهاء نوشتن: هدف از اشتهاء نوشتن این است که اولاً دانش‌آموز بتواند افکار، احساسات و عواطفش را همان‌طوری که بیان می‌کند بنویسد ثانیاً درست و زیبا و رسا بنویسد و در توصیف و

استدلال مهارت پیدا کند. ثالثاً آموزگار باید دانش‌آموزانی را که دارای ذوق و سلیقه و تحلیلی قوی هستند، بشناسد و آنها را تشویق و راهنمایی نماید.

موضوع و انگیزه‌ها - معلم باید با در نظر گرفتن تفاوتها و سلیقه‌های گوناگون، دانش‌آموزان را برانگیزد تا با استفاده از تجربه‌های خود به نوشتن موضوعی بپردازند. چنانچه موضوع، مورد علاقه دانش‌آموز نبوده و در آن تجربه‌ای نداشته باشد بدبهبی است که سخنی برای گفتن و نوشتن ندارد.

بدین جهت بایحوصلگی و برای رفع تکلیف جملاتی را که از دل بر نمی‌آید سر هم بندی می‌کند یا از دیگران کمک می‌گیرد و یا از نوشته‌های دیگران استفاده می‌کند. اینگونه نوشته‌ها نه دلپذیر است نه دانش‌آموز را به نوشتن وادار می‌کند و نه او را در مورد موضوعی به جستجو و نکاپو وای می‌دارد. چنانچه موضوعی مورد علاقهٔ دانش‌آموزان باشد با شوق و رغبت می‌نویسند و از هر نوشته‌ای نکته‌ای تازه می‌آموزند. در نوشتن باید نکات دستوری را رعایت کند و بدون غلط بنویسد و پوستگی موضوع را در یابد و تا آخر اشتهاء آنرا حفظ نماید. بهتر است به کمک دانش‌آموزان موضوع تعیین شود و نیازهای آنها منظور گردد. باید آنها را به بحث و انتقاد دربارهٔ موضوع تشویق نمود به طوری که بتواند معایب و محاسن یک نوشتهٔ کوتاه را بگویند تا بعداً بتوانند به نقد آثار دیگران بپردازند باید فعالیتهای گروهی را در اشتهاء برای آنها منظور داشت تا به مرور به تحقیق و پژوهش کشاننده شوند. برای دانش‌آموزان کلاسهای ابتدایی اشتهای توصیفی و در کلاسهای راهنمایی اشتهای نوصیحه‌ای که اساس آن بر استدلال و قیاس است، توصیه می‌شود به طور کلی انگیزش و رهبری فکری دانش‌آموز مهمترین نقش معلم در اشتهاء نویسی است. در شرایط فعلی جامعهٔ ما دانش‌آموزان از لحاظ فرهنگی و شعور اجتماعی ارتقا یافته‌اند و هجوم فرزندان برومند دانش‌آموز در جبهه‌های حق علیه باطل و در صفوف خط مقدم جبهه، نشانگر این واقعیت است. بدین جهت موضوعات بسیاری را در مورد جنگ و جنبه‌های مختلف آن را می‌توان مورد توجه قرار داد. باشد تا این طرح ناچیز یک معلم روستایی مورد توجه وزارتخانه قرار بگیرد و اقداماتی در این مورد صورت بدهد.



در چند و چون گروه‌های آموزشی

مدیریت محترم مجله رشد ادب فارسی

السلام علیکم ورحمة الله

موضوع گروه‌های آموزشی، یکی دو سال است که به طور نسبتاً جدی، در مقاطع مختلف تحصیلی، به خصوص در مقطع دبیرستانی مطرح گردیده است. البته نه به منزله اینکه گروه آموزشی بدعنی است سردآورده در این یکی دو سال؛ نه، چرا که چیزی شبیه به این را، البته در زمینه‌ای ضعیف و کم‌رنگ در سال‌های قبل نیز شاهد بوده‌ایم، اما آنچه به صورتی نسبتاً فعال مورد نظر است، طی این یکی دو سال در حال شکل‌گیری است. گروه آموزشی فی‌نفسه اقدامی بویا در جهت توسعه و رشد مسائل مختلف آموزشی و پرورشی خواهد بود. گفتم فی‌نفسه، بیشتر به این خاطر که ما شاهد بسیاری از مسائل هستیم که در طرح، بیار جالب و فریبنده‌اند اما در عمل، آن کنش و تأثیر لازم و کافی را ندارند. گروه آموزشی با آن شکل رنگ و رو باخته قدیم، شتر گاو پلنگی عجیب بود که معلوم نبود به چه می‌مانست. چهار نفر را با تما دور هم جمع می‌کردند، بعد یکی از آنها را با خواهش و التماس و سلام و صلوات انتخاب می‌کردند تا «سرگروهی» مثلاً رشته ادبیات را به گردن گیرد و چقدر در این میانه می‌بایست از یکطرف ناز باشد و از طرف دیگر نیاز و بعد هم خدا حافظ والسلام، دیگر کسی، کسی را نمی‌دید مگر به ضرورتی و صداً البته آنچه مطرح نبود، معضلات و مشکلات

بسیاری بود که معلمان مربوط در زمینه‌های آموزشی و کلاسی، با آن دست به گریبان بودند. از دو سه سال پیش به این طرفه، این احساس، روز به روز در جان و روح معلمان بیشتر قوت می‌گرفت که مسأله گروه آموزشی را باید جدی‌تر تلقی کرد، به همین جهت عده‌ای - هنوز نه چندان فسر بگیر - بی‌تفاوتی‌ها و ناخوردگی‌ها و دلزدگی‌ها را کنار گذاشته، آمدند وسط میدان و خیلی خوب می‌شد مشاهده کرد که این بار انگار قضیه جدی‌تر است. افراد بیشتری را می‌شد دید و احتمالات بیشتر و بیشتر و عده‌ای به خصوص عده نسبتاً جوان - رغبت بیشتری به این قضیه، نشان می‌دادند. از اولین گام که شرکت در جلسه بود - تا گام‌های بعدی که انتخاب سرگروه بود و نیز سایر مسایل، جدیت و تلاش بیشتر مشاهده می‌شد و چه دلیخانه بودند عده‌ای به «گروه» که همه آرمانها و آرزوهای خود را در آن منجلی می‌دیدند. به همین کیفیت که گروه با هسته‌ای تازه‌تر و جوانتر شکل می‌گرفت، تسمی‌ها و خواست‌ها و توقعات نیز بالا می‌رفت تا آنجا که هنوز «گروه» در پیچ و خم‌های اداری مانده، توقعات صدچندان تمد برافراشته و در نتیجه همین مسایل بفرنج و پیچیده اداری و ایس بوروکراسی که نفس نسل بویا و پرشنان را می‌گیرد و این کاغذبازها، نسل فعال را دق می‌دهد، مجدداً می‌رفت و می‌رود که آن احساس سال‌های گذشته جان گیرد. بنابراین، ضرورت بررسی مسأله «گروه آموزشی» بیش از پیش احساس می‌شود. وجود این احساس در درون‌ها و نیز تجربه‌ای عینی که در خلال شرکت در جلسات گروه، حاصل شده، مرا واداشت که دیدگاه‌های خود را در مورد گروه‌های آموزشی ابراز دارم؛ باشد که با طرح موضوع گامی جدی‌تر و اساسی‌تر در جهت تشکیل گروه‌های فعال و بویای آموزشی برداشته شود:

۱ - از آنجا که گروه بالفطره و بالقوه و نیز بالفعل باید تجلی گناه تسمی‌ات و آرزوهای معلمان باشد، اساسنامه‌ای مدون برای آن در نظر گرفته شود که در این اساسنامه، خواست‌ها و آرمان‌های معلمان در جهت بهبود کیفیت آموزشی و تعالی سطح آگاهی نسل جوان در آن منعکس گردد.

۲ - اولین گام در تشکیل گروه آموزشی، انتخاب «سرگروه» است. سرگروه کسی است که موظف است رابط بین مؤولین اداری نظام آموزشی و معلمان باشد؛ بنابراین او باید شخصی باشد توانا و هوشمند برای ایجاد هر چه بهتر این روابط و از آن جا که زمام گروه با انتخاب سرگروه به «او» سپرده می‌شود، بایستی در انتخاب چنین شخصی، آگاهی لازم و نیز قاطعیت تصمیم‌گیری وجود داشته باشد. سرگروهی که با خواهش و التماس چند نفر، آن هم با اجبار منتصب می‌شود، صد البته نمی‌تواند آدمی بویا و فعال و کارساز باشد. بنابراین در آغاز هر سال تحصیلی، لازم است کلیه معلمان هر رشته با حضور قاطع خود نسبت به انتخاب سرگروه با مثلاً $\frac{1}{2}$ با $\frac{1}{3}$ با - آراء اقدام نمایند. قاعدتاً در این انتخاب قاطع، شخصی برگزیده خواهد شد که افراد گروه به صداقت و توانایی و هوشمندی و درجه صمیمیت و اخلاص و ایمان و آگاهی شعلی و فرهنگی وی نظر قاطع داشته باشند و از هر جهت متوجه مسئولیت سنگین و خطیر خود باشند. چنین شخصی در صورتی می‌تواند برگزیده شود که همه شرکت کنندگان به جدی بودن اساس کار گروه ایمان و اعتماد داشته باشند و بدانند که گروه دارای شخصیتی حقیقی و حقوقی است و تصمیماتش در زمینه‌های آموزشی مأخذ و قابل اجراست.

۳ - از آن جا که گروه با حضور اعضا خود بخود شکلی حقیقی خواهد گرفت، لازم است مؤولین اداری، اختیارات گروه را در



زمینه‌های تخصصی مدنظر داشته باشند و اجرای تصمیماتی نظیر انتخاب ساعات کار و محل تدریس را به خود سرگروه - که نماینده آن گروه است - واگذار کنند و از اجرای تصمیماتی که گروه از آن آگاهی نداشته باشد و در نتیجه ضمن اجرا با مشکلاتی مواجه می‌شود، خودداری نمایند. از آن جا که سرگروه رابط بین معلمین و مسؤولین اداری است، بهتر از هر کس در این میان از کم و کیف تعیین محل خدمت و ساعات کار دبیران آگاه است و چون اساس کار بر حسن تفاهم و احساس مسؤولیت در جانبه بنا گذاشته شده، اقدامات اتخاذ شده مرضی الطرفین خواهد بود و علاقه به کار و تقویت روحیه معلم را موجب خواهد شد. گروه همچنین باید به موروثی بودن و سرفلفی داشتن بعضی محلهای آموزشی خاتمه دهد و جریانات شیکدای و گروه‌بندی و سودطلبی را از دست مجریان و بنیان آن خارج نماید و اساس کار را بر لیاقت و شایستگی قرار دهد.

۴ - کار گروه عملاً در آغاز هر سال تحصیلی شروع می‌شود؛ بنابراین، لازم است که حداقل هر ماه یک بار طبق دعوت قبلی سرگروه، اعضا در محل تعیین شده حضور بهم رسانند. شرکت اعضا باید الزامی باشد. موارد استثنایی را سرگروه، خود، مورد بررسی قرار خواهد داد و عدم شرکت غیرموجه در نهایت باید مورد بازخواست قرار گیرد. این شرکت فعال و قاطع سبب خواهد شد که گروه مایه قدرت مند و کارساز به خود گیرد و در نهایت کمک مؤثری به بالا رفتن کیفیت آموزش خواهد کرد.

۵ - سرگروه باید دستور و برنامه کار

جلسه‌ای را که فرار است در تاریخ معین صورت گیرد، از قبل تعیین نماید. این تعیین دستور جلسه یا باید از جلسه قبلی معین شده باشد یا در برخورد سرگروه با مسایل جدید آن را در دعوت‌نامه ذکر نماید تا اعضاء با اطلاع قبلی و آمادگی بیشتر، در جلسه حضور یابند.

۶ - ساعات تشکیل گروه را طوری تعیین نماید که امکان حضور اکثریت قاطع اعضاء وجود داشته باشد.

۷ - بررسی مسائل و مشکلات درسی بایستی با تعیین زمان معین برای هر کلاس و هر درس صورت گیرد تا از تداخل موضوعات و در نتیجه سردرگمی و عدم امکان نتیجه‌گیری لازم جلوگیری به عمل آید. برای نمونه رشته ادبیات آنچنان دارای تنوع کتابها و متون درسی است که بدون تعیین زمان مشخص شده برای هر درس، امکان طرح و نتیجه‌گیری مفید ممکن نیست؛ بنابراین، سرگروه قاعداً بایستی در دعوت‌نامه تشکیل جلسه، ذکر ساعت و تعیین نوع درس و کتاب مورد بحث را مدنظر داشته باشد و حاصل کار هر جلسه را طبق آنچه که تاکنون معمول بوده در صورتجلسه، منتها به صورتی جامه‌تر و منظم‌تر از وضعیت فعلی منعکس نماید و به نظر مسؤولین برساند. مسؤولین قاعداً باید خود را در برابر مندرجات صورتجلسه مسؤول و جوابگو بدانند تا گردش کار، شکل معقول و مؤثری به خود گیرد. همچنین گروه باید حاصل جلسات خود را در دفتری منظم ثبت نماید.

۸ - هرگونه تشویق و تنبیه و اخطار آموزشی و نیز انتخاب معلمین شایسته باید با

هماهنگی بین مسؤولین مدرسه و اداره و گروه انجام گیرد تا از این طریق رعایت عدالت معمول گردد و اعتراضات احتمالی و سوءظن‌ها به همین ترتیب از میان برود. تاکنون عدم رعایت چنین وضعیتی سبب شده است که در برابر هر اقدامی که منجر به تشویق عده‌ای گردیده، سبب اعتراضات از هر سو بلند شود و گروه در این جریان غالباً بی‌اطلاع بوده است. برای نمونه در سؤال و جوابهایی که بین معلمین و مسؤولین گروههای آموزشی در مورد کم و کیف انتخاب معلمین نمونه استان مرکزی در سال تحصیلی ۶۶ صورت گرفت، هم سرگروه‌ها و هم هماهنگ کنندگان گروههای آموزشی از این انتخاب اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند.

۹ - هرگونه نظریه و پیشنهاد و طرح که در نهایت به کار آموزشی مربوط می‌گردد و لازم است به اطلاع مسؤولین برسد، باید ضمن طرح در گروه از طریق سرگروه به مسؤولین ارائه گردد.

۱۰ - دوایر آموزشی نظیر دایره آموزش ابتدایی و راهنمایی تحصیلی و متوسطه در حسن اجرای کار، نظارت کامل داشته باشند و حتی‌المقدور مسؤولین دوایر مذکور در جلسات گروهها شرکت نمایند تا هماهنگی و تفاهم هر چه بیشتر فراهم آید.

۱۱ - در تشکیل کلاسهای کارآموزی و تبادل تجربه و سمینارها و اردوها و معرفی افراد به مراکز مختلف و ... گروه نیز مشارکت داده شود تا احتمالاً حق کسی ضایع نگردد و موجبات بدبینی را فراهم نیاورد.

این حاصل نظریات این جانب در زمینه گروههای آموزشی بود. صدالبته که حق مطلب به صورت جامع ادا نشده است و چه بسا کمبودهایی در آن دیده می شود که اسبوارم به وسیله دیگر همکاران تکمیل گردد. در هر صورت، چنانچه به موضوع گروههای آموزشی چنین توجهی از طرف مسؤولین مبذول گردد، شاهد بالاقتن هر چه بیشتر کیفیت آموزش در سطوح مختلف خواهیم بود - ان شاء الله والسلام علیکم ورحمة الله.

با تقدیم احترام - محمدزمان جویندبان
دبیر دبیرستانهای اراک



درباره دستور زبان

«مدیر محترم و اعضای ارجمند هیأت تحریریه مجله رشد آموزش ادب فارسی»
سلام علیکم

از خداوند متعال توفیق روزافزون شما برادران عزیز را که با پشتکار فراوان بار سنگین ارشاد و هدایت را بر عوش گنبداید مسئلت دارم گویر هم اینکه به خود می یاند که توانسته است تا حدودی عطفش خود را از این جوهر بار سیال رشد بر طرف کند چرا که بر حاشیه گویر نمک رویین درخت و صحبت از سرمیزی و طراوت خورد پالتنگی است به امید آن روزیکه درختان خیال و ادب و هنر در گویر از جوهر بار زلال و روان مجله رشد سیراب و بارور شوند.

بخش خور و بیابانک محمود میرزایی

مطلبی راجع به دستور زبان و مشکلات چند سائله معلم فارسی نوشته ام نمی دانم که عنوان آن را چه چیز انتخاب کنم نگرشی به دستور زبان - در دلد یک معلم - یا خودتان هر چه

می خواهید انتخاب کنید و اگر لیاقت آن را دارد که در آن مجله وزین و گرانها چاپ شود چاپ کنید و اگر قسمتهایی هم زاید است حذف کنید.

در سال ۱۳۵۰ بر اساس برنامه نظام جدید دستور زبان سالهای اول و دوم راهنمایی را آقایان احمدی گیوی و حسن انسوری و سال سوم آن را با همکاری آقای غلامرضا ارزنگ نوشتند. در سطح دبیرستان در رشته فرهنگ و ادب، دستور آقایان علی اشرف صادقی و غلامرضا ارزنگ به عنوان کتاب دستور در اختیار دانش آموزان فرار گرفت. در سال ۶۴ دستور دوم فرهنگ و ادب جای خود را به دستور آقایان گیوی و انسوری داد و در سال ۶۵ دستور سوم فرهنگ و ادب عوض شد و دستور آقایان مذکور جایش را گرفت. اما دستور چهارم فرهنگ و ادب هنوز عوض نشده است که حتماً عوض خواهد شد. این بود سیری سریع در دستور زبان درسی. در شماره قبلی مجله رشد آموزش ادب فارسی به شماره ملل ۷ انتقادی از آقای غلامرضا ارزنگ در مورد دستور دوره عمومی دبیرستانها آمده بود. همین طور جواب آن انتقاد توسط مؤلفان ادبیات، هر دو انتقاد را با دقت مطالعه کردم به هر دو منتقد حق دادم ایکاش در سمینار آذرماه ۱۳۶۱ نهران کارشناسان ادبیات فارسی، محققین و دانشمندان صاحب نظر تصمیمی اتخاذ می فرمودند که هر دو دستور زبان فرهنگ و ادب و دوره عمومی بر یک اساس و اسلوب نوشته می شد تا اینقدر اسباب زحمت و دردسر برای معلم ادبیات درست نکنند و اینقدر او را سردرگم نکنند برای اینکه همان طور که خود مستحضرسد دستور دوره عمومی دستوری ستنی است و دستور فرهنگ و ادب بر اساس زبان شناسی نوشته شده است و دو نوع دستور باید تدریس نمود. این حقیر در سال ۵۸ در حاشیه گویر بخش خور و بیابانک مشغول به

کار شدم قابل ذکر است که خود خور بک دبیرستان بیشتر ندارد و از سال تأسیس ناسال ۶۰ فقط بک رشته داشت آنهم رشته فرهنگ و ادب تا اینکه رشته تجربی را اضافه کردند.

چند سالی می شد که دستورهای فرهنگ و ادب را تدریس می کردم تا اینکه یک سال تدریس ادبیات دوم تجربی را به عهده گرفتم در حین تدریس متوجه شدم که این دستور با دستور فرهنگ و ادب تفاوت دارد مباحثی که در این دستور است در فرهنگ و ادب نیست و مباحثی که در فرهنگ و ادب وجود دارد در دستور عمومی اسمی از آنها برده نشده. طبیعتاً در کلاس دوم تجربی یک جور باید تدریس می کردم و در چهارم فرهنگ و ادب جور دیگر برای مثال در کلاس چهارم فرهنگ و ادب باید به دانش آموزان یاد بدهم که خوبی - فهورچی - هوشمند مشتق اند چون دارای پسوند می باشند و در کلاس دوم تجربی باید بگویم مرکبند چون از بن ماضی یا بن مضارع گرفته شده اند و از یک جزء بیشترند. در ارتباط با همین مسئله انفاقی که برابم افتاده برابان می گویم: دو برادر بودند یکی در کلاس چهارم فرهنگ و ادب و دیگری در کلاس دوم تجربی. برادر کوچکتر یک موقع از بزرگتر سؤال می کند که سنگلاخ مشتق است یا مرکب برادر بزرگتر (کلاس چهارمی) می گوید مشتق است کوچکتر می پرسد چرا! بزرگتر جواب می دهد چون دارای پسوند است ولی آنکه در کلاس دوم تجربی است می گوید: مرکب است سال چهارمی می پرسد چرا! در جواب می گوید برای اینکه از یک جزء بیشتر است و از بن ماضی یا بن مضارع گرفته نشده است. کارشان به مجادله می کشد تا اینکه تصمیم می گیرند که قضاوت را به عهده کتاب بگذارند هر دو کتابشان را می آورند و متوجه می شوند که هر دو راست می گویند. در کتاب فارسی دوم تجربی سنگلاخ مرکب است و در دستور

نامه‌های خوانندگان



چهارم فرهنگ و ادب مشتق بعد حتی نزد من هم آمدند در جواب به آنها گفتم طبق دستور تجربی مرکب است و طبق دستور فرهنگ و ادب مشتق.

سوالی می‌خواهم از آقایان مؤلفین دستور دبیرستان بکنم که شما اگر جای حقیر می‌بودید چکار می‌کردید؟ و چه جوابی به آنها می‌دادید؟ برنامه ما هر سال همین آتش بود و همین کاسه. در سال ۶۴ یک دوره کارآموزی برای دبیران ادبیات در اصفهان گذاشته بودند همین مسئله را از استاد دکتر محمدجواد شریعت که اقتضای شاکردی ایشان را داشتیم پرسیدم ایشان در پاسخ فرمودند بهتر است هم «هوشمند» و هم «بینا» را مشتق بحساب آوریم منتهی هوشمند را مشتق غیرفعلی و «بینا» را مشتق فعلی بگیریم و به طور کلی ایشان معتقد بودند برای اینکه مسئله‌ای پیش نیاید کلماتی را که از یک جزء بیشترند اگر از بن ماضی یا مضارع گرفته شده‌اند مشتق فعلی و اگر از بن مضارع و یا بن ماضی گرفته نشده‌اند مشتق غیرفعلی محسوب کنیم. این جواب و این تقسیم‌بندی تا حدودی هم برای من و هم برای دانش‌آموزان راضی کننده بود و نخستین بار هم بود که می‌شنیدم و تا آن موقع در هیچ‌یک از کتب دستور ندیده بودم با این حال مجبور بودم که همان‌طور که در کتابها نوشته شده بود علیرغم میل باطنی‌ام تدریس نمایم. نمی‌دانم آیا در قواعد عربی و یا در گرامر انگلیسی نیز این قبیل اختلافات وجود دارد؟ با دیدن همین یک اختلاف مجبور شدم که کسلاً دستور دوره عمومی را به دقت بخوانم. فارسی سال اول و دوم را داشتیم سال سوم و چهارم را نیز از اصفهان خریداری نمودم و مشغول مطالعه

شناسه گرفته است.

تقاضای حقیر از مسئولان و دست اندرکاران تهیه و تدوین کتب درسی این است که از کلیه دستورنویسان، پژوهشگران و محققین و صاحب نظران و زبان‌شناسان و اساتید ادبیات فارسی دعوت بعمل آید تا دستوری جامع و کامل و روی اسلوبی ساده و اصولی برای دانش‌آموزان مقاطع تحصیلی تدوین نمایند تا اقلاً این اختلافات دستوری در مدارس و دبیرستان مرتفع شود.



آیا ایرانی بودن یا مسلمان بودن منافات دارد؟ و باقی قضایا

سر دبیر محترم مجله رشد ادب فارسی
۱- در کتاب فارسی سال اول دوره نظری شعر بسیار زیبا و جالبی از یکی از شاعرهای معاصر چاپ شده تحت عنوان «بهار است و هنگام گل‌چیدن من» که مربوط به تشریف‌فرمایی حضرت امام از تبعید پانزده ساله‌شان به خاک میهن می‌باشد. البته این شعر از همان اوایل انقلاب به صورت سرودی زیبا درآمد و گاهگاهی از صدا و سیما پخش می‌شود. در آن سرود، یکی از مصرعها به این صورت بیان می‌شود که: «من ایرانیم آرمانم شهادت» ولی در کتاب فارسی سال اول نظری

شدم. در حین مطالعه به وجوه افتراق زیادی در دستور دوره عمومی با مقابله با دستور فرهنگ و ادب برخورد نمودم که به اختصار بدان اشاره می‌کنم. این اشاره صرفاً برای آگاهی کسانی است که فقط دستور عمومی تدریس می‌کنند و همین‌طور مؤلفین و دستورنویسان، تا بدانند چه مشکلاتی برای تدریس دستور زبان فارسی داشتیم تا حداقل فکری به حال مدرسین دستور زبان بکنند. لازم به تذکر است که اخیراً دستور دوم و سوم فرهنگ و ادب عوض شده است و دستور چهارم هم به احتمال زیاد امسال عوض خواهد شد. البته دستور دوم و سوم فرهنگ و ادب تألیف آقایان احمدی گیوی و انوری چندان فرقی با هم ندارند فقط تحریرات در دستور سوم فرهنگ و ادب عوض شده است.

مؤلفین دستور دوره عمومی و فرهنگ و ادب در سال ۶۱ می‌بایست فکری اساسی می‌کردند و با تشکیل جلساتی تا حدودی به توافق می‌رسیدند و دستوری بدون اختلاف برای کل دبیرستان می‌نوشتند تا اینقدر سردرگم نباشیم. مگر ادبیات فارسی فرهنگ و ادب یا ادبیات فارسی تجربی و ریاضی تفاوت دارد که دستورشان باید تفاوت داشته باشد برای نمونه یک تفاوت دیگر را برایتان می‌آورم: در دستور دوره عمومی شناسه‌ها را به عنوان ضمیر متصل آورده در صورتیکه در فرهنگ و ادب همان اصطلاح شناسه را به کار برده مثلاً در فعل می‌زمت «ت» به عنوان ضمیر شخصی پیوسته بحساب آمده است اما «م» در فعل «می‌برم» را ضمیر حساب نکرده ببلکه

به جای آن چنین آمده است: «مسلمانم و آرمانم شهادت» حالا بحث بر سر این است که وقتی شعر یک نفر شاعر در زمان حیات خودش تحریف بشود، بعد از شصت و هفتاد سال دیگر، چه بلایی به سر شعر او می‌آورد؟ بدین ترتیب از کجا معلوم است که شاهنامه‌ها و گلستانها و مثنویها نیز - که حالا ما در دسترس داریم - کلاً همان سروده‌هایی هستند که فردوسی‌ها و سعدی‌ها و مولوی‌ها سروده‌اند؟ مسئله اینجاست اگر این مصرع «من ایرانیم» است، چرا نویسندگان خودسرانه شعر را تحریف کرده‌اند؟ با توجه به اینکه ایرانی بودن هیچ مفایرتی با مسلمان بودن ندارد و اگر نوشته کتاب درست است، چرا صدا و سیما سرود تحریف شده‌ای را بمدت هفتاد سال به خورد خلق الله داده است؟ منتظر پاسخ قانع کننده‌ای هستم تا من نیز آن را به دانش‌آموزان کنجکاوام انتقال دهم که مرا با این سوالات از کار و زندگی انداخته‌اند.

۲ - از سالها قبل شیوه غیر مرضیه‌ای در معنی کردن کلمات و ترکیبات مشکل دروس فارسی متداول شده که متأسفانه حالا هم به قدرت خود باقی است. مؤلفان محترم کتب فارسی در بخش معنی کردن کلمات و ترکیبات چیزهایی را معنی می‌کنند که انسان، بی اختیار به یاد آن شعر معروف می‌افتد که:

از کرامات شیخ ما این است: شیره را خورد و گفت: شیرین است!

کلماتی را مثلاً در سال سوم یا چهارم دبیرستان معنی می‌کنند که حتی دانش‌آموز سوم راهنمایی نیز معنی آن را می‌داند ولی مثلاً از معنی کردن یک کلمه سخت دشوار و با یک بیت شعر مشکل می‌گذرند. در کتاب فعلی فارسی چهارم فرهنگ و ادب‌شعری است این چنین؛ پندار جان را که گردد نجیز

که هرگز نجیز او نگردد بنیز
مؤلفان محترم نه معنی بنیز را نوشته‌اند و نه

معنی خود بیت را و من نیز به هر فرهنگی که در اختیارم بود، نگاه کردم؛ معنی بنیز را ننوشته بود (البته معنی این بیت در شماره هفتم رشد ادب چاپ شده که خیلی نیز مورد استفاده واقع شد) ولی آیا این مجله به دست همه دبیران ادبیات می‌رسد، آنها هم بعد از گذشت چندسال از تألیف کتاب و آنها هم به درخواست یکی از دبیران محترم ادبیات که معنی بیت را خواسته بودند که معلوم است اگر خواسته نمی‌شد، چیزی هم در این مورد نوشته نمی‌شد. اصطلاحی بود به نام «حتف‌انف»، مؤلفان کتاب چنین معنی کرده بودند که حتف یعنی سرگ و انف یعنی بی‌بی. دست شما درد نکند! عزیز من! این را همه می‌دانند؛ نو اگر معنی می‌کنی، ترکیب حتف‌انف را معنی کن یعنی سرگی که مثلاً در کمال راحتی و آسایش و در بستر نرم و گرم باشد و جان و روان از بینی خارج شده باشد و اثری از مبارزه در میدانهای رشادت و شجاعت در آن کسی که می‌میرد، نباشد. مسئله دو شق دارد: یا آقایان مؤلفین معنی ابیات و ترکیبات مشکل را خیلی آسان می‌دانند، در این مورد باید متوجه باشند که سواد همه معلمین در سطح آنها و مثلاً در سطح سواد یک نفر استاد دانشگاه نیست و از طرف دیگر زکات علم نشر آن است آن معانی سخت را بنویسند تا ما هم استفاده کنیم. شق دوم اینکه زیانم لال این بزرگان هم معنی بعضی عبارات و ابیات را نمی‌دانند که در این صورت چه انتظاری از من معلم فلان ده کوره دارند؟ البته ابدوارم که این شق، شق باطلی باشد.

۳ - از قدیم‌الایام گفته‌اند: احترام امانزاده با متولی آنجاست. اگر متولی احترام آنجا را آن‌طور که باید و شاید بجا نیاورد، دیگران هیچ الزامی در بجا آوردنش ندارند. این مثل مناسبت کساملی دارد با برنامه امتحانات آخر سال کلاس چهارم تجربی که واقعاً برنامه نویسان شاهکار عجیبی بخرج داده‌اند.

بدین معنی که همه امتحانات به صورت یکروز در میان و حتی دو روز در میان برگزار می‌شود و وقت کافی برای مطالعه آنهاست ولی امتحان ادبیات با امتحان مشکلی همچون زبان انگلیسی در یکروز برگزار می‌شود (حالا انشا بماند که این درس در نظر مسئولین چیزی در حد حل جدول و کاموایی است).

بحث اینجاست که وقتی مسئولین برنامه‌ریز این چنین بی توجهی و بی علافگی به این درس نشان می‌دهند، دیگر چه انتظاری از آنها می‌داریم که همیشه ادبیات را مسخره کرده آن را می‌گویند که زمان، زمان علم و تکنیک است نه شعر و قافیه و آیا این نوع برنامه‌نویسی به‌طور غیر منطقی تبلیغ منفی در مورد ادبیات نیست؟ آخر، روزی کنفرانس بزرگداشت سعدی برگزار می‌کنیم به مسئولین مدارس توصیه می‌کنیم که دانش‌آموزان را به رشته فرهنگ و ادب ترغیب کنند، روز دیگر سمینار بزرگداشت امام غزالی و روزان و شبان دیگر بزرگداشت حافظ‌ها و ابن‌سیناها را..... اما در عمل، کاری می‌کنیم که تداعی‌کننده «دم‌خروس و قسم حضرت عباس» است و این چنین بی توجهی به ادبیات باعث می‌شود که وقتی دانش‌آموزی به عنوان دیپلمه فارغ التحصیل شود و در ده کوره‌ای به عنوان معلم استخدام گردد مدیر مدرسه می‌شود، از آنجائیکه هیچ نوع علاقه و احساس نزدیکی به ادبیات در او برینگیخته‌اند طی نامه‌ای به اداره آموزش و پرورش منطقه می‌نویسد: «یک آفتابه و یک معلم هرچه زودتر ارسال دارید که مورد نیاز است» آقایان برنامه‌ریز شما را به خدا کاری کنید، کارتان فقط با مقاله‌نویسی و برگزاری سمینار و امتحان دروس فرهنگ و ادب پایان نگیرد. وظائف و مسئولیت مشکلی دارید این چنین برنامه امتحانی نوشتن، تمام ارزش آن کارها را باطل می‌کند.

فردا بزرگوارم - سراب آذربایجان

نامه‌های خوانندگان



ادبیات

هم آئینه و هم نور

علی - فرخ مهر

زندگی انسان بدون معنویات پوچ است. زندگی نیست. زندگی حیوانی است. زندگی پره‌های سفید زنگوله به گردن است که به بازیچه آبی و علف خرمی و خواب و خوری خوش و سلتگ باشند. زندگی انسان بدون ایمان نه زندگی است، هرز و عبث و هباست؛ شناوری در مه‌ومات است. غرق شدن در سرگردانی و آشفتگی و ندامت است. ایمان به خدا، چراغ و فانوس حیات است. روشناسی، اساسی زندگی است و ایمان، روشناسی است. نور که نباشد، حکایت ظلمت است و کوری و کورمالی! بر فراز حیات انسان آسمان است. آسمانی با بی و وسیع و گسترده و در این آسمان ستارگان بسیاری است، ستاره‌هایی که هر کدام به زوایای زندگی نور می‌دهند. یکی از آنها «هنر» است. هنر زائد نیست، تجمل زندگی نیست؛ بیهوده نیست؛ هنر گوهر است و ارزش است. هنر عصاره اندیشه و تفکر انسان است، مشروط به این که بُعد الهی داشته باشد و در خدمت و حصار «هنر» محبوس و مقید نماند؛ از مرز «هنر برای هنر» بگذرد و هنر برای انسان و در خدمت انسان شود و انسان را به آفریننده، پیوند دهد؛ انسان را به راستی، درستی و پاکی الفت دهد. هنر، آن هنری باشد که در دل، بند مهر بکارد و در اندیشه جوانه‌آید بنشانند. به انسان، ایمان، حرکت، شوق، رغبت و توان زندگی بدهد. زندگی انسان را تفسیر کند؛ توجیه کند و زیور و زینت بدهد. هنر، با این ابعاد قابل احترام است و گوهر است. هنر

انواع دارد. درخت پر سخاوت هنر شاخه‌ها پیدا می‌کند و بر هر شاخه، شکوفه‌ای. یکی از آن شاخه‌ها، ادبیات است. حکایت ادبیات، جذاب، شیرین و پُرماجراست. افلاطون، بر سر در آکادمی خود نوشته بود: هر کس هندسه نمی‌داند، وارد نشود.

لا بد اگر من بودم، بر سر در باغ ادب «ادبیات» را گلبرگ‌ها می‌نوشتیم؛ بسازر به یادگار می‌نهادم، تا جاودانه بماند. ادبیات، خورشید است؛ روزنه و پنجره‌های رو به آفتاب است؛ برکه و باران است و لطف هوای تازه کوهساران را دارد. ادبیات، دانش بیان اندیشه است؛ دانش خوب فکر کردن است و نیکو نوشتن و نیکو سخن گفتن. ادبیات، ریشه هنر است و دریای ذوق است و تاریخ روح و روان انسان در طی قرن‌هاست. ادبیات راوی عشق انسان است به خدا. ادبیات آئینه است و حکمت آن، این است که انسان را صافس و صاحب کمال می‌کند و رستگار و سرافراز. ادبیات وسیله بیان اندیشه است. ادبیات، انسان می‌سازد؛ انسان مؤمن، کاری، پُر توان و آگاه.

اعجاز ادبیات - یکی اینکه از گهواره تا گور، همراه انسان است. بعد از مرگ هم بر سنگ و آجر و خشت، رنگ شمع و پسند و موعظه را پیدا می‌کند و در برف و باران و جور ایام می‌ماند. به گورستان شهر گذر کنید و از سر اخلاص، الحمدی بخوانید و آن همه سوز و گداز را نظاره کنید.

دیگر اینکه، افنخار و غرور آفرین است؛ بانگ و خروش و فخریاد است. خروش دهقان‌زاده توسی است. سوم آنکه قند و نبات

کلام حافظ است که هزار جاذبه و انسون و حلاوت دارد؛ تجربه‌های سمدی جهان دیده است؛ زیبایی سخن باباطاهر است که هر کلام او رنگ و بوی آلاله و بنفشه‌ها را دارد. انگار برکه و کوهسار و مزرعه و وسعت دشت است. اعجاز ادبیات در صراحت ناصح خسر و است که از خواب چهل ساله برخاسته و آگاه و بیدار شده است و بانگ راسنی می‌زند.

اعجاز دیگر، در اندیشه مولوی است؛ اندیشه نه؛ دریا، اقیانوس و عظمت، مولوی در معرفت الهی می‌کوشد و از ادب سمد می‌جوید. این بزرگ، در جهان هستی به سیر و تکاپو می‌رود. و اندیشه و روال سخن او از سرکه زلال و گوارای قرآن مجید، می‌نوشد. قرآن که کتاب پاک و مقدس خداوند است و مبین، کریم، نور، هدی، بشیر، نذیر و عزیز است. اعجاز ادبیات در افسانه‌های دلپذیر نظامی و عطار است و آشفتنگی شیخ صنعان است که در گرداب عشق مجازی می‌رود و نجات پیدا می‌کند و با عشق الهی رستگار می‌شود. اعجاز ادبیات در پیام است. حرکت است و در خدمت انقلاب بودن. انقلاب‌های جهان را بررسی کنید و رسالت ادبیات را دریابید. در جریان انقلاب مشروطه و در روند و حرکت انقلاب شکوهمند اسلامی، به نقش ادبیات و شعارها، توجه کنید. اعجاز مهم ادبیات ما، در این است که از معارف و فرهنگ غنی اسلامی بار و توشه گرفته است.

گواه کار، آثار مانده از سنایی، خواجه عبدالله انصاری، مولوی، عطار، حافظ، سعدی، باباطاهر و شیخ شبتری است. قرآن کریم، احادیث و نهج البلاغه، موجب استواری

ادبیات ماست. اعجاز دیگر، مهین دوستی ما، غرور ما و میراث‌های عالی فرهنگی ماست که در ادبیات تجلی می‌کند. ادبیات زبان را گویا می‌کند و به سخن جلالت، انسجام، استواری و عزت، می‌دهد.

و اما درسی ادبیات از دیرباز، ادبیات فارسی، در مکتب‌خانه‌ها و مدارس ما درسی بوده و دریغ که من در چند جا، درسی ادبیات را «درسی ژور» و «درسی یتیم» خوانده‌ام. دیگر لزومی ندارد که محض اثبات ژور بودن ادبیات قلم بزنم! اما برای «یتیم» بودنش چرا.

۱ - به درس ادبیات، چندان توجه نمی‌شده است که باید بشود.

۲ - گاهگاهی، ساعات آن ایتر و ناقص می‌شود و به وام می‌رود، که نباید این چنین باشد.

۳ - تدریس دروس ادبیات فارسی، فقط به معلم ادبیات سپرده شود. (من به جرم سرگروه استان بودن، شنیده‌ام که گاهی، مواد ادبیات فارسی به معلم غیر ادبیات سپرده می‌شود. معلم ریاضی و فیزیک!)

۴ - به درس عالی انشاء، توجه چندانی نشده است که باید بشود. (چون در جای دیگری برای انشاء سینه زده‌ام. همان برای همان گفتار). نمونه این توجه بحمدالله امسال شهود و قابل لمس است.

۵ - با چشم حقارت به دانش‌آموز و دانشجوی ادبیات نگاه می‌کردند! باید این طرز فکر دگرگون شود.

۶ - برای معلمان ادبیات زمینه انسجام کارهای تحقیقی فراهم شود. این بحر بیکران صیاد و کاری و کاردان طلب می‌کند.

۷ - در تدوین و تألیف کتاب‌های درسی، ذوق و حوصله و دقت بیشتری به کار رود.

۸ - معلمان دلسوز، متعهد، مؤمن، باذوق، باسواد، و کاری ادبیات فارسی مورد تقدیر و تشویق قرار گیرند.

۹ - در مدارس و دانشگاه‌ها، به ذوق افراد و استعداد ذاتی آنها توجه شود و نوعی ارشاد و ترغیب و دلگرمی به وجود آید تا شاعران و نویسندگان مسلمان، آگاه و با ایمان، به وجود آید و تکامل پیدا کنند.

۱۰ - به کتاب و امر مهم کتابخوانی و کتابخانه، باز هم توجه شود. برای این مهم، امید کار بیشتر از سوی صدا و سیما می‌رود.

۱۱ - از چاپ پاره‌ای کتاب‌های کمک درسی! (راحت الحلقوم کمک درسی!) جلوگیری شود. معنی کردن بیت به بیت یک کتاب فارسی، جز ننبیل‌پروری چه نام دارد؟ امید که در فرهنگ ما، در برنامه‌ریزی فرهنگی ما، عنایت و توجه بیشتری به ادبیات فارسی شود و نظریات صاحب استادان و معلمان این درس مورد قبول و پسند واقع گردد، چرا که نیت خیر است. و به فرمایش زیبای حضرت رسول اکرم (ص): مؤمن آینه مؤمن است.

خداوند به معلمان دلسوز توفیق بدهد.



دو نامه و یک شعر

از «علیرضامقامی کاشانی» دبیر دبیرستان اراک

جناب مدیر کل دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف

سلام علیکم

با آرزوی توفیق ربانی برای شما و خاندین آموزش و پرورش امیدهای آبنده مهین اسلامی؛ موارد زیر را تذکاراً به عرض می‌رسانم:

* کتاب فارسی سال دوم دبیرستان (کند

۲۲۰) دارای ایرادات زیر است:

- در برخی تمرینها اسم دروس حذف شده، آمده است؛ که خوب است دست کم به صورت اصلاحیه در آخر کتاب تذکر داده شود.

- در توضیحات درس ۸ واژه زیون، ناتوان

معنی شده؛ این واژه فارسی نیست و عربی

می‌باشد و مشتری معنی می‌دهد. (نیستم من

شهر فانی را زیون؛ من خواستار و مشتری

دنیای فناپذیر نیستم.) (درس ۸ یا عنوان:

در آمدن حمزه.....)

- در درس بیست و هفتم (سرانهای

باباطاهر) کلمه «بوره» پر معنی شده است.

این کلمه را من نمی‌دانم از کدام فرهنگ لغت

دریافته‌اند و ضبط دیگری هم برای آن قائل

شده‌اند: «بره». حال آنکه این کلمه معنای «بیا»

دارد و در لهجه‌های قدیمی و نزدیک به لری

معروف است. (بوره سوت‌دلان گرد هم آیم؛

بیا سوت‌دلان گرد هم آیم)

* در کتاب قافیه و صنایع معنوی با (کد

۲۸۰) برای سال سوم رشته فرهنگ و ادب

خطاهایی مشاهده می‌شود که آنها را در اوراق

پیوست همین عرضه آورده‌ام. به نظر می‌رسد

این کتاب حتی از سوی مؤلفان محترم نیز

بازخوانی و اصلاح نشده باشد.

* کتاب عروض سال چهارم رشته

فرهنگ و ادب بی دربی تغییر یافته و به جای

نکامل به نکامل گراییده است. چه اصراری

است کتاب از نو تألیف یابد؟ حال آنکه کتاب

«بدیع، قافیه و عروض» تألیف چند تن از

صاحب نظران که در نظام قدیم تدریس می‌شد، در

نوع خود کتابی سفید، سهل‌التعلیم، جامع و

حاوی مضامین و مطالب مورد لزوم است.

ناگفته نماند که منظور نگارنده بازگشت به

گذشته نیست. بلکه منظور اخذ کتاب بر

مضامین و مفاهیم کاملتر است.

* مطالب دستور زبان در رشته‌های

فرهنگ و غیر فرهنگ (که در ضمن کتابهای



فارسی می‌آید) هم‌آهنگ نیست. اصطلاحات مشابه و یکسانی ندارد. گرایش نویسندگان و پدیدآورندگان در زمینه دستور بیشتر به سلبه است تا به یکسانی مواد آموزشی. اگر لازم باشد، می‌توان در این مورد به تفصیل سخن گفت و اشکالات آموزش این کتب را باز کرد و بررسی نمود. اصولاً کتابهای دستور دبیرستانی را کتاب درسی نمی‌توان انگاشت. چون بیشتر صحنه بیان آراء عقاید و سلیقه‌های فردی مؤلفین گرامی آنهاست.

از سوی دیگر نمی‌دانم تنظیم ساعات درسی به شما مربوط هست یا خیر! به هر صورت ذکرش از فایده خالی نخواهد بود که اختصاص دادن یک ساعت به فقط یک ساعت! در هفته به دستور زبان (یعنی استخوان‌بندی زبان)، آنهم در رشته فرهنگ و ادب؛ مهمل گذاشتن و سامحه در این مهم است.

ضمن سپاس از سرخورد صمیمانه و مسؤولانه شما در برابر یادآوری این بنده، خاطر‌تان را متحضر می‌دارم که نوشته‌ای دارم که در بردارنده موضوعات زیر می‌باشد: عروض (با شیوه‌ای ابداعی) - قافیه - قالبهای شعر - مضامین شعر - ویرایش عیوب کلمه و جمله - ویزگیهای کلام شیوا و رسا - چند صنعت بدیعی (آرایش کلام) - برداشتهای مجاز ادبی - نکاتی چند از دستور در ارتباط با شعر و تر کهن (که کاری است که در سطح متوسطه به آن توجه نشده است)

در صورتی که نیازی بدان ملاحظه بفرمایید، در اختیار شما خواهد بود. از خصوصیات نوشته مذکور این است که دانش‌آموز سأل‌های متوسطه با آموختن مطالبی کلی و ضروری برای مطالعات و سبترآماده می‌شود.

ایرادهای وارد بر کتاب قافیه و صنایع معنوی (سال سوم رشته فرهنگ و ادب)

ص ۷: شعری از خاقانی به صورت خارج از وزن آورده شده است:

ضمان دار سلامت شد دل من مرا کاف و نون، طلاها و یاسین

ص ۹: افزودن حرف (ز) به حروف ردیف زاید لزومی ندارد، کما اینکه نویسنده هم حتی، برای آن مثالی نیافته است!

ص ۱۱: ذکر حروف روی پس از ردیف زاید ضرورتی ندارد و اثباتش کتاب از مطالب بی‌فایده است.

ص ۱۱: آوردن «ساده» در اینجا، سلسله آموزش را به هم می‌زند، و کثرت اصطلاحات ذهن نوآموز را مشوش می‌سازد، حال آنکه همین مطلب در جای دیگری هم که لزوم داشته، آمده است.

ص ۱۱: انحصار حروف «قید» به ده حرف غلط است. زیرا اگر کلمات دخیل عربی در فارسی را هم در نظر بگیریم حروف دیگری هم بر آن افزوده خواهد شد. در حالی که می‌توان با صدور یک ضابطه کلی گفت:

«هر حرف ساکنی که قبل از روی بیاید - به شرطی که پیش از آن حرف ساکن حرف علقه نباشد - قید نامیده می‌شود»

ص ۱۲: اختلاف حرف قید، جای ذکرش در این صفحه نیست و باید در باب عیوب قافیه بیاید.

ص ۱۴: تقسیم قافیه و نامگذاری آن به «موصول یا مطلق» و «مقید» در این صفحه و این باب، نسل‌س مطالب را به هم ریخته؛ در

صورتی که کافی بوده است، بگویند: «حرف روی یا ساکن است یا متحرک».

ص ۲۱: اختلاف «عدوه» محل ذکرش در فصل عیوب قافیه است.

ص ۲۲: «توجیه» از لحاظ ترتیب، اصولاً باید اولین حرکت از حرکات قافیه به شمار آید، زیرا «قافیه مجرد» به گونه‌ای اساسی باید نخست مبین شود.

ص ۲۲: اگر دانش‌آموز تفاوت حرکت توجیه را با حرکت اشباع مورد پرسش قرار داد؛ به او چه پاسخی بدهیم. چون مثالهایی از قبیل: «مقارن، نادر، مسافر، حاضر» درباره حرکت توجیه یا کلماتی نظیر: «شماپیل و قیابیل» در باب حرکت اشباع چه تفاوتی می‌توانند داشتند؟ همچنین، قوافی شعر انوری که به عنوان مثال برای توجیه ذکر گردیده است، همین ایراد را دارد. شاید نویسنده گرامی بفرماید که حرکت اشباع و توجیه در حقیقت یکی می‌باشند. ولی باید پاسخ داد که سأل آموزش است و پختگی و آراستگی و جامعیت کتاب درسی؛ تا اعتماد معلم و متعلم به صحت مطالب و مقبولیت استاد به آن را جلب کند.

ص ۲۷: اصلاً در تألیف مطالب و طبقه‌بندی اصناف و القاب قافیه نظمی رعایت نشده، و از صفحه ۲۷ تا صفحه ۳۲ مطالب بی‌در پی تکرار می‌شود. ملاحظه بفرمایید:

قافیه مطلق و مقید ص ۲۷

۱ - قافیه مطلق ص ۲۷

۲ - قافیه مقید ص ۲۷

اقسام قافیه مطلق ص ۲۸

اقسام قافیه مقید ص ۲۸

۲۸

۲۸

۲۸

۲۸

۲۸

۲۸

۲۸

۲۸

۲۸

۲۸

۲۸

۲۸

۲۸

۲۸

۲۸

توضیح (اقسام قافیه مطلق) ص ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲

ص ۳۰: ۶ - مطلق به قید: نسبی و بیستی به عنوان مثال برای این نوع قافیه غلط است. زیرا «س» در این کلمات ردف زاید است. نه قید. و این کلمات مطلق به ردف مرکب می‌باشند.

ص ۳۱: ۱۳ - مطلق به خروج و مزید مجرد: گفتمش - سفینش مثالی غلط است و این کلمات را باید مطلق به قید با خروج و مزید شمرد.

همچنین مثال زدن دلشنش و حاصلستش را نیز اگر بشکافیم! ی نیست (= بدل استش و حاصل استش) برای قافیه مطلق به خروج و مزید مجرد مثال بجای کلماتی از قبیل گل‌بندان و خونین‌گفتان می‌باشد.

ص ۳۲: ۲۰ - مطلق به تأسیس و دخل با خروج و مزید و نسیره: غلط مطبوعه‌ای «شماستشان» بجای «شمایلستان» آمده است.

ص ۳۷: اگر ابطاء از عیوب قاضی است، چرا اسوه‌های ادب مانند حافظ و سعدی و صائب مرتکب شده‌اند؟!

ص ۳۹: اشعار مُدرّج و ابیات موقوف المعانی خلط شده است. زیرا نوع اول تصع و تکلف است و منموم ولی نوع دوم، خیر. ذکر این مسأله بدانجا باز می‌گردد که هدف آموزش در این کتاب تحت‌الشعاع قرار گرفته است.

ص ۵۲: «ردیف» در این صفحه تدریس شده است. ولی تمرین آن در صفحه ۱۳ داده شده است!

ص ۶۳: در باب آموزش استعاره متوسل به مصطلحاتی مانند مشبه و مشبّه‌به شده‌اند. ولی خود تشبیه و همین مصطلحات در چند صفحه بعد یعنی صفحه ۶۶ بیان گردیده است!

ص ۶۷: تشبیه کنایه (بالکنایه) را تعریف کرده‌اند: «مشبه را بجای مشبّه‌به یاد کنند» ولی

با این تعریف تشبیهی در کار نخواهد بود. مگر اینکه بگوییم: «مشبه‌بهر ابعای مشبّه‌به یاد کنند».

در همین زمینه شعری را مثال آورده‌اند که مرحوم همایی آن را برای استعاره مصرّحه مثال آورده است: که مایل بسوم فسرّق استعاره مصرّحه و تشبیه کنایه را جنابشان توضیح بیشتری می‌فرمودند.

ص ۷۰: در یک تألیف خوب باید می‌آلانه قبل از اشراف ذکر شود نه پس از آن.

علی‌ای حال بیرون کشیدن نواختر و نواذ صناعات و در یک کتاب درسی دبیرستانی گنجاندنشان چندان مفید فایده نیست و گردونه نهالی ادبیات را از حرکت به سوی «عرضه کردن آثاری در سطح جهان» باز می‌دارد.

ذکر مطالب فوق نیز نه بدان جهت است که اصطلاحاتی باستان‌شناسانه از قبیل تکاوس و تراکب... را برای شاگرد دوره متوسطه قبول داشته باشیم. زیرا حفظ این مطالب و القاب و اصناف به درد کسی - جز محققین طوط عالی‌ادبی - نمی‌خورد. کل مبحث قافیه را می‌توان به طور عمیق و فراگیر در مدتی کوتاه آموخت و مباحث بدیعی اصیلی را به گونه‌ای مطرح کرد که با زندگی دانش‌آموز و سخنان روزمره او گره خورد. و لزومی دیده نمی‌شود که اذهان را با مثنوی اصطلاحات انباشت که پس از امتحان مربوطه باید با آن خدا حافظ گفت.

شعر

تقدیم به برادر بزرگوار جناب آقای اکرمی ای وزیر معارف ایران «اکرمی» اوستاد بسایمان نکته‌ای از زبان من بشنو آنچه آزد جان من بشنو زچه درس ادب شده مظلوم نذر هر اهل و غیر آن محکوم! عوض محتری برافزودن فکرها گشته کسار آسودن!

تیمی و هندسه به «یما» هست ز ادب هم کسی در آنجا هست!! درس دستور رشته فرهنگ هست در هفته فرحتش یک رنگ درس دستور اصل فرهنگ است وقت یک ساعتش سی تنگ است و این کتاب عروض بیچاره چه گنه کرده گشته آواره مثل پسران و لباس فقیر سالی یک بار می‌کند تغییر سخن از قافیه نگویم به عیبی از آن اگر نجویم به ادبیات را به طرز دقیق کس نداند که چون کند تحقیق زین بترسم که با گذشت زمان هم ادیب آوریم از آلمان! تا به ما فارسی شناساند «ألف لیله» برای ما خواند «فیتزجرالد» و «براون» و «نیکلسون» هستی ما برآورند از بن من و امثال من هم از تقلید مثل «قزوی» و «بهار» و «رشید» غزنویه گل سید سازیم صفویه ز ریشه بد سازیم ای برادر! تمام شوخی نیست نه ز شوخی نه قصد بدینی است که توقع در این زمان بیش است از شما نه فقط، هم از خویش است.

و اعوذ بک اللهم من همزات الشیطان
والسلام علی من اتبع الهدی
علیرضا مقامی کاشانی
دبیر دبیرستانهای اراک



آقای موسی محمدی از تهران نوشته‌اند که در مجله رشد، قواعد دستوری را دقیقاً رعایت کنید، مانند پیشنهادها به جای پیشنهادات و نیز رسم الخط یکسان به کار ببرید تا مثلاً دوگانگی نوفان و طوفان یا سؤال و سؤال از بین برود.

در پاسخ این همکار عزیز، ضمن سپاسگزاری از حسن نظر و توجه ایشان به مجله رشد ادب، عرض می‌کنیم که هدف گردانندگان مجله رشد ادب نیز همین است و به خواست خداوند بزرگ کم‌کم به هدف خود خواهیم رسید. از شما و همه خوانندگان گرامی استدعا داریم که مواردی از این گونه را یادکر مورد و صفحه یادآوری کنند.

درباره پرسشهای دستوری، نام دستوری

کلماتی که خواسته‌اید چنین است:

گفتنی = صفت لیاقت

گویندگی = حاصل مصدر

گویش = اسم مصدر

گفتار = اسم مصدر

گویا = صفت فاعلی پایدار با ثابت

گویان = صفت فاعلی بیان حال

آقای اصغر باصولی، بر از جان، از اینهمه لطف و اظهار مروت شما سپاسگزاریم و شادیم از این که به رشته فرهنگ و ادب صمیمانه علاقه دارید. درباره صنعتی که در بیت خاقانی آمده، حق یا شماست. هرگاه کلمه آغاز بیت، عیناً در آخر آن نیز بیاید، آن را صنعت «ردالصدر الی العجز» می‌نامند. بدین جهت در پاسخنامه تنهها در ردیف ۱۲۳ در شماره ۴ و ۵ رشد ادب، مسلماً اشتباه چاپی رخ داده است. البته توجه داشته باشید که در بعضی از کابها مانند «هنجار گفتار» تألیف نصرالله تقوی (ص ۳۲۲) به جای «الی» کلمه «علی» آورده‌اند و در این صورت کاملاً برعکس دیگران توجیه کرده‌اند: یعنی دو صنعت «ردالصدر علی العجز» و «ردالصدر علی العجز» را به ترتیب، به جای «ردالصدر

پرسش

و پاسخ



الی الصدر» و «ردالصدر الی العجز» به کار برده‌اند.

دوست گرامی آقای محمود حین‌نژاد، دانشجوی تربیت معلم از خور و بیابانک در نامه‌ای تشویق‌آمیز، از تمامی دست‌اندرکاران مجله رشد ادب فارسی تشکر کرده‌اند و گفته‌اند: «الحق جای خوشبختی است که آرزوی دیرینه تمام علاقه‌مندان به ادبیات فارسی با انتشار این اثر نفیس برآورده شده و روزنه‌ای امیدوارنده است تا با شما عزیزان در شور شینند و سفره دلشان را برای شما پهن نمایند و محرم رازشان را چه خوب بافته‌اند!» دوست عزیز! از توجه و حسن نظر شما

بسیار تشکر می‌کنیم. هدف اصلی ما این است که ادبیات فارسی این اصیل‌ترین پایگاه هنر و فرهنگ ایران، از گوشه‌انزوا و فراموشی بیرون آید و چهره درخشان خویش را به دستداران ایران و ایرانی نشان دهد. همین رضایت خاطر شما بهترین پاداش ماست؛ اما در مورد درخواستهای شما، باید عرض کنیم: اولاً، جناب جدولی که اصطلاحات ادبی در آن گنجانیده شود و به قول شما «در ارتقای سطح آگاهی دانش‌آموزان و دستداران و علاقه‌مندان مثر ثمر» باشد، مورد مطالعه است. امیدواریم که در آینده، این خواست شما برآورده شود.

ثانیاً افزودن به صفحات مجله در حال حاضر مقدور نیست، اما در نظر است که به خواست خداوند و در صورت وجود امکانات، مجله رشد ادب، ماهیانه منتشر شود.

ثالثاً، برای تعلیم و طرح مباحث هنری و از جمله خوشنویسی که مورد علاقه شماست - قرار است بزودی مجله رشد آموزش هنر منتشر شود، اما هم‌اکنون نیز در کتابهای هنر دوره ابتدایی و راهنمایی، تعلیماتی در این مورد داده شده است.

رابعاً، در این بیت حافظ:

سَرّ خدا که سالک عارف به کس نگفت

در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

«سَرّ خدا» حقیقت ذات خداوند است و یا

به بیانی دیگر، حقایق جهان است، زیرا به مصداق «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، کسی که خود را شناخته باشد، خداوند را نیز شناخته است. عارفان عقیده دارند که هرگاه کسی واقعاً خداوند را بشناسد و حقیقت ذات او را دریابد، به مصداق حدیث «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ» (کسی که خدا را بشناسد، زبانش از گفتن بازمی‌ماند)، قدرت بیان را از دست می‌دهد؛ این مدعیان در طلبش بیخیراند

کآن را که خبر شد، خیری باز نیامد

(سعدی)

آن که کف را دید، سر گویان بود
و آن که دریا دید، او جبران بود

(مولوی)

اصولاً برای بازگفتن این حالات، به کلماتی نیاز است که بتواند بار معنایی را بر دوش خود حمل کنند و چنین کلماتی وجود ندارد، زیرا کلمات متداول میان مردم، مربوط به معانی قراردادی و اصطلاحی است؛

لفظ در معنی همیشه نارسان
ز آن پس میر گفت: «قد کُتِلُ اللسان»

(مولوی)

«سالک عارف» کسی است که در مسیر معرفت الهی، به شناخت راستین رسیده باشد و چنین کسی - اگر هم بتواند - راز الهی را به نامحرمان باز نمی گوید. حتی کسانی که خواسته اند فقط به راز حقایق اشاره کنند، با عدم درک مردم مواجه و به دردمر دچار شده اند؛ مثلاً حسین بن منصور حلاج و عین القضاة همدانی از این گروهند. حافظ در باره همین نکته به حین حلاج اشاره کرده است:

گفت: آن یار کز وگفت سردار بلند

جرمش این بود که اسرار، هویدا می کرد

اما «باده فروش» یعنی، سرشد و رهبر

طریقت، بی آن که به درس مدرسه و قیل و قال

نیازی داشته باشد، به مدد صیقل زدن دل از

هر گونه آرایش مادی و نفسانی و نیز با فتای

خویش در برابر ذات لابنتاهی پروردگار، در دل

بی واسطه با خدا ارتباط می یابد و به مرحله

کشف و شهود می رسد - که البته اگر عنایت

حق تعالی نباشد، رسیدن بدین مرحله محال

است. بدین سبب حافظ تعجب می کند که عارفان

بی مدد آموزگار، چگونه به حقایق جهانی می برند

چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت

ندبیر ما به دست شراب دو ساله بود

(حافظ)

گر زمسجد به خرابات شدم، خرده مگیر

مجلس و عظم دراز است و زمان خواهد شد

(حافظ)

آقای سیدرضا عزیزی، سر بل ذهاب

با آرزوی بیروزی و تندرستی برای شما،

توجهتان را به پاسخ پرسشهایتان جلب می کنیم:

۱ - پرسش: منظور از فیش برداری چیست؟

پاسخ: «فیش» به کاغذهای کوچکی گفته

می شود که برای یادداشت برداری هنگام

تحقیق و مطالعه، بریده و آماده می شود. در

بعضی از فروشگاههای لوازم التحریر، فیشهای

کاغذی برای فروش عرضه می شود، اما هر

کسی می تواند فیشهای مورد نیاز خود را به

اندازه مطلوب خود برید به این ترتیب که

مقداری کاغذ مخصوص پلی کپی یا ورقه

انتحانی را تهیه می کند و آنگاه هر ورقه را سه

بار تا می زند و می بُرد. البته کاغذ فیش نباید

خیلی نازک باشد، زیرا استفاده از آن هنگام

القبایی کردن یا ردیف کردن، دشوار است؛

همچنین نباید هم زیاد کلفت انتخاب شود، زیرا

هم گران است و هم حجم زیادی دارد.

هر کس که بخواهد در باره موضوعی

تحقیق کند و یا در مطالعات عادی خود به

مطالبی برخورد کند که برایش جالب توجه

باشد، بهتر است تعدادی فیش با خود داشته

باشد تا عین مطلب مورد نظر را بر فیش بنویسد

و در پایین فیش، نام کتاب و نویسنده و صفحه و

سطر مربوط به آن را دقیقاً یادداشت کند. این

فیشها را می توان به صورت موضوعی در

جعبه ای نگه داشت و هر گاه بدان نیاز باشد، از

آن استفاده کرد. توجه داشته باشید که بر هر

فیش فقط یک مطلب را بنویسید تا طبقه بندی و

پیدا کردن دوباره آن آسان باشد.

پرسش: بهترین کتابی که تا به حال در زمینه

دستور زبان فارسی به چاپ رسیده، کدام کتاب

است و کدام کتاب، کامل ترین کتاب در زمینه

دستور زبان فارسی است؟

پاسخ: چنان که می دانید، کتابهای

دستور زبان فارسی، در آغاز بیشتر از صرف و

نحو عربی اقتباس شده بود و به همین دلیل،

بسیاری از اصطلاحات آن عربی بود، اما با

گسترش علم زبان شناسی، گروهی بر آن شدند

تا دستور زبان فارسی را بدون تقلید از زبانهای

دیگر و تنها با توجه به ویژگیهای زبان فارسی

ندوین کنند؛ گروهی نیز روش حدوسط را

انتخاب کرده اند؛ یعنی در بعضی از موارد،

روش قبلی و در مواردی روش دستور نویسان

زبان شناس را به کار برده اند. بنابراین، از هر

دیدگاهی که بنگریم، کتاب یا کتابهایی نوشته

شده که در حد خود کامل است و تعیین یک

کتاب از میان این کتابها با اختلاف روشهایی

که دارند، نه منصفانه است و نه کاری آسان

است. اما می توان گفت که اساس دستورهای

تعلیمی سه کتاب «دستور پنج استاد»، «دستور

دکتر خانلری» و «دستور دکتر خیام پور» است.

۳ - پرسش: چرا مجلات رشد، دیر به

دست نمایندگان آن در استانها می رسد؟

پاسخ: متأسفانه، گاهی چنین شده است

اکنون با تغییراتی که در بخش توزیع داده شده

است، امیدواریم این اشکال بزودی برطرف

گردد.

هنگام گرامی، «ج سی»، شما در نامه خود

مشخص نکرده اید که اشکالاتان از تسمیه های

صفحه ۴۶ کدام کتاب دستور است. در چاپهای

جدید کتابهای دستور دوره راهنمایی صفحه

۴۶ وجود ندارد. لطفاً پرسشهای خود را با ذکر

صفحه و نام کتاب دقیقاً بنویسید تا به آنها پاسخ

دهیم.

آقای علی جعفری بانگاه، رحیم آباد رودسر،

۱ - نامه شما را همراه با رسید مجله ها و

مجله های برگشتی به قسمت توزیع دادیم تا

مطابق خواست شما عمل کنند.

۲ - در حال حاضر افزایش ساعات

ادبیات در دوره راهنمایی، عملی نیست؛ البته

حق با شماست که برای تدریس دقیق و کامل

دروس ادبیات، به وقت بیشتری نیاز است.

۳ - پیشنهاد شما در مورد تشخیص فعلهای

«دو وجهی»، تشخیص جمله پایه و پیرو و

کاستن از جدولها در بخش تمرینات دستور زبان فارسی نشانه وقت نظر شماست که امیدواریم در چاپهای بعدی کتاب مورد استفاده قرار گیرد.

۴ - ما نیز از توجه شما به مجله رشد ادب و دروس ادبیات فارسی سپاسگزاریم و منتظر اشعار دیگری از حضرت عالی هستیم؛ موفق باشید.

دبیر گرامی آقای سید اصغر سیدعلی روتی از منطقه ۱۵ آموزش و پرورش تهران ضمن تشکر از هیأت تحریریه مجله رشد ادب فارسی درخواستهایی را مطرح کرده اند. ما نیز با سپاسگزاری از ایشان به طرح پیشنهادها و سؤالاتشان می پردازیم:

۱ - پیشنهاد: همان طور که از نام مجله پیداست، مجله بیشتر باید جنبه آموزشی داشته باشد تا این که منبع تحقیق برای دیگر اساتید قرار بگیرد. از آن جا که مخاطبان مجله هم در یک سطح از سواد هستند، خواهشمندم که جنبه آموزشی آن بیشتر رعایت گردد.

پاسخ: اگر چه در شماره های اخیر درخواست شما برآورده شده است، باز هم به چشم، به جنبه های آموزشی بیشتر توجه خواهیم کرد.

۲ - پیشنهاد: همان طرح دستوری که در یکی از شماره های پیشین مجله درج گردیده است، در مجله آموزش دانه شود.

پاسخ: دوست عزیز، این کار لزومی ندارد، زیرا چنین کاری برای دوره فرهنگ و ادب انجام شده است. اکنون در کتابهای دستور زبان دوم و سوم فرهنگ و ادب بسیاری از مطالب آن طرح با شرح کافی آموزش داده شده است و برای سال چهارم نیز در سال تحصیلی ۶۷ - ۶۶ ادامه خواهد یافت.

۳ - سؤال: بنده علاقه مند به مطالعه هستم، اما طریقه صحیح آن را نمی دانم؛ ذهنم را مانند داروخانه ای می دانم که داروهای آن در هم ریخته است. از هر کتاب، مقداری می دانم، ولی

به موقع، آن چنان که باید، نمی توانم از معلوماتم در آن زمینه استفاده کنم و حس می کنم که هیچ بلد نیستم. این هم به این دلیل است که طریقه مطالعه را بلد نیستم. لطفاً راهنمایی بفرمایید.

پاسخ: بهتر این است که هنگام مطالعه، مقداری فیش (کاغذهای قطع کوچک) در کنار خود داشته باشید و بعضی از مطالب مهم را با قید صفحه و سطر، بر آن فیشها بنویسید و برای هر مطلب، عنوانی مناسب با محتوای آن انتخاب کنید و بر بالای فیش بنویسید و مطالب را بسته به نوع محتوا در یک جعبه مانند جعبه کفش بایگانی کنید و با بستن نخ، آنها را در محلی نگهداری کنید. به این ترتیب هر گاه به مطلب خاصی نیاز باشد، می توانید با توجه به موضوع آن، براحتی به فیشهای خود رجوع کنید. با این روش، بتدریج بسیاری از مطالب ارزشمند و مفید در اختیار شما قرار می گیرد و هر وقت بخواهید، می توانید از آنها استفاده کنید.

۴ - پیشنهاد: طریقه برخورد با دانش آموزان دوره راهنمایی برآب از برخورد با دانش آموزان دبیرستانی، مشکلتر است. لذا درباره شیوه برخورد با این گونه دانش آموزان مطالبی را عرضه بفرمایید.

پاسخ: اظهار نظر درباره نوع مناسب برخورد با دانش آموزان دوره راهنمایی در صلاحیت ما نیست؛ این کار بر عهده متخصصان تعلیم و تربیت است. همین قدر بدانید که دانش آموزان دوره راهنمایی، دیگر کودکان دوره ابتدایی نیستند، بلکه شخصیت تازه ای می یابند که باید مورد توجه دبیران گرامی قرار بگیرد. از طرفی دیگر هنوز به اندازه دانش آموزان دبیرستانی قیوم شخصیت نیافته اند و به اصطلاح، هنوز ظرفیت آنان را ندارند.

۵ - آقای سیدعلی روتی، درخواست کرده اند که تعدادی موضوع انشا برای استفاده دبیران ادبیات دوره راهنمایی، در مجله رشد

ادب چاپ شود. ضمناً در خصوص مناسبتی که برای یک دبیر راهنمایی مفید است، سؤال کرده اند. در پاسخ ایشان باید گفت: در شماره ششم مجله رشد ادب تعدادی موضوع انشاء چاپ شده است و به خواست خداوند، باز هم چاپ خواهد شد. ضمناً برای معرفی کتب مفید نیز می توانند به صفحه معرفی کتابها توجه بفرمایند و نیز به کتابهای خاص ادبی، مانند کتابهای دستور، آیین نگارش، نمون ادبی و... خاتم پروین ناهیدی، دبیر ادبیات منطقه ۱۴ تهران، با اظهار لطف نسبت به سؤالات مجله رشد ادب فارسی، شعری را - که یکی از دانش آموزان سال چهارم تجربی به نام گیتی نوری نیری، سروده اند - برای چاپ در مجله فرستاده اند.

فاطمین سپاسگزاری از ایشان و ستایش استعداد این دانش آموز با فوق، قسمتی از شعر مفصل ایشان را برای استفاده خوانندگان گرامی نقل می کنیم و آرزو مندیم که در هنر شعر و زندگی، هر دو موفق باشند.

خط سرخ:
از کوچه های مدینه
تا زینیه خط سرخیست
بر آسان...
از کوچه های مدینه تا انتهای افق
خط سرخیست جاری تر از برق و باران
ای دوست، ای یار
وقتست بی وقت خواندن
هیهای دل را از حصر سینه رهاندن
وقتست باید شبیخون به شب زد
از چشمه روشنائی آبی بر این
تنه لب زد
دبریست ما را به ساقی سپردند
در می کشیدند و مستانه بودند
دبری خورشید آینه ماست
عطر هوای مدینه در سینه ماست
ای دوست ای یار
با من گذرکن از این لحظه ها

گرم بگنر

با من سفر کن در این کوچدها

نرم بگنر

دبری ست این کوچها سرخ وارند

دیوارها لوح در لوح پیغام دارند

دیری ست بر لوح دیوار خط عشقی ست

ای دوست، ای یار

با من یا تا بخوانیم

بر لوح دیوار:

ما مرد جنگیم

خورشید آینه ماست

خانم پروین تاجبخش، اسکوه با شکر و

آرزوی سعادت و سلامت برای شما، به شرح

ایاتی که از «منتخب حدیقه سنایی» مطرح

کرده اید، می پردازیم:

۱ - چه کنی در کنار مادر، خو؟

آخر ای نازنین، کم از دو دو

(ص ۴۱)

مرحوم مدرّس رضوی در صفحه ۵۵۱

تعلیقات حدیقه چنین نوشته است: «معنی کلمه

دو دو، در کُتُب لغت یافت نشد. عبداللطیف،

شارح کتاب حدیقه، در تفسیر این کلمه چنین

گوید: دُو دُو عبارت از شیء مُتَوَهَّم (خیالی)

متخیّل (خیالی) است که اطفال را بدان

ترسانند. ظاهر آ این کلمه، همان است که اکنون

آن را لولو گویند و اطفال را بدان بیم دهند، و

بنا بر این، معنی بیت چنین خواهد بود که: در

کنار مادر طبیعت چرخا خوی گرفته ای که از

مجاهدت و ریاضت نفس بازمانی؟ ای نازنین و

نازپرورده، «سخن از دُو دُو و لُو لُو کم شنو و از

این نوع سخن بر زبان مران»

توجه دارید که قنما چهار عنصر مادی را

«مادران چهارگانه» می نامیدند، چون به اعتقاد

آنان، موجودات همه از خاک، آب، هوا و آتش

به وجود آمده اند. بدین ترتیب، اگر دُو دُو را

همان لُو لُو بدانیم، معنای ساده بیت چنین است

که: ای عزیز من! چرا به جهان مادی وابستگی

و دلبستگی داری و از آن جدا نمی شوی؟ ترس

را از خودت دور کن و آزاده باش.

در خراسان، هنوز، بعضی از مردم، به بیجه

کوچک «دادو» می گویند. اگر «دودو» تلفظی

خاص از «دادو» باشد، مصرع دوم را باید به

صورت جمله پرسشی تأکیدی بخوانیم و معنای

بیت چنین می شود: ای عزیز من! چرا این گونه

خود را به جهان مادی وابسته و بدان دل

بسته ای؟ آیا تو کمتر از طفل خرد هستی که به

هنگام بلوغ از مادر خوش کناره می گیری و

مستقلاً به زندگی می پردازد؟ معنی اخیر، تنها

یک حدس است، زیرا مفهوم مناسب دیگری

برای «دودو» شناخته نیست. از خوانندگان

عزیز می خواهیم که اگر معنای مناسبتری

می دانند، برای ما بنویسند.

۲ - تن مزن، پاس دار مزن را

زان که بر سر زنند نزن را

(ص ۴۲)

«زن زدن» به معنی تحمل کردن، آسوده

بودن، سکوت کردن و راحت طلبیدن است و

«نزن» صفت فاعلی مرکب مرخم است به

معنی: راحت طلب و تنبل؛ بنابراین، معنی این

بیت چنین است: راحت طلب و تنبل مباش؛

برای حفظ وجود و ارزشهای خوش تلاش

کن، زیرا انسانهای تنبل مورد آزار و شکنجه

قرار می گیرند و با اصطلاح، تسوی خور

هستند.

۳ - متنی جمله یسار می کردند

غوت ایام کفر می خوردند

(ص ۴۰)

این بیت در کتاب حدیقه، قسمتی از یک

روایت تاریخی است که گروهی از مسلمانان

در کنار هم نشسته بودند و از دوران جاهلی و

پیش از اسلام خودشان یاد می کردند. می دانید

که کلمه «یت» به معنی «نیکی و احسان» هم

هست. سنایی می گوید که: آن گروه از

مسلمانان، از لطفی که دین مبین اسلام در حق

آنان روا داشته و آنان را از تاریکی کفر به نور

اسلام هدایت کرده بود، یاد می کردند و از این

ناراحت بودند که چرا سالهایی از عمر خود را

در گمراهی از دست داده بودند.

۴ - دوستی کز بسی پیاله کنند

بَدَلِ دُنْبِه پوستکاله کنند

مصرع دوم این بیت در جاب کامل حدیقه،

به صورت «ندهی پوست، پوست کاله کنند»

آمده است. اما مرحوم مدرّس رضوی ضبط

مورد سؤال را که در بعضی از نسخه ها هست،

ترجیح داده اند. پوستکاله: یعنی: پوست بیوی

زیر دنبه. معنایی که مدرّس رضوی در تعلیقات

حدیقه (ص ۵۶۳) برای این بیت نوشته، این

است: «اگر دوستانی برای شرابخواری و

سبگاری با یکدیگر دوستی کنند، چنین

اشخاصی، به جای دنبه و رسانیدن منفعت،

زبان رسانندش» الیه معنای کَلّی بیت همین

است. زیرا می گوید، به جای دنبه، پوست

بی ارزش زیر دنبه را قرار می دهند، (پوستکاله

را به جای دنبه قرار می دهند) یعنی به جای

سود، زبان می رسانند. به این ترتیب، در هر دو

مصرع، کلمه «کُتند» ردیف است.

۵ - نیک، بد دان در ایسن پنج سرای

جفت بد، دستار ناهمنای

(ص ۵۰)

کلمه «نیک» در این بیت، قید است، به

معنی: «کاملاً، بسیار» و کلمه «ناهمنای» به

معنی: «نامتناسب و ناجور و ناهماهنگ» است.

معنای کَلّی بیت، این است: بدان که همسر بد و

یار نامسازگار در این دنیای ناپایدار، بسیار بد و

رنج آور هستند.

۶ - این یکی، نای نس کند بیه دودم

و آن دگسر پسای، پی ز بهر شکم

برای مصرع اول این بیت - که دنباله بیت

قبل است - معنای دقیق به نظر نرسید، زیرا

نمی دانیم که آیا «نای نس کردن» اصطلاحی

خاص بوده است یا نه؟ «پی کردن پای» به معنی

بُریدن پی پای و از حرکت انداختن آن است.

بنابراین، معنایی که به نظر می رسد، این است:

این یکی، (جفت بد = همسر بد) یاد و کلمه

حرف (که مورد پندش نباشد) گلوی خود را پاره می‌کند و باصطلاح، هر چه به زیانش برسد، می‌گوید و ملاحظه نمی‌کند و آن دیگری (یار ناسازگار)، برای مسائل مادی و پُر کردن شکم، حتی حاضر است که دوست خود را ناقص کند. معانی دیگری نیز به ذهن می‌رسد که بعید است. بنابراین، از خوانندگان گرامی استدعا داریم که اگر معنای روشتری به نظرشان می‌رسد، برای ما بنویسند.

۷ و ۸ - باز ندادن اگر ز روی نیاز همچو دلاوود سر کشد آواز، صوت او صوت روح احرار است صوت او غوث مردم آزار است (ص ۵۰)

معنای بیت نخستین کاملاً روشن است. در بیت دوم، «احرار»، جمع «حر» = آزادگان / غوث = فریادرس، باور - معنای بیت: صدای او، روح آزادگان را می‌کشد، اما مرگ می‌تواند به فریاد او برسد؛ یعنی مرگ، چنین انسانی را از رنجهای بیشتر این جهانی و عذاب بیشتر آن جهانی رها می‌کند. نظیر این سخن را سعدی در گلستان (حکایت ۱۱ سیرت پادشاهان) گفته است که درویش مستجاب در حق حجاج بن یوسف دعا کرد و گفت: «خدا یا جانش بستان.» و در پاسخ به اعتراض حجاج گفت: «این دعای خیر است ترا و جمله مسلمانان را.»

۹ - جان بی علم، دل بمراند شاخ بی بار، دیو گیراند (ص ۲۲)

«جان» در این بیت، معادل «نفس» در معنای فلسفی آن است و «گیراندن» به معنای اسیر کردن و آتش زدن است. بنابراین، معنای کلی بیت، چنین است: ذاتی که (انسانی که) علم در وجود خویش نداشته باشد، دل‌مرد و افسرده است. انسان نادان، مانند درخت بی‌بار است و سرانجام به دام شیطاں گرفتار می‌شود و از بین می‌رود.

۱۰ - سرد بی علم، لیف و دُرد بُود دُر ز بحر بزرگ، خُرد بُود (ص ۲۴)

«لیف» یعنی: پوست درخت خرما و پُریز پوست / دُرد = قسمت ته نشین شده هر مایع که ارزشی ندارد / دُر = مروارید درشت. معنی کلی بیت: انسان که دانش نداشته باشد، در مقایسه با انسان دانشمند، مانند پوست بی‌ارزشی درخت است در برابر میوه آن و یا مانند دُرد ته‌نشین شده شراب (یا هر مایع دیگری) است در برابر قسمت صاف آن. در مصراع دوم شاعر خواسته است تا ارزشهای واقعی را مورد توجه قرار دهد؛ نه هیکل و بزرگی جسم را؛ مثلاً می‌گوید: مروارید درشت با آن که بسیار بر ارزش است، از لحاظ ظاهر در برابر دریای بزرگ، کوچک و حقیر به نظر می‌رسد.

آقای رحیم شبانی، تسوچ شستر، با تشکر از الطاف شما، «سلامی چو بسوی خوش آشنایی» تبارتان می‌کنیم و به پاسخ سوالات شما می‌پردازیم:

الف - پرسش: معنای «سیاست» در لغت فارسی چیست؟

پاسخ: سیاست، در فارسی معانی مختلفی دارد از قبیل: اداره کشور و حفظ آن؛ حکومت و داوری؛ دوراندیشی و به کار گرفتن تدبیر؛ شکنجه و عذاب و مجازات که در همین مورد گاهی به معنی کشتن نیز آمده است.

ب - پرسش: پدر شعر نو معاصر چه کسی است و در کجا به دنیا آمده؟

پاسخ: علی اسفندیاری ملقب به «نیما یوشیج» را پدر شعر نو معاصر می‌خوانند، زیرا او برای نخستین بار، قوانین سنتی شعر را در حد وسیعی رها کرد و طرحی نو در انداخت. ناگفته نماند که نیما برخلاف بعضی از نوپردازان پس از خود، وزن عروضی و قافیه را یکباره رها نکرد بلکه به تساری اساعیل عروضی در مصراعها توجه داشت و قافیه را هم گاهی به کار می‌برد. نیما در دهکده «پوش»

مازندران به دنیا آمد (۱۳۱۵ هجری قمری). ناگفته نماند که نیما اولین کسی نبود که قواعد سنتی شعر را زیر پا نهاد. رجوع کنید به جلد دوم کتاب از صبا تا نیما صفحات ۲۲۵ به بعد.

ج - پرسش: چرا به باباطاهر همدانی لقب «عریان» داده‌اند؟

پاسخ: «عریان» مجازاً به معنی «عاری، دور، بری» است. با توجه به این که عارفان، خود را از تعلقات مادی بری می‌دانسته‌اند، به نظر می‌رسد که لقب «عریان» را به همین دلیل به باباطاهر داده باشند. خود باباطاهر در این مورد چنین گفته است:

دلا راه تو پُر خار و خشک بی گذرگاه تو بر اوج فلک بی گر از دستت برآید، پوست از تن برآور تا که بارت کس ترک بی

بنابراین، «عریان» یعنی کسی که به این دنیای پست مادی و خواهشهای نفس‌آماره هیچ گونه دلبستگی نداشته باشد و جز خدای تعالی به هیچ چیز دیگری توجه و تمایل نداشته باشد؛ به قول حافظ:

غلام هفت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد است

د - پرسش: کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر اثر چیست؟

پاسخ: این کتاب نوشته دکتر پاک‌نژاد یزدی است که در ضایعه بمب گذاری مقر حزب جمهوری اسلامی، شهید شد.

ه - پرسش: بزرگترین شاعر غزل‌سرا کیت؟

پاسخ: با توجه به گستردگی دامنه غزل از لحاظ محتوا و ارزشهای هنری، نمی‌توان یک شاعر معین را به عنوان «بزرگترین غزل‌سرا» انتخاب و معرفی کرد، اما می‌توانیم در هر زمینه خاص غزل، شاعری را از دیگران بالاتر بشماریم.

به‌طور کلی، جلال‌الدین محمد مولوی در غزل‌های عارفانه خالص، سعدی در غزل‌های

عاشقانه و گاهی عارفانه و حافظ در غزلهای عرفانی - اجتماعی از دیگر غزل سرایان برترند. و پرسش: سندی در کدام شهر دیده به جهان گشود؟ نام پدرش چه بود؟ اثر منثور او چه نام دارد و او در سرودن چه نوع شعر مهارت داشت؟

پاسخ: سندی در حدود سال ۶۰۶ هجری قمری در شیراز متولد شد. نام پدرش به درستی روشن نیست. اما به روایت اغلب نوشته‌ها، «عبدالله بن مشرف» بود. اگر چه نامهای دیگری را نیز برای پدر سندی ضبط کرده‌اند. برای آگاهی کامل در این مورد، رجوع کنید به بخش اول جلد سوم تاریخ ادبیات دکتر صفا، صفحات ۵۸۷ تا ۵۸۹

اثر منثور سندی، گلستان است که نثری است مسجع و مصنوع، آبیخته با شعر. سندی در سرودن قصیده و غزل مهارت کامل داشت، اما در سرودن سایر نمونه‌ها نیز استاد بود. آقای محمود میرزائی، دبیر دبیرستانهای خور و بیابانک پرسیده‌اند:

۱ - در کتاب فارسی سال دوم دوره عمومی (ص ۱۶۴)، شناسه‌ها را ضمیر شخصی متصل خوانده‌اند. بنابراین، در فعل «گفتش»، «ت» را باید ضمیر شخصی متصل فاعلی بگیریم و «ش» را ضمیر شخصی متصل مفعولی؛ آیا این ترکیب درست است یا نه؟

پاسخ: در دستورهای جدید، نشانه‌های شخص را در فعلها، «شناسه فعل» می‌نامند؛ نه ضمیر متصل فاعلی و این نکته در دستور زبان فارسی سال دوم فرهنگ و ادب (پساورقی صفحه ۶) تصریح شده است؛ منتها هر گاه فاعل فعل، در جمله آمده باشد، این عبارات فقط کار شناسه را انجام می‌دهند:

من آمدم
فاعل شناسه فعل
اما اگر فاعل فعل نیامده باشد، این علامات، کار فاعل را هم انجام می‌دهند:
آدم
شناسه فعل و فاعل

در مثالی که شما آورده‌اید؛ یعنی، گفتش، حرف «م» شناسه است؛ نه «ت»، زیرا در شناسه‌ها حرف «ت» وجود ندارد. اما حرف «ش» همان گونه که خود نوشته‌اید، ضمیر شخصی است که می‌تواند نقشهای مفعولی، متسی و اضافی به خود بگیرد و حتی گاهی نقش فاعل نیز می‌گیرد:

کنایش را گرفتم. (ش = مضاف‌الیه)
دیدمش. (ش = مفعول)
گفتش سلطه زلفستان از پی چیست؟
(ش = متمم)

ازش پرسیدم. (ش = متمم)
آمدش. (ش = فاعل)

۲ - پرسش: نهاد و گزاره را در جملات «با اتوبوس به اصفهان می‌توان رفت» و «از هر ابلهی نباید رنجید» مشخص کنید.

پاسخ: هر گاه شناسه فعل را از بین مضارع «توانستن» حذف کنیم، فعل جمله بی‌شناسه خواهد بود:

به عذر توبه توان رستن از عذاب خدای
ولیک می‌توان از زبان مَرَدُم رست
(گلستان سندی)

در این گونه جمله‌ها همین فعل بی‌شناسه، در حقیقت، گزاره است و بقیه جمله، نهاد است: رفت با اتوبوس به اصفهان می‌توان =

رفتن با اتوبوس به اصفهان، می‌توان
گروه نهاد
اگر بخواهیم دقیقتر بیان کنیم: رفتن...
می‌توان (رفتن امکان دارد).
گزاره

در جمله دیگر: از هر ابلهی نباید رنجید =
رنجیدن از هر ابلهی نباید (رنجیدن شایسته نهاد نیست.)
گزاره

۳ - پرسش: لفظاً جمله «مواظب باش پنجره باز نماند» را ترکیب کنید.

پاسخ: این عبارت، از دو جمله تشکیل شده است: مواظب باش + پنجره باز نماند.
جمله اول اسمیه یا اسنادی است: مواظب = مسند / باش = فعل ربطی / اسندالیه = ضمیر

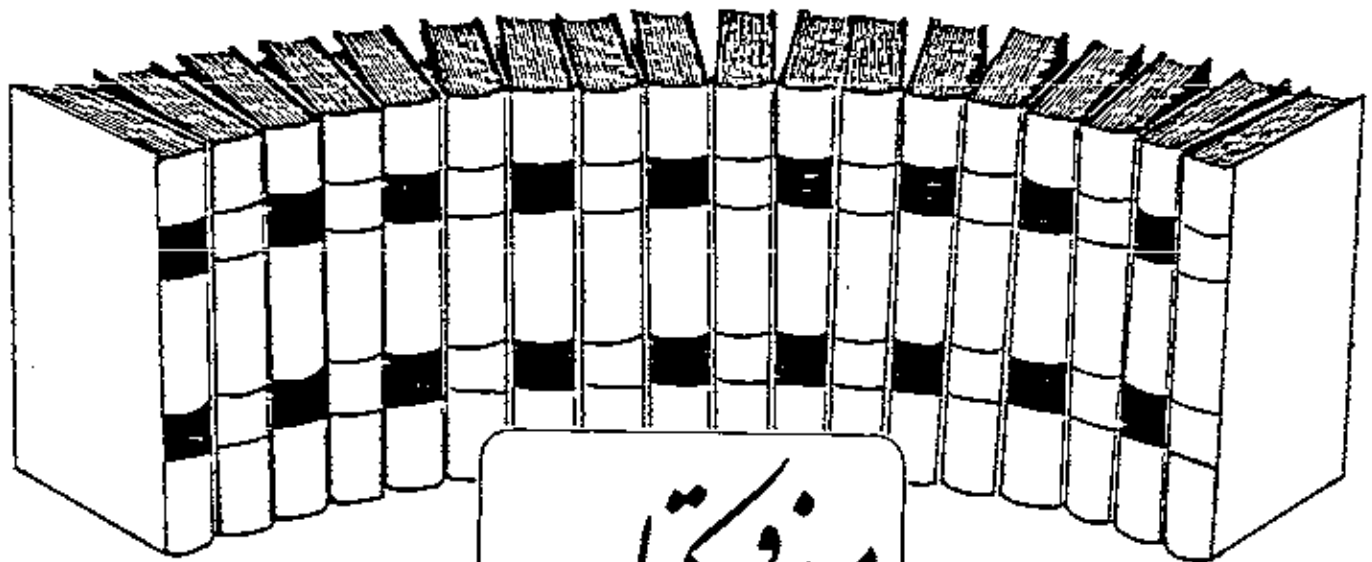
«تو» مستر در فعل.

پنجره باز نماند: نماند = فعل خاص لازم / پنجره = نهاد (فاعل) / باز = قید حالت.

۲ - پرسش: در جمله «از این نمایشگاه دیدن فرمایید» آیا دیدن فرمودن را می‌توانیم فعل مرکب بحساب آوریم؟ اگر می‌توانیم، چرا هیچیک از دستورنویسان، به این گونه جملات توجه نکرده‌اند؟ درست است که قانون کلی داریم که هر مصدری، اسم است و برای این که ذهن دانش‌آموزان بهتر روشن شود، می‌توانستیم بگویم که فقط فعل مرکب از اسم و یا صفت + مصدر، ساخته نمی‌شود، بلکه از مصدر + مصدر هم ساخته می‌شود، مثل دیدن فرمودن.

پاسخ: آری، «دیدن فرمایید» فعل مرکب است و بسیاری از دستورنویسان، از جمله دکتر خانلری در دستور زبان خود، در بخش فعل، مشروحاً به فعل مرکب پرداخته‌اند و مخصوصاً به چنین ساختی نیز اشاره کرده‌اند. «فرمایید» در این جمله دقیقاً به جای «کنید» به کار برده شده است. همان گونه که خود حضرت عالی نیز اشاره کرده‌اید، «مصدر» نوعی اسم معنی مشتق است و هر اسمی که بر سر فعلی درآید و معنای اصلی آن فعل را تغییر دهد، با آن فعل، ترکیب می‌شود و از حاصل آنها «فعل مرکب» به وجود می‌آید؛ مثلاً، در عبارت: «دوستم برای آبراز محبت، به من دست داد و از این کار او شادی به من دست داد»، در جمله نخستین، فعل، «داد» است، زیرا مفهوم عمل «دادن» تغییری نکرده است. اما در جمله دوم، فعل، «دست داد» است، چون دادنی در کار نیست، بلکه «دست داد» = ایجاد شد، به وجود آمد.

در زندگی و تدریس موفق باشید. خدا نگهدارتان.



معرفی کتاب

۵۰

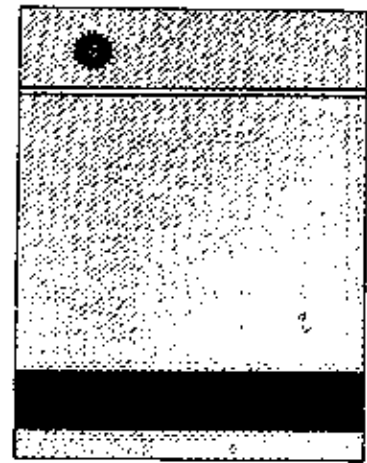
- ۳ - تأثیر زبان‌شناسی در آموزش زبان، ص ۹
- ۲ - آورده‌های زبان‌شناسی، ص ۱۱
- ۵ - علم آموزش زبان، ص ۱۸
- ۶ - بنیان زبان‌شناسی، ص ۲۷
- ۷ - شیوه‌هایی که در کلاس به کار می‌رود، ص ۳۵
- ۸ - ساخت و آموزش زبان، ص ۵۴
- ۹ - زبان به عنوان نگه‌گاه فرهنگ، ص ۷۸
- ۱۰ - گونه‌های زبان، ص ۷۹
- ۱۱ - مقام ادبیات در تدریس زبان، ص ۸۱

زبان‌شناسی کاربردی و علم آموزش زبان
 نوشته دنی زیرار
 ترجمه گیتی دیهیم
 از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.



گزیده تاریخ بیهقی

به شرح و توضیح دکتر نرگس روان‌پور
 از انتشارات چاپ و نشر بنیاد ۱۳۶۵



زبان‌شناسی کاربردی حاوی مقالاتی است در زمینه آموزش زبان، پیوندهای زبان و ادبیات، تعلیم و تربیت و تربیت معلم بیشتر این مقالات در بین سالهای ۱۹۶۲ - ۱۹۶۷ نوشته شده است و بیشتر مخصوص کسانی است که به کار آموزش زبان می‌پردازند.

عناوین مقالات از این قرار است:

- ۱ - آموزش زبان و پیشرفتهای علمی، ص ۶.
- ۲ - زبان‌شناسی، ص ۷

پیش از این - ۱۳۴۸ هـ ش - گزیده‌ای از تاریخ بیهقی با یک مقدمه، ۱۲۸ صفحه متن و ۵۸ صفحه لغت و معنی و توضیحات، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی از سوی انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی منتشر شد. اگرچه کتاب زیبا و چشم‌نواز از چاپ درآمده بود، اما بسیاری مشکلات متن، ناگشوده مانده بود. دکتر نرگس روان‌پور، از سرحوصله و با دقت بسیار، اولاً زیباترین بخشهای تاریخ بیهقی را انتخاب کرده‌اند، ثانیاً مشکلات و معضلات ادبی و لغوی و تاریخی را جمله به جمله و کلمه به کلمه حل و

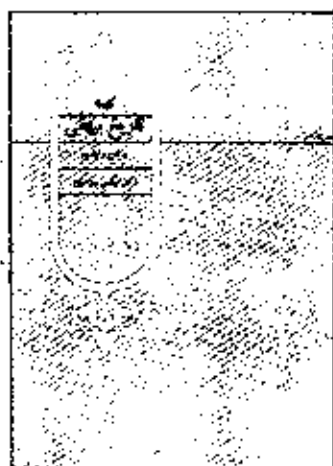
است. کتاب به گونه‌ای صحافی شده، که متن عربی و فارسی آن روبروی هم قرار گرفته‌اند. و ظاهراً جهت سهولت مراجعه کننده برای هر کدام از صفحات عربی و فارسی شماره صفحه‌های مسلسل جداگانه در نظر گرفته شده است. یعنی متن عربی ۴۱۲ صفحه و متن فارسی هم ۴۱۲ صفحه است.

آقای دکتر رواقی در صفحه بیست و دو، در معرفی نسخه اصلی می‌نویسند: «این برگردان ارزشمند که تاکنونمانندی برای آن شناخته نیست، به شماره پنجاه و چهار در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. این نسخه در ۲۰۵ ورق است با کاغذ خنایی مهره کشیده به قطع ۳۹ × ۳۰ سانتیمتر و در هر صفحه ۱۴ سطر به طول ۲۴ سانتی متر. متن قرآن به خط کوفی اواخر دوره نحول و ترجمه زیر نویس به خط نسخ است. آغاز و انجام این نسخه در دست نیست. سوره فاتحه و دوست و سیزده آیه از سوره بقره را از آغاز ندارد و حدود بیست و یک سوره کوچک از انجام همین افتادگی آغاز و انجام سبب شده است که تاریخ و زمان ترجمه و نوشتن آن بر ما پوشیده بماند» این کتاب اگرچه از نظر تاریخ قرآنی مترجم حایز اهمیت است، اما با تمام وجود زبان‌شناسان و فرهنگ‌نویسان را - مشتاقانه - به سوی خویش می‌خواند جهت آشنایی خوانندگان تعدادی از واژه‌ها و برابری عربی آنها را ذیلاً می‌آوریم:

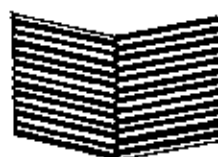
- ۱ - بستیدار = راضیه - حجر / ۱۲۸ / غاشیه / ۹
- ۲ - بریدار = طیراً - مائده / ۱۱۰
- ۳ - یخندیدار = الوقاب - آل عمران / ۸
- ۴ - اینیدار = سمیع - ابراهیم / ۳۹
- ۵ - استادار = ثابت - ابراهیم / ۲۲، ۲۷
- ۶ - آمدار = ات - انعام / ۱۳۴ / عنکبوت / ۵۱
- ۷ - خندیدار = ضاحکاً - نمل / ۱۹
- ۸ - گفتاران = قائلین - احزاب / ۱۸
- ۹ - راستی کنار = مقصد - لقمان / ۳۲ / فاطر / ۳۲
- ۱۰ - هیشتر = تارک - هود / ۱۲
- ۱۱ - بوضرها = نمر - مرسلات / ۳۲
- ۱۲ - مشتوی = قطبه - طه / ۹۶
- ۱۳ - گیل کردی = بنیان - صفا / ۴
- ۱۴ - بگه = قل - آل عمران / ۱۵ / ۹۵
- ۱۵ - مگه = لا تقل - اسراء / ۲۳

واژه‌هایی که امروز با «ب» استعمال می‌شود در این متن با «و» به کار رفته است:

- ۱ - وی هُنس (= بی هُنس) - اعراف / ۱۴۳
- ۲ - نگموان (= نگهبان) - نساء / ۶



فصل کرده‌اند. ثالثاً فهرست الفبایی تمام مفردات و ترکیبات مشروح را برای مزید فایده در پایان کتاب آورده‌اند. این کتاب شامل یک پیش‌گفتار ده صفحه‌ای از هیأت مشاوران: یک مقدمه یازده صفحه‌ای از خانم روان‌پور، «دیدگاهها»ی شانزده صفحه‌ای - که بریده‌هایی است از نظریات و عقاید اهل قلم و ادب، متن دوست و چهل صفحه‌ای و واژه‌نامه شصت و نه صفحه‌ای است. در هر صورت هم شرح دکتر دبیر سیاقی و هم شرح خانم روان‌پور برای کسانی که «زبان تاریخی» ندیس می‌کنند مفید است.



قرآن قدس

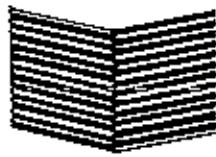
پژوهش علی رواقی

از انتشارات مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی

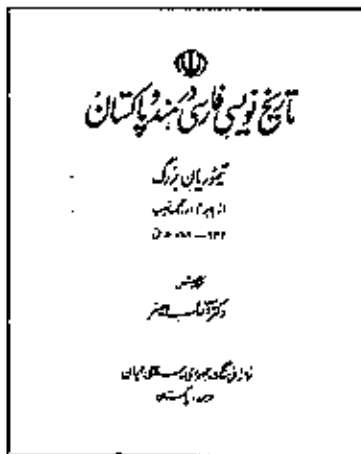
مرکز پخش: انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.



قرآن قدس در دو مجلد با قطع ۳۵ × ۲۸، شامل ۸۲۴ صفحه



تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان
 از: بابر تا اورنگ‌زیب
 ۹۳۲ - ۱۱۱۸ هـ ق
 نگارش دکتر آفتاب اصغر
 از انتشارات خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران
 لاهور، پاکستان



- ۳ - مهر وانی (= مهربانی) - مریم / ۲۲
- ۴ - فریب (= فریب) - آل عمران / ۱۸۵
- ۵ - شکیرا (= شکیبا) - کهف / ۶۹
- ۶ - دوبری (= دوبری) - بقره / ۲۸۳
- ۷ - اور (= ایر) - نورا / ۴۰
- ۸ - اُرکش (= اُبکش) - يوسف / ۱۹
- ۹ - سوز (= سیز) - یسن / ۸۰
- ۱۰ - متور (= ستیر) - آل عمران / ۱۵۹
- ۱۱ - گوران (= گیران) - حج / ۱۷

«گی» در حاصـل مصدرهای فارسی امـروزین، در این متن همه جا به صورت «ی» به کار رفته است:

- ۱ - تـازـهـی (= تـازـگی) - انسان / ۱۱ / مطففین / ۲۲
- ۲ - تشنه‌ی (= تشنگی) - توبه / ۱۲۰
- ۳ - جاودانه‌ی (= جاودانگی) - ق / ۳۴
- ۴ - دستای (= دشمنایی) - آل عمران / ۱۱۸
- ۵ - رنجه‌ی (= رنجگی) - نوبه / ۱۲۰
- ۶ - گرسه‌ی (= گرسگی، گرسنگی) - مائده / ۳

«و»های فارسی میانه که در فارسی دری تبدیل به «و» شده‌اند در این متن به صورت «گ» استعمال شده‌اند:

- ۱ - گنز (= گنز) - زمر / ۲۵
- ۲ - گد (= د) - آل عمران / ۱۲
- ۳ - گهشت (= بهشت) - آل عمران / ۹۲
- ۴ - گهانه (= بهانه) - بقره / ۲۲۴
- ۵ - خون گها (= خون‌بها) - نساء / ۹۲
- ۶ - گیوه‌گان (= پیوگان) - نورا / ۳۲
- ۷ - گیمار (= بیمار) - صافات / ۸۹
- ۸ - گراگر (= برابری) - آل عمران / ۱۱۳

دکتر رواقی در «سخن پایانی برای آغازی دیگر» صفحه هفتاد می‌نویسند: «با این همه، از میان پرنسپهای فراوانی که برای ما پیش آمده است چند نمونه را یاد می‌کنیم، نا شاید پاسخهای صاحب نظران، روشنائی بیشتری بر حوزه و دوره زبانی این ترجمه و به طور کلی بر چگونگی پیدایش و روند تکاملی زبان فارسی بیفکند:

- ۱ - آباروزگار شکل‌یابی و ترکیب چنین گونه‌های زبانی به پیش از اسلام می‌رسد؟
- ۲ - آیا می‌توان گفت که پس از اسلام نیز زبان فارسی میانه یا شاخه‌ای از آن در حوزه زبانی مترجم فعال بوده‌است؟

این کتاب که رساله دکتری آقای دکتر آفتاب اصغر است به همت آقای عطاالله مهاجرانی راین فرهنگ سابق جمهوری اسلامی ایران در آذرماه ۱۳۶۴ زیور چاپ یافته است. آقای دکتر عباس زریاب خوبی در تقریظ این کتاب نوشته‌اند: «آقای آفتاب اصغر رساله محققانه‌ای تحت عنوان تاریخ نویسی فارسی در دوره تیموریان هند و پاکستان از بابر تا اورنگ‌زیب، تألیف کرده است که با تحسین و تقدیر مورد تأیید هیأت متحنه قرار گرفت و گروه تاریخ در یکی از جلسات خود از جهت باارزش بودن آن، طبع و نشر آن را به دانشگاه تهران توصیه کرد. آقای آفتاب اصغر با کوشش و جدیت و پشتکار تمام در ندوین رساله مذکور چند سال وقت صرف کرد و برای مطالعه نسخ خطی چندبار به پاکستان سفر کرد. کتاب دارای شش باب و هر باب شامل چند فصل است. مهمترین فصول بابها عبارتند از:

باب اول:

- فصل اول: وضع سیاسی در دوره باهری
- فصل دوم: وضع ادبی و فرهنگی در دوره باهری
- فصل سوم: وضع تاریخ نویسی فارسی در دوره باهری



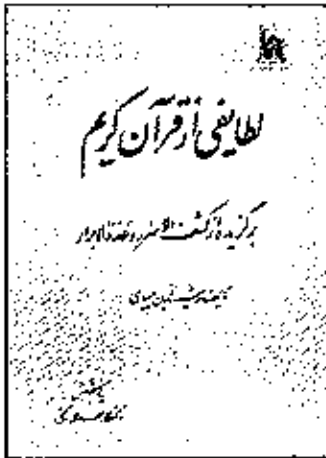
فصل اول: وضع سیاسی در دوره همایونی
 فصل دوم: وضع ادبی و فرهنگی در دوره همایونی
 فصل سوم: وضع تاریخ‌نویسی فارسی در دوره همایونی
 پابه‌ای سوم، چهارم، پنجم و ششم به ترتیب شامل دوره: اکبری (۹۶۳ - ۱۳۱۴ هـ)
 جهانگیری (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هـ)، دوره شاه جهانی (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ هـ) و دوره عالمگیری (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ هـ) است.

لطایفی از قرآن کریم
 برگزیده از کشف الاسرار و عنقه الایرار
 تألیف رشیدالدین مهدی
 به کوشش دکتر محمد مهدی رکنی



دانش

شماره ۹، بهار ۱۳۶۶



ابوالفضل مهدی در مقدمه جلد اول کشف الاسرار می‌نویسد:
 «من کتاب شیخ الاسلام، ابی اسماعیل، عبدالله بن محمد بن علی
 الانصاری را - که در تفسیر قرآن بود - خواندم و چون آن را در لفظ
 و معنی در حد اختصار دیدم، لذا در سال ۵۲۰ هـ ق به شرح و بسط آن
 کوشیدم و نامش را گذاشتم: «کشف الاسرار و عنقه الایرار». سپس
 می‌گویند: شرط ما در این کتاب آن است که مجلسها سازیم و در هر
 مجلس سه نوبت سخن گوئیم. اول پارسی ظاهر، دیگر نوبت تفسیر
 گویم و وجوه معانی و قرائت مشهور و سب نزول و بیان احکام. سه
 دیگر نوبت رموز عارفان و اشارات صوفیان و لطایف مذکران.
 این تفسیر اگرچه در نوبت دوم از نظر لفظی، دستوری و
 ساختارهای زبانی، یکی از برجسته‌ترین کتب نثر فارسی قرن ششم
 است اما اهمیت آن بیشتر از نظر عرفانی نوبت سوم است که با زبانی
 عارفانه، شاعرانه و جذاب و آمیخته با شعر فراهم آمده است.
 نوبت سوم بدون تردید با از خواجه عبدالله است، یا تحت تأثیر
 کلام اوست، به خصوص که نثر و اشعار به طرز غریبی رنگ و بوی
 اشعار او را دارد.

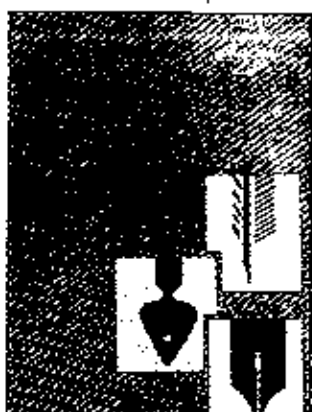
مجله «دانش» فصلنامه‌ای از رشتی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
 است که در اسلام‌آباد پاکستان منتشر می‌شود. مقالات این نشریه که به
 زبان فارسی و بعضاً اردو نوشته می‌شود پیرامون زبان و ادب فارسی و
 اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می‌باشد فهرست
 مقالات شماره ۹ دانش عبارت است از:

- ۱ - بهار بی‌وفا: نوشته زیبایی است از جناب آقای دکتر احمد
 حسینی، مدیر مسئول مجله درباره استاد خلیل‌الله خلیلی
- ۲ - خطاب به بهار: قصیده‌ای است از استاد خلیل‌الله خلیلی.
- ۳ - روابط دیوار سند با دیوار ایران در قرن دهم هجری: از
 دکتر سیدجعفر شهیدی.
- ۴ - تأثیر برهان العاشقین سیدمحمد گیسو دراز در فرهنگ
 مردم کرمان: نوشته نصرالله پورجوادی
- ۵ - ماقول و دل: نوشته میرعظمت بلگرامی - دکتر ظفر اقبال.
- ۶ - داستان زن دلیر: به کوشش داود ملک تیموری.
- ۷ - مثنوی گنج فقر: شرح احوال سراینده و بررسی انتقادی
 آن. از: دکتر ساجدالله تهنیمی.

آقای دکتر محمد مهدی رکنی «به سابقه آشنایی با لطافت نثر و
 ارزش ادبی و تفسیری این مفسر کبیر، در سال ۱۳۴۰ تحقیق درباره
 تفسیر کشف الاسرار را موضوع پایان نامه (دکتری) خود قرار
 می‌دهد» نتیجه تحقیق و بررسی ایشان کتابی است به نام «لطایفی از



فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد مشهد
جلد اول و دوم، تألیف محمود فاضل



کتابخانه مسجد گوهرشاد که در سال ۱۳۳۲ خورشیدی، توسط حاج سید سعید طباطبایی اصفهانی، مقیم مشهد، با اهدای نزدیک به دوهزار جلد کتاب خطی و بالغ بر سه هزار جلد کتاب چاپی - با یک نفر کارمند، تأسیس گردید، در حال حاضر دارای بیست و پنج هزار جلد کتاب چاپی و دوهزار و سیصدوشش جلد کتاب خطی، در زمینه‌های علوم اسلامی است. آقای فاضل روش خود را در تهیه فهرست این کتابها چنین توضیح داده‌اند: «روش نگارنده در این فهرست چنان است که نسخه را به ترتیب ورود به کتابخانه و ثبت در دفتر و ردیف آن در قفسه معرفی کرده‌ام تا برای یابنده آن آسان باشد. مبتدیان، شماره‌هایی که در اول هر کتاب و در میان سطر با حرف سیاه آمده است، درست همان شماره‌هایی است که آن کتاب را می‌توان در قفسه یافت. بعد از شماره کتاب نام کتاب در طرف راست و سپس موضوع و زبان آن در سوی چپ همان سطر با حروف درشت آمده است. آن‌گاه هر نسخه‌ای در دو بخش معرفی می‌شود: یکی کتابشناسی و دیگری نسخه‌شناسی. در بخش نخست نام کامل مؤلف، مترجم، گزیننده، سراینده، مفسر و مصنف و... با تاریخ وفات یا قرن او و مختصری پیرامون آن کتاب و فصول و ابواب و آغاز و انجامش ذکر گردیده است. در بخش دوم نوع خط، تعداد سطر هر صفحه، اندازه سطرها، نام کاتب، تاریخ تحریر، محل کتابت، نوع کاغذ، تزیین و تذهیب و سرلوحه‌ها و جلد، تعداد اوراق و قطع کتاب و مهرها و تملکها و یادداشتهای تاریخی و خطوط علما... بیان گردیده است.

جلد اول شامل ۴۹۶ صفحه که ۹۴ صفحه آن عکس بعضی از نسخ خطی است جلد دوم ۵۷۸ صفحه است که ۸۵ صفحه آن عکس

فرآن کریم، که از سوی انتشارات آستان قدس رضوی مشهد منتشر شده است. کتاب در ۴۴۲ صفحه، با یک مقدمه شروع و با مؤخره‌ای به زبان انگلیسی خاتمه می‌یابد. مباحث کتاب عبارتند از: دفتر اول: خصایص ادبی و سبک نگارش. آشنایی با مفسر و روش او در تفسیر. خصایص نحوی. خصایص ادبی. خصایص ترجمه آیات. خصایص صرفی. خصایص نثر موزون.

و دفتر دوم: نیز دربرگیرنده گزیده‌هایی است از جنبه‌های عرفانی و ادبی کشف الاسرار. اینک برای تیس و تیرک، نمونه‌هایی از دفتر دوم - برای آشنایی کسانی که اصل تفسیر را در اختیار ندارند - می‌آوریم:

من نیستم ای نگار، تو هستم کن

یک جرعه شراب وصل بر دتم کن

با من بنشین به خلوت و مستم کن

گر سیر شوی، به نکته‌ای پستم کن

اما نیستی آن است که در سر دوست شوی، نه بدین جهان با دید

آیی نه در آن جهان، دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست اکنون نمی‌یارم گفت که منم، نمی‌یارم گفت که اوست.

از دیده و دوست فرقی کردن نه نکوست

یا اوست به جای دیده، با دیده خود اوست

جلد ۱۲ ص ۹۴، ۹۵

من که بانم که به تن رخت و فسای تو کشم

دیده جمال کنم بار جفای تو کشم

بوی جان آیدم از لب که حدیث تو کنم

شاخ عز رویدم از دل که بیلای تو کشم

جلد ۱ ص ۲۶۸ - ۲۶۹

گل را اثر روی تو گلپوش کند

جان را سخن خوب تو مدهوش کند

آتش که شراب وصل تو نموش کند

از لطف تو سوختن فراموش کنند

جلد ۱ ص ۵۳۰

درویشی در پیش بویزد بسطامی شد، درد زده‌ای، شوریده رنگی، سرو پای گم کرده‌ای. بسان مسافران در آمد، از سر وجد خویش گفت یا بایزید! چه بودی اگر این خاک بی‌پاک خود نبود؟

بویزد از دست خود رها شد، بانگ پر درویش زد که: اگر خاک نبود، این سوز سینه‌ها نبود، ور خاک نبود شادی و اندوه دین نبود، ور خاک نبود، آتش عشق نیفر و خنی، ور خاک نبود، بوی مهر ازل که شنیدی؟ ور خاک نبود، آشنای تم بزل که بودی؟

جلد ۳۷۵/۳۷۴/۱۸

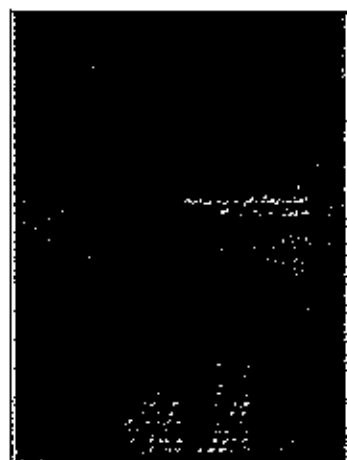
نسخ خطی است.

توفیق آقای دکتر محمود قاضل و استاد گرانمایه جناب آقای احمداحمدی بیرجندی را در ارائه این کار از خدای بزرگ خواهانیم.



طلایه

سال اول، دفتر اول و دوم بهار و تابستان ۱۳۶۶



طلایه فصل نامه ادبی، فرهنگی و هنری بنیاد پانزده خرداد است

که تاکنون دو شماره آن به دفتر مجله رشد آموزش ادب فارسی رسیده است.

در شماره اول آثاری از این شاعران و نویسندگان به چشم می خورد:

امیری فیروزکوهی، مهرداد اوستا، حسینعلی بیهقی، عباس خوش عمل، علی محمد رستگار، احمدرضا زارعی، حمید سزواری، سید ابراهیم ستوده، محمدحسین شهریار، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر شعبانی، محمود شاهرخی، مشفق کاشانی، سیده کاشانی، محمود گلشن کردستانی، حسینی لاهوتی، استاد شهید مرتضی مطهری، جلال الدین مولوی، علی موسوی گرمارودی، عبدالعزیز نوایی.
در شماره دوم هم نوشتهها و اشعاری از این نویسندگان و شاعران به چشم می خورد:

مهرداد اوستا، آرش اسفندیاری، عباس باغری، ساعد باغری، داریوش پایدار، ف - توسلی، شهید، مهندس مجید حداد عادل، دکتر غلامعلی حداد عادل، حمید سزواری، دکتر عبدالکریم سروش، محمود شاهرخی، محمدرضا عبدالملکیان، علی اکبر کسماپی، سیده کاشانی، عباس مشفق کاشانی... و سلمان هراتی...

۱ - منظر از د خاک بی باک انسان است.

۲ - این اعداد مربوط است به اصل نشر.



بصه مقاله ادبیات چیست از صفحه ۲۳

سیاست یا مکتب یا مسلکی معین به سائقه ذوق هنرمندانه و میل و هوای دل خویش فلم زده طبع آزمایی کرده اند و آن آثار که گفتیم از نمط عالی است آثار همین دسته از هنرمندان است. برخی از سخن شناسان معاصر ادب آزاد را به چند نوع تقسیم کرده اند که مهمترین آنها عبارتند از: ادب حماسی، ادب تعلیمی، ادب عرفانی و ادب عاشقانه و نکته خود پیداست که مهمترین بخش ادبیات ایران بعد از اسلام همین ادب هنرمندانه است که از دوره سامانیان نضج یافته و نظم پذیرفته و بسا تحولات گوناگون تا دوران معاصر ادامه یافته است.

ادب مقید یا دستوری و ادب آزاد. اما ادب دستوری که در حقیقت نوعی ادب تجاری است ادب ادیبان یا شاعران دریاری یا ادب ادب اهل دیوان است. که غالباً هدفش خشنودی خاطر شاهان و امیران و به عبارت دیگر دست اندرکاران مشاغل مهم دولتی و سیاسی بوده است. در حقیقت این گروه از ادیبان معامله گران، با تجارت پیشگانی بوده اند که کالای ذوق خود را در معرض تجارت می گذاشته و از آن راه تأمین مال و منال و رفاه حال می کرده اند. اما مقصود از ادب آزاد آثار نویسندگان یا شاعرانی است که ولو برخی از آنان با از بساب زر و زور بی ارتباط نبوده اند، نه برای کسب جاه و مال بلکه به منظور تسرویح

گزارش

سومین آزمون سراسری

ادبیات فارسی

رشته فرهنگ و ادب

دفتر تحقیقات به منظور تشویق و ترغیب دانش آموزان رشته فرهنگ و ادب و اعتلای زبان و ادب فارسی، هر ساله در اردیبهشت ماه، آزمونی سراسری از دانش آموزان ممتاز سال چهارم فرهنگ و ادب در مراکز استانها برگزار می نماید. در آزمون سال ۶۴ و ۶۵ جمعاً ۲۳ نفر - که اول نادم شده بودند - به دریافت جوایزی از سوی دفتر تحقیقات نایل آمدند و خوشبختانه چون هر ۲۳ نفر در کنکور سراسری دانشگاهها پذیرفته شده بودند، از

۶۶/۲/۲۵ در مراکز استانها برگزار گردید جمعاً ۱۳ نفر - بامشخصاتی که در جدول دربر و ملاحظه می فرمایید - نفر اول نادم شده اند. ضمن تبریک به این گزیدگان، خواهشمند است بعد از قبولی در دانشگاهها و ثبت نام در دانشکده، هر چه زودتر دفتر تحقیقات را از قبولی خود آگاه کنند.

ضمناً طی جدول زیر تعداد شرکت کنندگان هراستان را به تفکیک و در صد آنها، برای آگاهی بیشتر خوانندگان و تحلیل مسؤلان می آوریم.

سوی بنیاد محترم البرز هم جوایز نقدی به آنان نعلق گرفت. در سومین آزمون که در تاریخ

ردیف	نام استان	تعداد		تعداد کل	درصد	
		پسر	دختر		پسر	دختر
۱	آذربایجان شرقی	۳۹	۲۳	۷۲	۵۴/۲	۴۵/۸
۲	آذربایجان غربی	۲۶	۱۳	۳۹	۶۶/۷	۳۳/۳
۳	اصفهان	۲۵	۱۰۳	۱۲۸	۳۰/۴	۶۹/۶
۴	ایلام	۵	۲	۷	۷۱/۴	۲۸/۶
۵	باختران	۱۴	۲۰	۳۴	۴۱/۲	۵۸/۸
۶	بوشهر	۱۰	۲۰	۳۰	۳۳/۷	۶۶/۷
۷	تهران	۱۳	۲۷	۴۰	۲۱/۷	۷۸/۳
۸	چهارمحال و بختیاری	۸	۱۸	۲۶	۳۰/۸	۶۹/۲
۹	خراسان	۵۲	۷۷	۱۲۹	۴۰/۳	۵۹/۷
۱۰	خوزستان	۲۵	۲۳	۴۸	۵۲/۱	۴۷/۹
۱۱	زنجان	۱۰	۲۵	۳۵	۲۸/۶	۷۱/۴
۱۲	سمنان	۷	۱۴	۲۱	۳۳/۳	۶۶/۷
۱۳	سیستان و بلوچستان	۲۲	۳۸	۶۰	۳۶/۷	۶۳/۳
۱۴	فارس	۶۶	۴۰	۱۰۶	۶۲/۳	۳۷/۷
۱۵	کردستان	۷	۱۱	۱۸	۳۷/۹	۶۱/۱
۱۶	کرمان	۱۲	۲۶	۳۸	۲۰/۷	۷۹/۳
۱۷	کهگیلویه و بویراحمد	۱۱	-	۱۱	۱۰۰	-
۱۸	گیلان	۲۶	۹۱	۱۱۷	۳۳/۶	۶۶/۴
۱۹	لرستان	۱۷	۲۰	۳۷	۴۵/۹	۵۴/۱
۲۰	مازندران	۱۴۲	۱۹۱	۳۳۳	۳۹	۶۱
۲۱	مرکزی	۲۴	۲۶	۵۰	۴۸	۵۲
۲۲	هرمزگان	۸	۱۱	۱۹	۴۲/۱	۵۷/۹
۲۳	عمدان	۲۶	۲۱	۴۷	۵۵/۳	۴۴/۷
۲۴	یزد	۱۷	۲۰	۳۷	۴۵/۹	۵۴/۱
	کل کشور	۶۳۲	۹۱۰	۱۵۴۲	۴۱	۵۹

سامی، مشخصات و ریز نمرات دهنفر اول سومین آزمون سراسری زبان و ادبیات فارسی سال چهارم رشته فرهنگ و ادب،

که در روز جمعه ۶۶/۲/۲۵ در مراکز استانها برگزار گردید.

ردیف	نام و نام خانوادگی	استان	شهر	دبیرستان	معنی	دستور	تاریخ تألیف	عروض و صنایع	ادبیات انقلاب	نقد	خط و نشانه گذاری	جمع نمرات	رتبه
۱	آقای کریم شریفیان	خراسان	طرقه	مدرس	۱۷/۷۵	۱۷/۵	۱۹	۱۵/۷۵	۱۵	۲۰	۲	۱۱۹	اول
۲	خانم مریم مظلومی	اصفهان	قمش	مهدیه	۱۶/۷۵	۱۷	۲۰	۱۶/۵	۱۱	۱۸/۵	۲	۱۱۴/۷۵	دوم
۳	آقای مسعود همت	اصفهان	قمش	رهنمای	۱۶/۵	۱۵/۵	۱۹/۵	۱۶/۲۵	۱۳	۱۷/۵	۲	۱۱۲/۷۵	سوم
۴	خانم سید زهرا هاشمی نیاکوی	گیلان	آستانه اشرفیه	۱۷ شهریور	۱۷	۱۱	۱۸/۵	۱۶/۷۵	۱۴	۱۷/۲۵	۳	۱۰۹/۵	چهارم
۵	خانم زین خرابانی	مازندران	قائم شهر	شهید اسلام صبح	۱۵/۵	۱۵	۱۷/۵	۱۴/۷۵	۱۵	۱۹/۵	۳	۱۰۸/۲۵	پنجم
۶	آقای محمدرضا ظریف میلانی	خراسان	مشهد	نصیرزاده ناحیه ۱	۱۶/۷۵	۱۳	۱۶	۱۲/۷۵	۱۴	۱۷/۵	۲	۱۰۸	ششم
۷	خانم سکیته حیدریان (روشندل)	خراسان	مشهد	بنت الهدا ناحیه ۱	۱۷	۱۶	۱۶/۵	۱۲	۱۵	۱۵/۵	۲	۱۰۸	ششم
۸	خانم فاطمه کهنسال	مازندران	قائم شهر	صدیقه رودباری	۱۴	۱۷	۱۶/۵	۱۱/۲۵	۱۴	۱۷	۵	۱۰۷/۷۵	هفتم
۹	آقای جان برار صالحی	مازندران	قائم شهر	شهید مطهری	۱۶/۷۵	۱۳/۵	۱۷/۵	-۹/۲۵	۱۳	۱۹	۱	۱۰۷/۲۵	هفتم
۱۰	آقای دستان ظهرایی	فارس	نورآباد مستی	شهید رجایی	۱۴/۲۵	۱۶/۷۵	۱۸	۱۳/۲۵	۱۴	۲۰	۱	۱۰۷/۲۵	هفتم
۱۱	آقای حسن بلوکی	گیلان	لنگرود	شهید باهنر	۱۶	۱۶	۱۸	۱۲/۷۵	۱۴	-۹	۳	۱۰۷	هفتم
۱۲	آقای سهیل ایلداری	گیلان	ماسال	شهید مطهری	۱۷/۵	۱۴	۱۸/۵	۱۰/۲۵	۱۴	۱۵/۲۵	۳	۱۰۶/۵	دهم
۱۳	خانم آقای ملکیان	اصفهان	نجف آباد	علامه طباطبائی	۱۶/۷۵	۱۵	۱۶	۱۲/۷۵	۱۳	۱۷	۳	۱۰۶/۵	دهم

اطلا عیه

در باره نشریات رشد آموزش تخصصی

مجلات رشد آموزش مواد درسی مدارس کشور نشریاتی است که از سوی گروههای درسی دفتر تحقیقات و برنامه ریزی و نألبف سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش هر سه ماه یکبار - چهار شماره در سال - منتشر می شود.

این نشریات در حال حاضر عبارتند از:

- | | |
|---------------------|--------------------------|
| ۱ - رشد آموزش ریاضی | ۵ - رشد آموزش زمین شناسی |
| ۲ - رشد آموزش زبان | ۶ - رشد آموزش ادب فارسی |
| ۳ - رشد آموزش شیمی | ۷ - رشد آموزش جغرافیا |
| ۴ - رشد آموزش فیزیک | ۸ - رشد آموزش زیست شناسی |

هدف از انتشار این نشریات در وهله اول ارتقاء سطح معلومات معلمان و در مرحله بعد ایجاد ارتباط متقابل میان معلمان هر رشته و دفتر تحقیقات به منظور تبادل تجارب و مطالب جنسی و مفید درسی است.

دوران، دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و سایر علاقه مندان به اشتراک این مجلات می توانند جهت اشتراک هر چهار شماره از یک مجله در سال مبلغ ۴۰۰ ریال به حساب ۹۴۹ خزانه بانک مرکزی - قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی - واریز و فیش آن را همراه یا فرم تکمیل شده زیر به نشانی تهران، جاده آبدلی، خیابان سازمان آب بیست متری خورشید مرکز توزیع انتشارات کمک آموزشی کد پستی ۱۶۵۹۸ - تلفن ۷۸۵۱۱۰

محل فروش آزاد

الف - تهران:

- | | |
|---|---|
| ۱ - کتابفروشی نهید سید کاظم موسوی - اول خیابان ایرانشهر شمالی | ۲ - آذربایجان شرقی (ارومیه) - مطبوعاتی زینالدین پور |
| ۲ - فروشگاه انتشارات رشد - خیابان انقلاب بین ولی عصر و کالج | ۳ - اصفهان - کتابفروشی مهرگان و کتابفروشی جنگل |
| ۳ - مرکز نشر دانشگاهی - نایبشگاه دانشی کتاب | ۵ - مازندران (ساری) هماهنگی گروههای آموزشی استان |
| ۴ - نایبشگاه دانشی کتاب کودک - روبروی دانشگاه تهران | ۶ - کرمان - پارک مطهری - فرهنگسرای زمین |
| ۵ - کتابفروشی صفا - روبروی دانشگاه تهران | ۷ - خرمآباد - خیابان شهدای شرقی، کتابفروشی آسیا |
| ۶ - کیوسکهای منبر مطبوعات | ۸ - شهد - فروشگاه شماره یک انتشارات آستان قدس |
| ۷ - شرکت کتاب طب و فن روبروی دانشگاه | ۹ - تبریز - کتابفروشی علامه مغنذا |
| ۸ - کتابفروشی انجمن اسلامی دانشگاه تربیت معلم | ۱۰ - اصفهان - کتابفروشی رودکی |
| ب - شهرستانها: | ۱۱ - رشت - کتابفروشی فرهنگستان |
| ۱ - باختران - کتابفروشی دانشمند - خیابان مدرس پاساژ ارم | ۱۲ - گرگان - کتابفروشی جنگل |
| ۲ - آذربایجان شرقی (تبریز) - مطبوعاتی ملازاده | ۱۳ - قم - کتابفروشی طوس |
| | ۱۴ - آستارا - کتابفروشی نیما |
| | ۱۵ - سنقر - نمایندگی روزنامه کیهان |

توجه، دانشجویان مراکز تربیت معلم می توانند با ارسال فتوکپی کارت تحصیلی از ۵۰٪ تخفیف برخوردار شوند.



فرم اشتراک مجلات رشد تخصصی

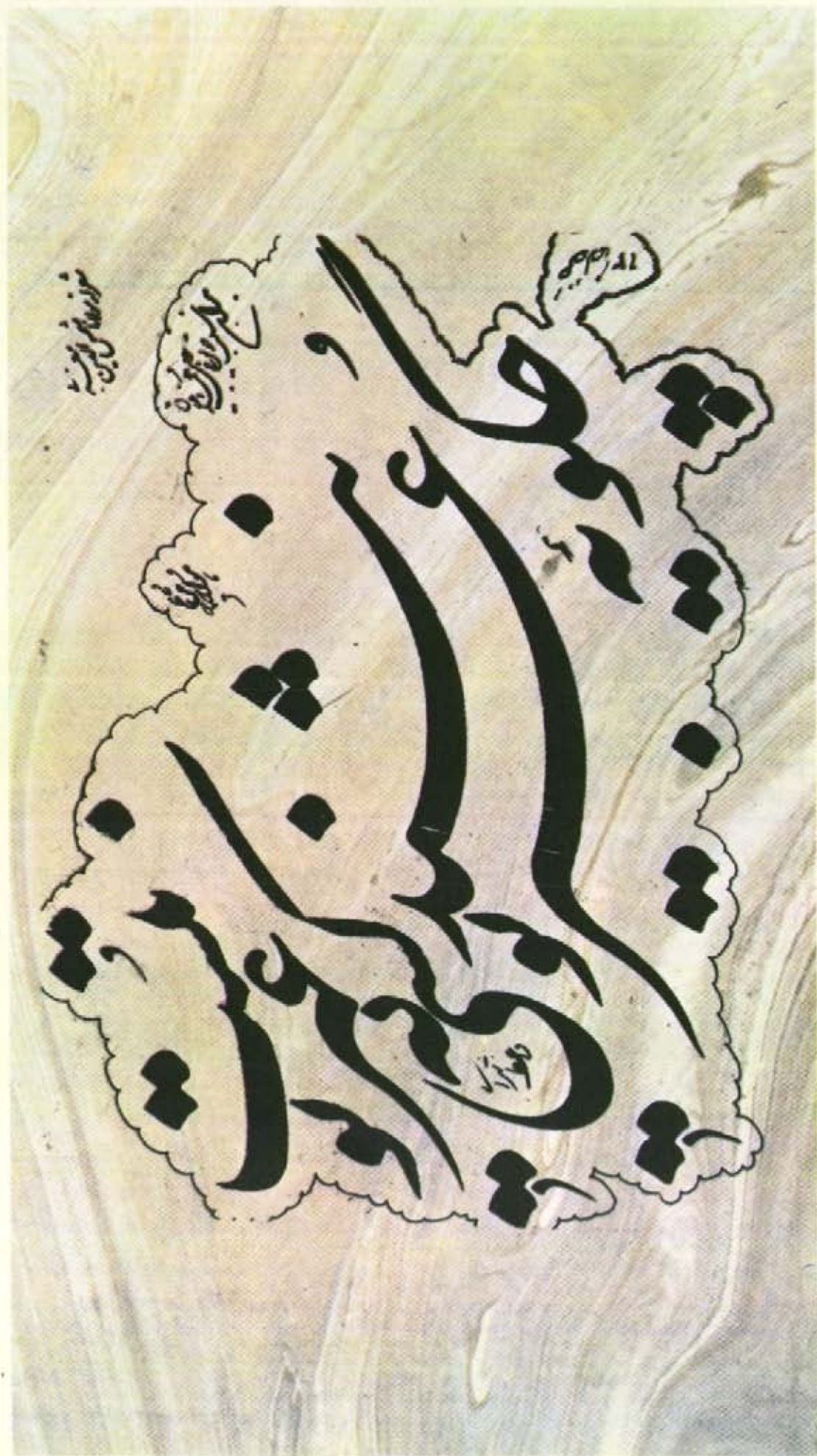
اینجانب با ارسال فیش واریز مبلغ ۴۰۰ ریال، منقاضی اشتراک یکساله مجله رشد آموزش _____ هستم.

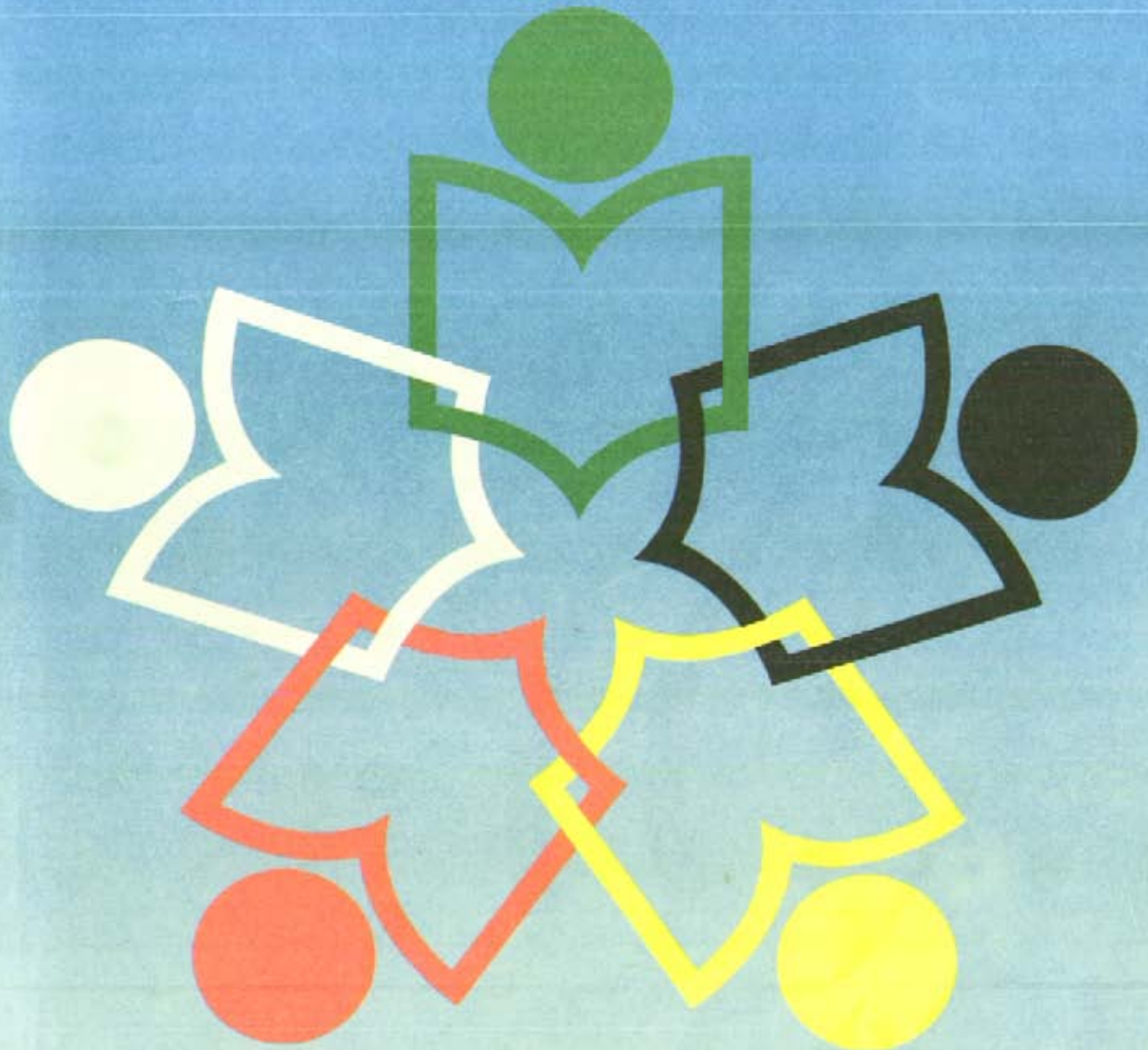
نشانی دقیق منقاضی: استان _____ شهرستان _____

کوچه _____ بلاک _____

خیابان _____

تلفن _____





اولین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

۱۴-۲۲ آبانماه ۱۳۶۶

فرهنگ و تمدن اسلامی

معرض کتاب طهران الدولي الاول

۱۲-۲۰ ربيع الاول ۱۴۰۸ / ۵ / ۱۳-۵ نوفمبر ۱۹۸۷ م.

الثقافة والحضارة الاسلامية

THE FIRST INTERNATIONAL TEHRAN BOOK FAIR

5-13th NOV. 1987

ISLAMIC CULTURE AND CIVILIZATION